



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



نوشته حضرت آیت الله العظمیٰ محمد شیرازی

ترجمه: محمد باقر فالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقتصاد برای همه

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

کانون نشر اندیشه های اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
اقتصاد برای همه	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۸
پیشگفتار	۱۰
مقدمه مؤلف	۱۵
اقتصاد اسلامی	۱۶
ثروت	۱۹
علم اقتصاد	۲۲
دوره های تاریخ از نظر مارکس	۲۵
بردگی	۲۹
کمونیسم ساقط می شود	۳۱
سرمایه داری غربی و مالکیت فردی	۳۵
بالا بردن سطح اجتماع	۴۴
نکاتی پیرامون صنعت و کشاورزی	۵۲
فرصت های یکسان و ملاحظه نسبت	۵۴
پول	۶۱
مسائلی چند	۶۴
قدرت پول در معامله	۶۸
تورم	۷۴
آسیب تورم	۸۶
مثلث اختناق	۸۹
چگونگی حل مشکل تورم	۹۶
بانک	۱۰۱

۱۰۸	ارزش کالاها
۱۱۵	بهره افزوده
۱۲۱	عرضه و تقاضا
۱۲۵	استعمار
۱۳۹	شمه ای از زیان های استعمار
۱۴۵	زمین و منابع طبیعی
۱۴۸	خاتمه
۱۵۳	و اما مسأله کشاورزی در اسلام
۱۵۷	فهرست
۱۵۹	درباره مرکز

سرشناسه : حسینی شیرازی ، محمد، 1305 - 1380.

عنوان قراردادی : الاقتصاد للجميع .

عنوان و نام پدیدآور : اقتصاد برای همه / محمد شیرازی ؛ ترجمه محمدباقر فالی .

مشخصات نشر : قم : کانون نشر اندیشه های اسلامی ، [1363؟].

مشخصات ظاهری : 150 ص.

شابک : 105 ریال ؛ 100 ریال (چاپ ؟)

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع : اسلام و اقتصاد

شناسه افزوده : فالی ، محمدباقر، مترجم

رده بندی کنگره : 2/BP230/ح 5الف 1363 7041

رده بندی دیویی : 297/4833

شماره کتابشناسی ملی : م 63-3001

نوشته

حضرت آیه ... العظمی سید محمد حسینی شیرازی

اقتصاد برای همه

ترجمه

محمد باقر فالی

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

چاپ سید الشہدا علیہ السلام

ص: 2

پیشگفتار

بهترین قانون ها آنست که با طبیعت بشر، و سازمان آفرینش اوسازگار باشد و نیازمندی های همه جانبه طبیعی و فطریش را بر آورد، والا .. نه قابل عمل است و نه می تواند آدمی را خوشبخت و سعادتمند سازد.

این شعور فطری انسان همواره بایستی در مقام قانونگذاری مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد، تا با تنظیم قوانین و برنامه هائی متناسب با سرشت و فطرت آدمی، بتوانند نیازمندی های طبیعی او را رفع کرده، و سعادت فردی و اجتماعی را تأمین نمایند، و این که می بینم در طول تاریخ بشر قوانین گوناگون پدید آمده، و بزودی از درجه اعتبار ساقط شده است بعلت عدم انطباق آن قوانین با قوانین

ص: 3

تکوین و سرشت آدمی بوده است، زیرا انسان موجودی است ناشناخته، و تاکنون اُسرار خلقت عجیب خود را باز نیافته، و از قوانین و مقررات طبیعت سر رشته ای ندارد، از نظام دقیق جهان و نظم آن اطلاعی ندارد، آیا چگونه ممکن است چنین انسانی قانونگذار باشد؟!.

قانونگذار باید کسی باشد که از همه رموز و ریزه کاری های این نظم عظیم مطلع باشد، که او فقط (خدا) است، اگر انسان برای خود قانون وضع کرد .. بعلت شناخت محدودش، آن قانون صد در صد کامل و بی نقص نخواهد بود.

(موریس مترلینگ) دانشمندی که انیشتن درباره اش می گوید: «شاید قرن ها بگذرد و در کره خاك مانند مترلینگ بوجود نیاید» در کتاب ستارگان می گوید:

«عمر من از هشتاد سال گذشته، و عزرائیل در آستان در «ایستاده، و من هنوز نظیر دوره 45 سالگی نادان هستم،

«و هیچ چیز نفهمیده، از این جهان می روم، آوخ ... که

«هشتاد سال عمر من تلف شد و هیچ چیز نفهمیدم، آوخ...

«که اُسرار جهان نخواست گوشه ای از چهره خود را

«بمن نشان بدهد و من با سالخوردگی و نادانی از این

«جهان می روم و چیزی جز يك مشت نادانی ها، و فرض های

«میان تهی از من باقی نمی ماند، و آن هم بعد از چند هفته

«و یا چند ماه دستخوش حوادث جهان گردیده . . از

«بین می رود، اکنون خود را بسی حقیر و بیچاره می بینم

«و بر سرنوشت سنگی که کنار راه افتاده تأسف می خورم

«زیرا او چون باقی می ماند امیدوار است که به اسرار

«جهان راه پیدا کند، و من چون از بین می روم، امیدی

«بادراك اسرار دنیا ندارم» (1)

از نظر اسلام قانونگذار (خدا) است که برای کلیه شئون زندگی انسان قانون وضع کرده، و قانون الهی همیشه بر قوانین بشری تفوق داشته چون خدا که آفریننده انسان و جهان است .. مصالح بندگان خود را بهتر از آنان می داند و چون قانون خدا از روی حکمت و برای مصلحت انسان تشریع شده همیشه قابل اجراست، بخلاف انسان که هنوز نه خود و نه جهان را شناخته «تمام انسان ها مانند ذرات متناهی و محدودی هستند که بر يك ذره خاك نقش بسته و آن ذره خاک در عالم های نامتناهی غیر محدود پرت شده باشد» (2)

اسلام قبل از این که يك ایدئولوژی و دین باشد، يك مکتب انسان ساز است و همیشه در مرحله اول به انسان اهمیت می دهد، بعد به مادیات، قرآن مجید می فرماید «ما پیامبران را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنان کتاب و ترازوی عدالت را نازل نمودیم، تا مردم در سایه عدل و داد زندگی کنند. (3)

ص: 5

1- ستارگان نوشته موریس مترلینگ ص 111

2- الانسان ذلك المجهول ص 22 نوشته دکتر الکسیس کارل

3- سوره حدید آیه 25

اما .. از روزی که امت مسلمان عملاً دست از قوانین اسلام برداشته و دنبال تجدد غربی رفتند، آن هم تجدد در مصرف نه تولید ... یعنی توانستند بهترین بازار مصرفی برای کالاهای شرق و غرب شوند، ولی از نظر تجدد تولیدی عقب افتاده تر شدند، پیوسته به عقب باز گشته و با تمدن و فرهنگ مصرفی و وارداتی راضی شدند.

امروزه بهترین منابع ثروت از کشورهای اسلامی به شرق و غرب صادر، و بجای آن بهای اندکی عارضشان می شود که چند صباحی بتوانند لقمه نانی بدست آورند و به پیش بینی ناظران سیاسی و اقتصادی .. اگر روزی منابع طبیعی کشورهای اسلامی تمام شد به خاک سیاه خواهند نشست.

اضافه بر استعمار اقتصادی ای که به آن اشاره شد... استعمارگران توانستند فرهنگ پوسیده خود را به کشورهای اسلامی صادر نموده، تا امت مسلمان با دنباله روی از آن بطور عملی اسلام را از یاد ببرند، و لذا مشاهده می کنیم که در حال حاضر يك جوان مسلمان نمی داند، اصولاً اسلام نظام اقتصادی دارد یا خیر؟

چه این که از روز نخست جز فرهنگ وارداتی شرق و غرب چیزی نشنیده و حتی در دانشگاه های کشورهای اسلامی اقتصاد سرمایه داری و کمونیستی تدریس می شود، و از اقتصاد اسلامی خبری

نیست.

«اسلام با گسترش آزادی ها، جلوگیری از افزایش دستگاه و افراد حکومتی و با قرار دادن بیت المال . . . توانست از نظر اقتصادی سطح مردم را بالا-برد، و بهمین جهت اقتصاد اسلامی بهترین انواع اقتصاد است . . . نه مانند اقتصاد سرمایه داری که تقسیم ثروت در آن ظالمانه و ناموزون است، و نه مثل اقتصاد کمونیستی که حتی نیازمندی های اولیه انسان را هم نمی تواند تأمین کند»⁽¹⁾

اسلام مکتبی است کامل و پاسخگوی تمام نیازهای انسان و به همین جهت از نظر اقتصادی دارای سیستم اقتصادی مستقلى است که به هیچ مکتبی وابسته نیست و خطوط آن بوسیله قرآن و سنت بیان شده است.

قبلا کتاب (نگاهی به مکتب های اقتصادی) نوشته حضرت آية الله العظمی سید محمد شیرازی را از زبان عربی به فارسی ترجمه نموده که در آن خطوط اصلی اقتصادهای جهانی مورد بررسی قرار گرفت، و کتاب حاضر (الاقتصاد للجميع) کتابی است عمیق و علمی، و در عین حال سلیس و جالب و با سبک خیلی ساده و روان برشته تحریر در آمده . . . امید است مورد رضای خاطر مبارک امام زمان حجة ابن الحسن (أرواحنا فداءه) قرار گیرد.

محمد باقر قالی

ص: 7

الحمد لله رب العالمين .. والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم الى يوم الدين

(اقتصاد برای همه) کوشش مختصری برای شرح قسمتی از جنبه های اقتصادی که در جهان بآن مواجهیم، خواه در جهان غرب به پيشتازی، آمریکا با جهان شرق به سرکردگی شوروی و یا جهان سوم . . که سهمی از این و نصیبی از آن قسمت شده، و با این کوشش می خواهیم نظری بر اقتصاد اسلامی و نظری بر اقتصاد توزیعی - که عده ای از روشنفکران به آن دعوت می کنند- بیفکنیم.

این کتاب راهنمای ساده ای است، برای این جنبه مهم از زندگی انسان، از خداوند متعال مسئلت داریم که آن را قرین رضای خویش نموده، و برای کسانی که خواهان راه مستقیم اند تبصره ای قرار دهد و هو الموفق المستعان

محمد بن المهدي الحسيني الشيرازي

دارائی را میان فرد و جامعه مشترک قرار داده، و انسان را در تحصیل ثروت، و چگونه خرج آن با رعایت چند شرط آزاد می داند.

1- تحصیل ثروت از حرام نباشد.

2- صرف آن در راه حرام نباشد.

3- فرصت های مناسب برای تحصیل ثروت را همه دارا باشند.

4- کسی که ثروت بدست می آورد باید حق خدا را بپردازد که در این صورت نه فقری می ماند .. نه فقری و نه نیازمندی خاص یا عامی که بتأخیر افتاده باشد.

با رعایت شرایط فوق... اگر انسانی دارائی زیاد و تجارت های مختلف در شرق و غرب زمین هم داشته باشد، هیچ مانعی

همچنین جامعه (که عبارت دیگری از دولت است) حق تحصیل ثروت را دارد، و دارائی دولت هم در مصالح اجتماعی مانند بنای مدارس و بیمارستان ها، ساختن راه ها و شهرسازی، تأسیس کارخانه ها و کارگاه ها مبارزه با فقر، بیماری، جهل و هرج و مرج و پیشبرد ملت و مملکت مصرف می شود و تفاوت نمی کند که اجتماع (دولت) ثروت را . . از تجارت بدست آورد یا از حقوق خدا مانند (خمس و زکات)، یا از تسلط بر مباحات و یا از راه های دیگر، و اموال دولت هم مشروط است به همان چهار شرطی که در ثروت فرد گذشت.

و کار اساسی دولت - از نظر اسلام - برقراری عدالت، حفظ فرصت های مناسب و یکنواخت برای همه و نگهداری زمین و منافع آن برای همه نسل ها، پس نسل معاصر حق ندارد طوری از ذخیره های زمین استفاده کند که در اثر آن نسل های آینده در فقر و عقب افتادگی بسر برند، که این کار فساد است، و خداوند فساد را دوست ندارد و همچنین اضرار به دیگران می باشد که جایز نیست.

دیگر از کارهای مهم دولت عبارتست از: پشتیبانی از آزادی های عمومی

ص: 10

1- اخیراً فتوانی از حضرت آیت ا... العظمی نایب الامام خمینی صادر شد مبنی بر این که برای مالکیت در اسلام محدودیتی نیست، بنابراین اگر کسی شرایط اسلام را مراعات کند برای مالکیتش محدودیتی نخواهد بود (مترجم)

و خصوصی .. بخوی که نه آزادی فرد به آزادی اجتماع تجاوز کند و نه بالعکس ..

و از نظر اسلام زمین ملك است برای خدا و برای کسی که آن را احیاء کند «کسی که زمین بایری را احیاء کند، مالك آن است» بشرطی که فرصت ها را از دیگران نگیرد و با دارائی خویش فساد نکند و از دادن حق خدا امتناع نوردد.

و پس از رعایت این شرایط مانعی نیست که زمین احیاء شده خیلی وسیع و بزرگ هم باشد. چنان که اسلام از این که منابع ثروت عمومی .. خواه طبیعی مانند جنگل ها و غیره، و خواه غیر طبیعی مانند کارخانجات و غیره، با رعایت شرایط گذشته، بدست فرد یا دولت باشد، جلوگیری نمی کند، پس (اگر کس از مسلمانان به چیزی سبقت گرفت، حق بیشتری در آن دارد) و (خداوند آن چه را در زمین است برای شما - انسان ها - آفرید) و (خداوند خرید و فروش را حلال کرده) و (تجارت با رضایت طرفین - جایز است) و (به عقود وفادار باشد).

و لذا از دیدگاه اسلام : تجارت، اجاره، مضاربه، مزارعه، مساقات، احیای زمین های بایر، هبه، عاریه، قرض، مالکیت فردی، مالکیت دولت، وقف رصدة همه صحیح است، چنان که : خمس، زکات خراج مقاسمه، جزیه و غیر آن واجب می باشد.

و از نظر اسلام: مصادرة اموال و آزادی ها، غصب، ربا، احتکار

غش، از بین بردن فرصت های مناسب و ممانعت از پرداخت حقوق خدا و مردم هیچ کدام نیست، و لذا در اسلام: فقر، فقیر، نیازمندی عقب افتاده، انحصار طلبی، استعمار، استثمار، کمونسیم، سرمایه داری، سوسیالیسم، نظام توزیعی، ملی کردن - بمعنی امروزی -، بازی در نرخ بازارها و زیان رساندن بوسیله ثروت بر يك فرد یا بر غیر (خواه آن غیر دولت باشد یا فرد، معاصر باشد یا آینده در نسل های بعد) هیچ کدام از این ها پیش نمی آید.

ثروت

ثروت در مقابل پنج چیز است: -

1- کار حلال .. پس کس که - از نظر شرع اسلام - کار حلالی انجام داد، در مقابل کارش حق تحصیل ثروت را پیدا می کند مانند بنا، نجار، کارگر، کشاورز، و غیره، ولی مقابل کار حرام مثل رقص، فساد، غناء و مانند آن مزدی نیست.

2- اشیاء ملموس خارجی مثلاً اگر دو نفر در جنگلی مشغول کار باشند که یکی برای تولید چوب سقف ها و در ها، درخت ها را قطع کرده و می فروشد و پولش را برابر (تخته چوب با صافه کار) دریافت می کند و دیگری به کار بنائی مشغول شده و در مقابل (کار تنها) اجرت دریافت می کند، شکی نیست که کارگر اولی از دومی در آمد بیشتری خواهد داشت، و آن زیادی تنها در برابر کارش نیست بلکه برابر (تخته)

ص: 12

ای است که تهیه نموده، در این صورت بخشی از ثروت برابر اعیان و مواد خارجی می شود: و این قول که باید آن هر دو نفر در اجرت با هم مساوی باشند خلاف است، چنان که اگر کس بگوید که تخته اصالتا ارزش ندارد، و تهیه کننده آن فقط اجرت کارش را می تواند بستاند هم خلاف امور بدیهی می باشد.

3- ابزار کار .. اگر دو نفر با دستمزدی روزانه معادل يك دينار برای هر کدام مشغول کار شدند، و یکی از آنان از میوه های جنگل تغذیه نمود، و با يك دينار دستمزدش تیشه ای ساخت، و دیگری با يك دينار نان و گوشت خریده و آن ها را مصرف کرد اولی حق دارد که تیشه اش را مثلاً- روزی یکدر هم اجاره دهد، که در آینده اولی روزانه يك در هم خواهد داشت، و دیگری فقط يك دينار، و این درهم های اضافی مقابل (ابزار کار) است، گرچه خود ابزار هم از کار تولید شده باشد که به آن کار متراکم (أنباشته شده) گفته می شود.

4- فکر... زیرا مدیر کارخانه، پزشک و مهندس، مقابل فکرشان دستمزد می ستانند، نه مقابل کار بدنیشان، پس فکر سهمی از مزد را بدنبال دارد، گرچه خود فکر هم در معنی عام کار نوعی کار است.

5- روابط اجتماعی، مثلاً اگر دو نفر از دسترنج خویش نفری يك دينار بدست آوردند، و یکی از آنان دوستش را میهمان

کرد، و يك دينار خود را برايش خرج نمود تا غذا آماده کند و دیگری هم آن غذا را مصرف نمود، و میهمان بایک دينار خود تیشه ای ساخت، و آن را روزانه يك درهم اجاره داد، از فردا روزي يك دينار و يك در هم بدست می آورد، در حالی که دوستش فقط يك دينار خواهد داشت، پس اگر این درهم ها جمع شد، مقابل رابطه اجتماعیش می باشد، نه قابل کاری که انجام داده.

پس این قاعده که (پول فقط در مقابل کار است) و مقصود از کار کار بدنی است که در (کارگر و کشاورز) محدود می شود، هیچ اساسی عقلی و منطقی نداشته، چنان که دین و شرع هم آن را رد می کند.

و آنکهی چون ضررهای نظام های چهار گانه اقتصادی در جهان امروز را اعم از (سرمایه داری، سوسیالیسم، کمونیسم و اقتصاد توزیعی) سابقاً در کتابی (1) ذکر کردیم، نیازی نیست که آن ها را در این کتاب تکرار نمائیم، چنان که در کتاب (الفقه: الاقتصاد) درباره اقتصاد اسلامی و اقتصادهای دیگر بتفصیل سخن گفتیم و این جا برای آن چه از بنود اقتصاد اسلامي ذکر کردیم نیازی به استدلال نیست، چون تفصیل خطوط عرض آن گذشت.

ص: 14

1- کتاب مزبور (الاقتصاد الاسلامی المقارن) است که بنام (نگاهی به مکتب های اقتصادی) ترجمه شده است (مترجم)

خداوند متعال از بدو پیدایش انسان روی زمین سعی و کوشش همیشگی را راهی برای زندگیش قرار داده، و در قرآن کریم می فرماید.

(فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ) روی زمین بوجود آمده و می میرید، سپس از همان خاک بوجود آمده و دوباره زنده می شوید-

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) - ای انسان تو در حال جهاد و حرکت بسوی پروردگارت هستی، پس به او خواهی رسید -.

خداوند متعال آدم علیه السلام را از خاک آفرید (خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

پس گفته داروین که اصل انسان سلول زنده ای بوده، و بعد تکامل یافته ... تا این که شکل میمون و سپس به صورت انسان درآمده درست نیست، و دلایل علمی بر خلاف تئوری او نظر داده اند.

بلکه انسان و فرهنگ انسانی با هم آفریده شده اند، به دلیل آیه قرآن (و خداوند تمام اسم ها را به آدم تعلیم نمود)، پس تئوری کسانی که قائل به (انسان اولیه) ای که در غارها زندگی می کرده، و از گوشت شکار مصرف می کرده.. تا آخر آن چه می گویند صحیح نیست، چون دلیل بر آن ها اقامه نشده، و صرف تئوری می باشد.

انسال اول خلیفه خدا روی زمین بود، و از روز اول هدفش تأمین خواسته های روحی و جسمی خویش بود، که مشغول کشاورزی و تهیه لباس و مسکن شد، همان طوری که از نخستین روز خدای آفریننده را پرستش نمود و فکرش را بکار انداخت تا به تکامل برسد، و در این دنیا براحته و آسایش زندگی کند، سپس به بهشتی برود که عرضه آن آسمان ها و زمین است که در آن سعادت بدنی و سعادت روحیش را خواهد یافت، (و رضوان فی الله اکبر) - و رضایتی که خدا از او دارد بزرگ تر است - .

انسان برای تأمین زندگیش دو نوع کار بر گزیده : (اول) استفاده مباشر از طبیعت صید ماهی ها، پرندگان و حیوانات زمینی استفاده از میوه جنگل ها و غیره : و (دوم) کارهای تولیدی مثل: ساختن خانه، پارچه بافی، خشک کردن میوه ها برای استفاده همیشگی دامداری، تجارت، آهنگری و غیره .

و چون انسان طبیعتاً شهر نشین است، زیرا نمی تواند نیازهای، خود را بتهائی بر آورده، و طبیعتاً انسی است، زیرا به مونسى از هموعانش نیاز دارد، و چون این امور خود بخود و بدون هیچ ضابطه ای آماده نمی شود، خداوند متعال از اولین روز پیدایش انسان بر روی زمین، قانون هائی برای امور مختلف بشر وضع و تشریع نمود، مثل قوانین : معاملات، جزائی، خانوادگی و غیر از آن قرآن کریم می فرماید : (مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ أَنَّهُ

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا) - باین علت نوشتیم بر بنی اسرائیل کسی که نفس بی گناهی را کشت مثل کسی است که تمام مردم را کشته، یعنی نوشتن حکم جنایت از اولین روزی بود که قابیل هابیل را کشت و غیر از آن از دلیل های شرعی وارد شده ای که دلالت دارند احکام خداوند از اولین روز پیدایش آدم علیه السلام روی زمین وضع شده است.

و در ضمن آن احکام معاملات، بود چون کسی که گوشت تولید می کند نیاز به کسی دارد که گندم تولید نماید و بالعکس و کسی که پارچه تولید می کند نیاز به کسی دارد که خانه اش را بسازد، و بالعکس و به همین ترتیب همه به هم نیازمندند.

پس (علم اقتصاد) عبارت است از :

(1) شناخت روابط اقتصادی میان مردم، خواه آن روابط روابط صحیح باشد، مثل شراکت یا فاسد مثل روابط در نظام کمونیسم و سرمایه داری.

(2) شناخت چگونگی عرضه و تقاضا، چگونگی تولید، چگونگی رشد اقتصادی و غیره.

(3) شناخت مسائل پولی از قبیل تورم، بورس، مسائل بانکی و غیره. و خلاصه آن چه مربوط می شود به امور مالی، اعم از روابط خارجی، یا قوانین طبیعی حاکم بر آن و یا ضوابطی که از سوی مکتب های اقتصادی برای روابط خارجی در نظر گرفته شده و مسائل از این قبیل (علم اقتصاد) را تشکیل می دهد.

و تقسیم اقتصاد به (اقتصاد سیاسی)، (علم اقتصاد)، (مکتب اقتصادی) و غیره .. اهمیتی ندارد، زیرا همه این ها از قبیل (سبب) یا (مسبب) یا (فرعی) جدا شده از قاعده کلی و یا مانند این هاست، که هر علمی را می توان به چند اعتبار و مزیت و خصوصیت چنین تقسیم نمود .

دوره های تاریخ از نظر مارکس

مارکس و پیروانش اقتصاد را به چهار دوره تاریخی تقسیم نموده اند:

اول - دوره جامعه های اولیه .. که افراد يك قبیله در نظافت غار نصب چادرها، صید حیوانات و چیدن میوه ها باهم همکاری می کردند و سپس در بهره برداری با هم مساوی بودند و هر چه بدست آمده بود بر همه توزیع می شد نتیجتاً .. نه مالک، نه جاکم، نه ارباب نه استثمار کننده و نه بیکاری بود، و این همان (کمونیسم) اولیه است.

دوم - دوره بردگی .. که هر چند نفری برای يك فرد کار می کردند، و همگی طوری برده اش بوده که بدخواه خویش در آنان تصرف می کرد، و از نتیجه کار و کوشش آن ها بهره مند می شد، بردگان همانند زحمتکشانی بودند که جز لقمه نانی که گرسنگی آن ها را سد کند- و کهنه جامه ای- که بدن آن ها را بپوشاند- نداشتند آنان نسبت به (مالکانشان) مثل گاو میش شیردهی بودند که صاحبش

ص: 18

برای استفاده خویش آن را می دوشد و به آن گاو میش چیزی نمی دهد مگر باندازه ای که به وی شیر داده و استفاده برساند.

سوم- دوره (اربابان و رعیت ها) ... که در این مرحله رعیت ها آزاد بودند، ولی برای کارفرما یا مالک زمین بعنوان اجیر کار می کردند و در نتیجه .. قسمتی از دسترنجشان را دریافت می کردند، و بقیه در در کیسه (کارفرما و زمین دار) می رفت که از آنان به اصطلاح (فئودال) تعبیر می کنند.

چهارم- دوره (سرمایه داری) که در آن صنایع و کارخانجات سنگین بوجود آمد و رابطه میان سرمایه دار و کارگران و کشاورزان چنین شد که برابر اجرت و نسبت معینی از سود نزد همان سرمایه دار کار می کردند... و در نتیجه... سرمایه و کارخانه و زمین و قسمت اعظم سود راجع به سرمایه دار، و مقدار کمی از سود هم به کارگران و کشاورزان تعلق می گرفت .

پنجم - پس از بیان این دوره، ها مارکس و پیروانش می گویند که اکنون لازم است به (کمونیسم) اولیه باز گردیم .. به نحوی که همگی در کار و بدست آوردن نتیجه سود باهم مساوی باشند، و دولت بمنظور تهیه کار برای همه و پخش سود بطور مساوی در میانشان باید ناظر باشد و کسی حق ندارد مثل سرمایه داری که محصول کار کارگران را می ستاند از نتیجه کار دیگران بهره ببرد.

ولی نظریه مارکس به چند دلیل مردود است زیرا :-

ص: 19

اولاً- دلیلی بر وجود مرتب دوره های چهارگانه مزبور وبر (انسان های نخستین) - بر حسب نظریه مارکس - در دست نیست بلکه دلایل موجود از این حکایت می کند که (انسان و فرهنگ و تمدن با هم بوجود آمده اند) و آنگهی مرحله های بردگی فئودالی و سرمایه داری در عرض هم بوده، و همزمان تا امروز وجود دارند .. بنابر این چگونه در طول هم قرار گرفته و مرحله ای و دوره ای بوده اند؟

ثانیاً- مارکس: بردگی، فئودالیسم و سرمایه داری را باعتبار دورهای تاریخی ای که باید وجود داشته باشند پذیرفته، و معتقد بود که هر مرحله ای ضروری و مقدمه مرحله گذشته می باشد و این با عقل و منطق مخالف است و آیا بردگی کشیدن انسان و برخورداری از نتیجه کارش، گرچه در تاریک ترین دوره ها هم باشد صحیح و منطقی است.

ثالثاً- کمونیسمی را که مارکس بنا نهاد دو نتیجه داشت:-

(1) باز گرداندن دیکتاتوری نزد طبقه حاکمه به بدترین نوعش.

(2) دولت را یک سرمایه دار بزرگی قرار داد، که سلاح يك و ثروت را منحصرأ بدست گرفت و در آن هنگام وای به حال ملت زیرا سرمایه داری غربی - گرچه بخودی خود اشتباهی بزرگ است - ولی به این اندازه از اشتباه نیست، چون اگر سرمایه دار ظلم کند، می توان به قدرت (حکومت) متوسل شده و از او شکایت نمود، ولی در کمونیسم، اگر سرمایه دار (دولت) ظلم کرد، نزد چه کسی می توان شکایت نمود؟

ص: 20

رایعاً- مارکس و پیروانش مذهب خود را بر (الغای مالکیت فردی) بنا نهاده اند، بنابر این کسی حق ندارد که پول و قدرت را استخدام کند، و هر دو مطلب اشتباه می باشد.

می پرسیم: چرا مالکیت فردی منع می شود؟ آیا به آن دلیل که ظلم است؟

در این صورت باید از ظلم پیشگیری نمود، نه از مالکیت فردی چون آشکار است که بین این دو تلازمی نیست.

و یا منع مالکیت فردی برای اینست که کارفرما حاصل بهره کارگر را می خورد؟ که این همه ندارد، چون سابقاً گفتیم که (ثروت مقابل کار تنها نیست) بلکه قسمتی از آن مقابل (اداره) و (فکر) می باشد پس اگر کارفرما مقابل اداره - و کارگر مقابل کار بدنی خویش حقی داشته باشد چه اشکالی پیش می آید؟ البته با ملاحظه این که بیکدیگر ظلم نکنند، خداوند متعال می فرماید (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) - نه ظلم کنید و نه به شما ظلم شود -.

پس لازم است: -

الف- پول را مقابل امور پنجگانه ای که گذشت قرار دهیم نه مقابل کار تنها.

ب- مالکیت فردی را مباح و بدون اشکال بدانیم.

جیم- از ظلم جلوگیری نماییم.

که تمام این ها را اسلام مقرر کرده .. نه مارکس و پیروانش که نه دلیلی، از عقل و منطق و نه دلیلی از تاریخ دارند.

سؤال: چگونه اسلام بردگی را مباح کرد؟

جواب: جنگ های اسلامی که هدفی نداشتند جز این که:-

یک- مردم را از خرافات و عقاید فاسد نجات بخشند . «و پر واضح است که خرافات را ظلم و ستم، و عقیده منحرف را کار فاسد دنبال می کند».

دو- ستمدیدگان را از ستمگران رهائی بخشند، چنان که خداوند متعال می فرماید:

(وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ) - شما را چه می شود که در راه خدا و برای نجات مستضعفین مبارزه نمی کنید.

این جنگ ها اگر با پیروزی اسلام خاتمه یافت، و اسلام از افراد دشمن عده ای را اسیر کرد، حاکم شرع اسلام مخیر است بین این که: .

ص: 22

(1) بر اُسیران منت نهاده .. و آزادشان نماید.

(2) در برابر مالیاتی بعنوان (فدیه) آنان را آزاد کند.

(3) برای مدت زمانی بر حسب صلاحدید خود زندانشان کند.

(4) اگر اسیر فاسد و مفسد بود او را بکشد.

(5) اُسیر را برده کند، باین نحو که اُسیران را بین عده ای از مردم پخش کرده، تا از شر تجمع دوباره، و توطئه شان علیه دولت و ملت اسلام ایمن باشد، و بدین وسیله اسلام به اُسیران. آزادی محدودی، در چهارچوب مراقبت مولی (أرباب) عطا می کند.

و کدام بهتر است ... کشتن اسیر یا بردگیش؟ و اگر جهان امروز کشتن اُسیران جنگی را مباح می داند، آیا از رحمت خدا نیست که بجای قتل جزائی سبک تر برای آنان نهاد؟

اضافه بر این .. اگر کفار بر مسلمانان پیروز می شدند، آنان را برده می ساختند پس اسلام هم حق داشت اگر بر آنان پیروز می شد بصورت برده در شان آورد و همان طوری که اگر کسی خواهان کشتن تو می باشد حق داری او را بکشی، کسی که خواهان اسارت توست می توانی اسیرش نمائی.

اما چرا اسلام نسل برده را برده می داند - حال آن که بی گناه است - ؟ این برای حفظ رقابت ارباب ها است تا این فرزندان از

نو جمع نشوند و انتقام پدرانشان را بگیرند، چون فکر کردن، فرزندان در گرفتن انتقام پدران ... موضوعی طبیعی در ذات انسان ها است به همین علت قانون جهان امروز پس از هر جنگی احتیاطاتی قرار داده .. که آن احتیاطات اگر خیلی با خشونت نباشد، دست کمی از بردگی اسلامی (در چهارچوب صحیحش) ندارد.

کمونیسم ساقط می شود

کمونیسم جهانی در حال سقوط است، و بیش از (10) سال از بقای عمر آن پیش بینی نمی شود، چون اضافه بر این که کمونیسم عملاً قابل پیاده شدن نیست، و (60) سال از عمر آن گذشته، و دارای همه امکانات هم بوده، و ظاهر شد که رویاهای مارکس، و انگلس بیش از يك خیال تو خالی مثالی نبوده .. اضافه بر تمام این ها نمی تواند برای اثبات صلاحیتش در ایستادن روی پای خویش (ولو برای مدت کوتاهی) حتی يك دلیل هم اقامه کند.

اما این که قابل پیاده شدن نبوده، چون آشکار است که مارکس به (نبودن دولت)، (نبودن مالکیت فردی)، (مشاع بودن زنان)، (بی دینی)، (نبودن اخلاق)، (مساوات)، (مبارزه با ربا و استثمار)، (پیاده شدن کمونیسم در کشورهای صنعتی) و بالاخره (اتحاد تمام کمونیست ها) فریاد می زد و این مطالب در نوشته جات مارکس،

ص: 24

انگلس، لنین و دیگر رهبران این مکتب دیده می شود، و این هم آشکار است که کمونیسم در (شوروی) که مادر تمام نظام های کمونیستی جهان بود، برخلاف نظر مارکس (دولت تشکیل داد)، (تا حدودی مالکیت فردی را مباح ساخت)، (با نظام خانواده موافقت نمود) اجازه برپائی مراسم دینی و مذهبی را داد- گرچه در شرایط خیلی محدود -، (به اخلاق احترام نهاد)، (مساوات را نتوانست به مرحله اجرا در آورد، چون اعضای حزب کمونیست به حدی مرفه اند که حتی سرمایه داری آمریکا آن را در خواب نمی بیند، در حالی که کارگر و کشاورز غیر کمونیست زندگی بدتر از حیوانات دارد) و بالاخره می بینیم که شوروی (ربا و استثمار را در اولین قسمت کارهای دولت قرار داد) - چنان که می توان این ها و بیش از این ها را در کتاب ها و نوشته جات

(خروشچف) و غیره دید.

و کمونیسم متکی به سرنیزه .. در عقب افتاده ترین کشورها (شوروی) پیاده شده، و در کشورهای صنعتی به هیچ وجه پیاده نشد، و بین خود کمونیست ها چه داخلی و چه خارجی اختلاف افتاد، تا آن جایی که عده ای عده دیگر را کشتند، و جنگ سرد و گرم میان خود دولت های باصطلاح کمونیستی از جنگ آنان با دولت های دیگر بیشتر است.

و این که نمی توانند حتی يك دليل هم اقامه کنند، روشن است

ص: 25

چون ثابت شده که (مادیت تاریخی)، (دیالکتیک) و (این که پول برابر کار تنها است) ناتمام و ناقص بوده و دانشمندان و نویسندگان هم در تمام این نظریه ها از مارکس انتقاد نموده و آن اشکالات تاکنون از سوی مارکسیست ها بی جواب مانده است.

و این که کمونیسم بر لبه پرتگاه و در حال سقوط است، زیرا:-

اولاً- دولت باقی نمی ماند مگر آن که متکی به یک (ایدئولوژی) باشد، و اگر آن ایدئولوژی سقوط کرد، دولت هم سقوط می کند، و ایدئولوژی کمونیسم سقوط کرده، چون دلایل محکمی بر مبادی آن خط بطلان کشیده و بعد از آن جز سقوط دولت انتظار نمی رود.

ثانیاً- وضع داخلی کشورهای کمونیستی را غبار غلیظی از فقر و انواع مختلف ظلم و ستم فرا گرفته، بطوری که جهان بشریت در طول تاریخش تاکنون مانند آن را ندیده، و خیلی آشکار است که سلاح و وحشت افکنی بدست ستمگران ادامه نمی یابد و در مثال ها آمده که (زور دوامی ندارد).

وفیلسوفان گفته اند: (با سرنیزه می توان همه چیز ساخت ولی نمی توان روی آن نشست) و در حال حاضر وضع داخلی کشورهای کمونیستی مانند دیگری است که می جوشد، بطوری که صاحب نظران عمر طولانی ای برای کمونیسم پیش بینی نمی کند،

و هر چه کمونیسم برابر سرمایه داری عقب نشینی کند، چنان که (یوگسلاوی)، (شوروی) و (چین) عقب نشینی کردند، اثری بر ابعاد خاتمه حتمی کمونیسم نمی گذارد، چون این مکتب بیش از افسانه ای نیست، که بشر مدتی از تاریخش را که تاریک تر از هر تاریخ گذشته ایست گرفتار آن شد.

و تاریخ بر عدم صلاحیت بقای این مکتب دلالت می کند و اگر کمک (صهیونیسم و انگلستان) به کمونیسم در بدو پدیداری آن در کودتای اکتبر نبود، این مکتب استقامتی نداشت .. چنان که اگر کمک رسانی (متفقین) در جنگ جهانی دوم نبود، سقوط می کرد، و همچنین اگر کمک آمریکا بوسیله (مواد غذایی و تکنولوژی و غیره نبود، کمونیسم، حتی يك سال هم پایداری نمی کرد.

و آیا می شود که انگلستان، آمریکا و صهیونیسم بین المللی به کمونیسم کمک کند، و این مکتب دشمن با سرمایه داری باشد؟! آری .. اما راجع به آمریکا .. چون شوروی بهترین بازار مصرفی برای آن است و مگر سرمایه دار جز گرمی بازار چیزی می خواهد؟

اما انگلستان .. چون از نظر نیروی انسانی و منابع ثروت در تنگنا قرار گرفته، می بایست در جهان تفرقه بیفکند تا بتواند به زندگی خویش ادامه دهد و در برخورد میان کمونیسم و سرمایه داری بهترین تفرقه افکنی جهانی است که انگلستان پشت پرده آن اختفا

کرده ولی در سایه اش براحتی زندگی می کند.

و اما صهیونیسم، چون توانست از مکتب کمونیسم دیوی ترسناک ساخته، تا دولت خود را بر آن بنا نموده، کارخانه های اسلحه اش را بکار اندازد، و با فرستادن خبره گانش به کشورهای سرمایه داری، که در برابر اجرتی با کمونیسم مبارزه کنند، توانست جهان را استثمار کند، و با اندکی ملاحظه مشاهده می شود: بذر کمونیسم در خاورمیانه بدست صهیونیست ها افشاندن شد (بطوری که در کتاب های مربوط به این مطلب ذکر شده) . . . لذا برای جهان آشکار شد چگونه شوروی دومین کشوری بود که اسرائیل را بر سمیت شناخت.

و تا امروز (شوروی) اسرائیل را (با مغزهای خبره و اندیشمندان) کمک می کند و در برابر آن آمریکا هم با (ثروت) به اسرائیل کمک می نماید.

آری.. کمونیسم جهانی بزودی سقوط می کند، چون انحرافش ظاهر شده، و اسباب بقای آن هم رو به تمامی گذاشته چنان که قبلا هم زمانی در یونان ظهور پیدا کرد و ساقط شد و در ایران هم باقیام مزدک ظهور نمود و ساقط شد، و سپس در کشورهای اسلامی در دوران (قراطمه) ظاهر شد و دیری نپایید که رو به نابودی گذاشت.

سرمایه داری غربی و مالکیت فردی

بین مالکیت فردی و سرمایه داری بمعنی غربی آن تفاوت

ص: 28

زیرا مالکیت فردی غریزه ای است انسانی که نمی توان آن را از انسان دور ساخت، چنان که دین، اخلاق، خانواده و دولت همین حکم را دارند، مثلاً، دین فطری بوده و بازگشتش به این اصل است که (بطور بدیهی هر معلولی نیاز به علت دارد) و اخلاق فطری بوده و بازگشتش به این اصل است که (نیکی خوب و بدی زشت می باشد) و خانواده هم فطری است که به این اصل باز می گردد (روان انسان بیش از بدنش نیاز به آرامش دارد) و بالاخره دولت هم جزو فطریات است که به اصل (نیاز جامعه به کسی که آن را نظم بدهد) باز می گردد

اما سرمایه داری بمعنای غربی .. جز يك بیماری جهانی نیست، که انسان ها هنگام غفلت اندیشمندان دچار آن شده اند، و باید این بیماری چه در حال و چه در آینده نابود گردد .. چون زائیده خود خواهی و طمع کاری و ظهور حالت های حیوانی، و توحش در انسان می باشد، حال آن که پیامبران و مصلحین هزاران سال پیش با زمام عقل و فضیلت آن را مقید ساخته اند.

و کسی که مالکیت فردی را - بعنوان منشأ سرمایه داری غربی - نادرست می داند، مانند کسیست که قتل انسان را بعلت سردردی که عارضش شده واجب بداند.

مالکیت فردی باید از برچسب های سرمایه داری پاک شود، مانند:

(استثمار)، (استعمار)، (ساختن سلاح های خطرناك)، (اسراف و تبذیر)، (تبلیغات گمراه كننده) و (تقسیم جامعه به طبقات جدا از هم با دادن سرمایه بدست يك گروه معدودی و محرومیت اکثریت حتی از ضروریات زندگی ... مانند پوشاك، غذا، مسكن و دارو).

و این نوع سرمایه داری را آمریکا و کشورهای سرمایه دار غربی بشکل خیلی افراطی بوجود آورده، چون پول را بدست سرمایه داران سپردند، و همچنین شوروی و کشورهای کمونیسم بشکل افراطی تر بوجود آورده، چون پول را بدست دولت سپردند و کمونیست ها به این دلیل افراطی تر بودند چون کارشان سبب شد تا تمامی افراد ملت: (يك) لقمه ای هم برای ادامه زندگی از خود نداشته باشند، مگر آن که گندم از آمریکا وارد شود (دو) به هیچ علم و دانشی دسترسی نداشته باشند مگر آن که (تکنولوژی) از کشورهای غربی برایشان وارد شود. (سه) حتی نسیم سبکی هم از آزادی به مشام ملت نرسد.

و لذا آن چه پیش بینی می شود اینست که (سرمایه داری غربی) دور یا نزدیک از هم خواهد پاشید، تا اعتدال و استقامت پولی جانشینش گردد بطوری که مالکیت برای انسان صلاحیت داشته باشد، و هدف از مالکیت، انسان ورشد او باشد - چنان که اسلام آن را مقرر کرده - نه این که هدف از بقای انسان مالکیت و مانند آن باشد ... چنان که سرمایه داری منحرف آن را مقرر نموده

است.

و آنگهی باید به دو اشتباه که گروهی از مردم برای فرار از جهنم کمونیسم و سرمایه داری دچار آن شده اند اشاره کرد:-

اول - سوسیالیسم: چون عده ای مدعیند که اگر منابع ثروت عمومی اختصاص به دولت یابد، مشکل اقتصاد حل خواهد شد، در حالی که این کار مشکل را حل نمی کند مثلاً انگلستان سوسیالیستی در تمام بدبختی ها مانند آمریکای سرمایه دار است بله در کثرت مشکلات وقت آن ها تفاوت هست، ولی چنین تفاوتی نمی تواند مشکل را حل کند.

دوم - اشتباه دوم را هواداران اقتصاد توزیعی مرتکب شده اند که مدعیند اگر دولت ناظر باشد تا هر کسی سودهای کارش را بدست آورد مشکلات حل خواهد شد در حالی که این تئوری خیالی بیش نیست، درست مانند همان خیالی بودن کمونیسم، چون مکتب توزیعی از دو امر اساسی چشم پوشی نموده:

(یکم): تفاوت در قابلیت ها و توانائی های انسان... که موجب می شود بسبب آن عمل و اجرت او با دیگران متفاوت شده و حالت اداریش نیز تفاوت پیدا کند، که بعضی مدیر و گروهی زیر دست مدیر می شوند و این حالت نمی گذارد که جامعه تبدیل به يك طبقه شود، چنان که تعبیر کرده اند از آن به (جامعه بی طبقه توحیدی) و قرآن حکیم به این حقیقت اشاره کرده، می فرماید (خداوند عده ای از شما را در

رزق و روزی بر عده دیگر ترجیح داده) و در آیه های دیگر واژه (درجات) را بکار برده .. و درباره پیامبران می فرماید: (عده ای از آنان را بر عده دیگر ترجیح دادیم) پس جامعه توحیدی همان (جامعه ای است که کفایت ها و قابلیت ها در آن ملاحظه شود) نه (جامعه بی طبقه) مگر آن که توانسته باشیم تا انسان را خرد کرده و او را مانند ظرف هائی که از يك ماده واحدی دريك ماشین واحد به يك شكل و يك حجم متحد ساخته می شوند، قرارش دهیم.

و این کار - حتی در صورت امکان- هم خلاف حکمت است چون:

الف- زیبایی تنوع را از بین می برد، که تنوع از لطیف ترین انواع زیبایی است، و همان طوری که هر چیزی در جهان متنوع است و زیبایی جهان از آن می باشد، انسان ها هم چنین اند، که در شکل ها و کفایت ها باهم اختلاف داشته و موجب جمال و زیبایی بخصوصی می شوند.

ب- ندادن حق موجودیت به کفایت های ممکن، ظلم به آن ها و بخل از سوی آفریدگار است، و ظلم و بخل هر دو خلاف حکمت و عقل می باشند.

و همان طور که نیافریدن و ندادن حق وجود به شیئی بخل و ظلم است، به همین ترتیب .. ندادن حق وجود و نیافریدن برخی اشیاء ممکن (که در خلقت و ایجاد آن ها هم معذوری نیست) ظلم می باشد.

و با این جمله .. (فلسفه خلقت) خلاصه می شود که قرآن مجید

هم آن را خلاصه کرده و می فرماید: (و به این انگیزه است که خداوند آنان را آفرید).

(دوم) پول در اِزاء (کار) تنها نبوده بلکه در اِزاء (پنج چیز) می باشد هواداران اقتصاد توزیعی پول را تنها در اِزاء کار می دانند، و اگر چنین شد، مضاربه، مزارعه و مساقات صحیح نیست، و صاحب کارخانه و زمین زراعتی هم در نظر آنان هیچ نصیبی از بهره ندارد و بنابر این: ارث، تجارت بهره دار، اجاره خانه، اجاره انسان و غیره .. هیچ کدام صحیح نیست.

نظام توزیعی می خواست از نابسامانی های سرمایه داری غربی رهایی یابد و مدعی شد برای این رهایی ... جز با پیاده شدن نظام توزیعی چاره دیگری نیست، حال آن که این نظام هم مانند کمونیسم و سوسیالیسم نادرست در آمده.

زیرا .. چه اشکال دارد که آزادی ها و کفایت ها در امور عالی آزاد باشد بشرط این که:

1- فقر و نیازمندی عقب افتاده ای نباشد.

2- هیچ کس با بهره برداری از ثمره کار دیگران، به آنان ظلم نکند.

3- هیچ کس فرصت کار را از دیگران نگیرد - نه در نسل معاصر و نه در نسل های آینده - .

ص: 33

4- اسراف و تبذیر (1)، به فساد کشیدن نیروی انسانی و نیروهای طبیعی در کار نباشد.

آزادی در ثروت با در نظر گرفتن شرائط فوق چه مانعی دارد؟ حتی اگر کسی مالک صدخانه، و کارخانه کارخانه بزرگ، و صد میلیون تومان هم شود، و حال آن که . . دیگران مانند او نداشته باشند؟ و معنی تفاوت مراتب انسان در داشتن کفایت های ذاتی اینست که راه برای همه باز باشد، تا کفایت ها ظاهر شود، و در غیر این صورت به صاحبان کفایت های عالی ظلم می شود و همان طور که انسان:

الف- حق دارد نبوغ خود را به کار انداخته، و بی نهایت دانش کسب کند (که دانش هم پیشرفت و هم قدرت بدنبال دارد)

ب- و حق دارد بوسیله کفایت هایش آراء مردم را بسوی خود جلب کرده و رئیس شود (که ریاست هم قدرت بدنبال دارد).

جیم- همان طور هم حق دارد که کفایت های خود را بکار انداخته و بیشترین قدر ممکن از ثروت را بدست آورد (چون ثروت هم نوعی قدرت بدنبال دارد).

حال اگر گفته شود که: در (بند سوم) حق ندارد ولی در اول و دوم حق دارد، می پرسیم که تفاوت میان آن ها چیست؟.

هواداران سیستم اقتصاد توزیعی پاسخ خواهند داد:

(يك) تمرکز ثروت فساد بدنبال دارد، ولی تمرکز دانش و حکومت چنین نیست.

ص: 34

1- اسراف، عبارت است از خرج با مورد ولی بیش از احتیاج، و تبذیر یعنی خرج بی مورد (مترجم)

(دوم) تمرکز ثروت جز با ظلم بدیگران ممکن نیست، ولی تمرکز دانش و حکومت چنین نیست.

اما این دو پاسخ تفاوتی را نشان نمی دهد زیرا:

اولاً) میان فساد و تمرکز ثروت تلازمی وجود ندارد، چون ثروت مثل سائر چیزهاست. . ممکنست در فساد بکار رود، چنان که ممکنست در اصلاح هم بکار رود، و علم و حکومت هم چنین است و حال آیا صحیح است که از تمرکز علم یا حکومت جلوگیری شود به این دلیل که موجب فساد می شود؟.

و اگر سرمایه داری غربی را مثال زدند و گفتند: ما مشاهده کردیم : که تمرکز ثروت موجب فساد بوده، و بنا بر این لازم است که از آن جلوگیری شود، پاسخ می دهیم که: این مثال با تمرکز حکومت، و تمرکز علم رد می شود، چون ما (هم حکومت های مفسد) و هم (دانشمند مفسد) را مشاهده نموده ایم.

پس همین طور که واقعیت فاسد در باب تمرکز حکومت و علم منع آن را توجیه نکرده، بلکه منع افساد حکومت و افساد علم را توجیه می کند به همین ترتیب واقعیت فاسد در باب تمرکز ثروت، ممنوعیت آن را توجیه نکرده بلکه ممنوعیت افساد ثروت را توجیه می کند.

ثانیاً) اگر فرصت به اندازه کافی و بطور یکسان برای همه فراهم شود، دیگر ظلمی نخواهد بود، و معامله با کمال اختیار و آزادی انجام می گیرد، چنان که خداوند متعال می فرماید (تجارة

عن تراض) و آن چه کار فرما و زمیندار بدست می آورد، در ازاء (نیروی اداره) و (اجاره زمینی که آن را احیاء کرده) و یا- بطور مثال - کارخانه ای که خریده است می باشد.

- و همان طور که صحیح نیست انتخاب کنندگان رئیس جمهوری به وی بگویند چرا به تو رأی بدهیم، تا با جمع آوری آراء ما قدرتمند شوی؟ چون به آن ها پاسخ می دهد که: رأی دادن شما .. به مصلحت شما است، زیرا من می توانم شما را اداره کنم، پس نتیجه عاید خود شما می شود.

- و همان طور هم که صحیح نسبت استادان به محصل بگویند به چه مناسبت دانش هایمان را به تو بدهیم، تا بوسیله جمع آوری دانش ما دانشمند شود؟ چون پاسخ می دهد: که آموزش دادن شما در مصلحت امت است، و با فراگیری دانش از شما من به آنان خدمت خواهم کرد.

- به همین ترتیب صحیح نیست که کارگران و کشاورزان به کارخانه دار و زمین دار بگویند چرا زحمت خودمان را به تو بدهیم تا از دسترنج ما ثروتمند شوی؟ چون پاسخ می دهد که جمع آوری ثروت در مصلحت امت است، چه این که باید سرمایه جمع شود تا بتوان امور مملکت و مردم را اداره کرد.

و در حقیقت (ثروتمند)، (رئیس) و (دانشمند) همه خدمتگزار مردم اند گر چه خودشان هم از ثروت و ریاست و کسب علم بهره

می برند، و اگر یکی از آنان منحرف شد، بایستی به راه راست هدایتش نمود، نه این که گفته شود: دیگر به (رئیس) و (دانشمند) و (ثروتمند) نیاز نیست.

و همچنین است اگر گفته شود نیازی به بیمار و فقیر و نادان نیست در حالی که باید بیماری و فقر و نادانی را ریشه کن ساخت نه انسان ها را.

از آن چه در این فصل و فصل سابق گذشت معلوم شد که:

هر کدام از نظام های اقتصادی (کمونیسم)، سرمایه داری)، (سوسیالیسم) و (توزیعی) بر خلاف عقل و منطق است.

و تنها نظام مستقیمی را - که عقل و منطق تأییدش می کند - همانا نظام اسلامی است، که در فصل اول در باره اش سخن گفته شد.

و جهان امروز نمی تواند به يك اقتصاد صحیح دست یابد، چنان که به هیچ برنامه صحیحی در هیچ کدام از شئون زندگی نمی تواند باز گردد، مگر این که اسلام را از نظر ایدئولوژی، شریعت و نظام آن بپذیرد.

بالا بردن سطح اجتماع

بالا بردن سطح اجتماعی دو معنی دارد:-

(1) بالا بردن آن از نظر (معنوی) به این که سطح افراد جامعه

بالارود، بطوری که هر شخصی دارای معنویات در سطح عالی بشود، مانند راستگوئی، امانت، تعاون، و همکاری، روفعالیت، مراعات نظم، پاکیزگی، نوع دوستی، کمک به خیر خواهان، علم، ایمان و مانند آن، و این نیاز به يك (سپاه) متشکل از وعاظ و مرشدان و اهل صلاح دارد و جهان با اختلاف روش هایش، این حقیقت را درك نموده، و لذا به این جنبه - که به جنبه روحی موسوم است - اهمیت می دهد.

بطور مثال: در جهان غرب حدود بیست میلیون روحانی مسیحی راهب راهبه و از این قبیل وجود دارد که معنویت های جهان غرب را همان ها نگه داشته اند - البته معنویت هائی که به نظر آنان معنویت است-.

و در اتحاد جماهیر شوروی حدود (10) میلیون نفر أعضاء حزب کمونیست شوروی وجود دارند که همان ها نگهدارنده معنویت های جهان مارکسیستی اند، گرچه در روسیه به آنان واعظ و یا مرشد گفته نمی شود ولی آنان در حقیقت واعظان و دعوت کنندگان و نگهدارندگان مارکسیسم بشمار می آیند چون نظام مارکسیسم برپا نمی شود مگر بر پایه هائی از ارزش های مارکسیستی که همان ها نگهدارندگان این پایه ها می باشند.

و - مثلاً- در ایران، حدود ربع میلیون روحانی مذهبی هست که همان ها نگهدارنده نظام اسلامی، و دعوت کننده بسوی آن هستند، و آن چه از نظام معنوی اسلام - که آثار آن در روش افراد

هم ظاهر است - مشاهده می شود، بوسیله همین روحانیون باقی است .. و بهمین ترتیب با نسبت های متفاوت در سایر کشورهای اسلامی.

و این علما و مرشدان در حقیقت نگهدارندگان جامعه ها- با در نظر گرفتن اتجاهات مختلفشان - از لغزش و سقوط می باشند، و اگر کشیشان و هم و هم مسلکان آنان را از جهان مسیحیت، و حزب کمونیستی را از روسیه بیرون رانندیم، خواهیم دید که دو بلوک شرق و غرب سقوط پیدا می کند و به همین ترتیب در جهان اسلامی است.

و چون این نگهدارندگان نقش پیشوایان جامعه را ایفا می کنند هر جامعه ای به نگهداری و پرورش و احترام دانشمندان روحانیش اهمیت می ورزد، بطوری که سایر افراد ملت این احترام را ندارند چون قاعده است که می گوید (الانفع أرفع) - کسی که بهر مندی بیشتری دارد، ارزشش بیشتر است-.

(2) بالا بردن جامعه از نظر مادی: که باید سطح زندگی بنحوی بالا رود که هریک از افراد جامعه لا اقل يك خانه مسکونی، کار، خوراك خوب، پوشاك مناسب، وسیله نقلیه و يك همسر وفادار داشته، و همچنین برای مسائلی فرصت داشته باشد مانند: یادگیری و تحصیل، توانائی مراجعه به پزشك و تهیه دارو برای معالجه - هنگام بیماری - ذخیره برای تأمین زندگیش هنگام پیری و نقاهت

و بالاخره تشکیل حکومت دادگستری که در سایه آن در امنیت و سلامت زندگی کند، تا شخصیتش محفوظ و اگر ظلمی به او شد، از وی زدوده شود.

و این نیازها بر آورده نمی شود مگر بوسیله (يك نظام حكومتی صحیح) و (استفاده بیشتر از طبیعت و منابع آن).

اما اول - تشکیل نظام حكومتی صحیح - .

راه بسوی آن جمهوری استواری است که همه کس در اظهار نظر و انتخاب افراد صالح تر در آن آزاد باشد - و این همان جنبه سیاسی جامعه است که، فعلا سخن ما بدان مربوط نیست.

و دوم - استفاده از منابع طبیعی -.

و طریقه آن زیادی (تولید) اعم از محصولات کشاورزی، صنعتی و مانند آن می باشد، پس هر چه يك شخص یا امتی دارای صنعت و محصول بیشتر و بهتری، باشد در رفاه بیشتری بسر می برد، و بعکس هر چه يك شخص یا امتی دارای صنعت و محصول کم تر و بدتری باشد، رفاهش کم تر است.

و لذا تخصص و مبادله با هم تلازم دارند، زیرا هر چه تخصص کم تر باشد، مبادله کم تر است، چون مردم با کسی که محصول بهتری را ارائه دهد مبادله و معامله انجام می دهند، و هر چه تخصص بهتر باشد، محصول هم بهتر است، خواه محصول کشاورزی باشد یا کالاهای دیگر، و یا کارهایی مانند دامداری، خانه سازی،

تأسیس کارخانه و غیره.. و بهمین انگیزه ملت های متمدن آموزشگاه های تخصصی تشکیل داده و به جنبه اخلاقی در نسل های آینده اهمیت می دهند.

و بر ملتی که خواستار پیشرفت است دو مطلب لازم می باشد.

اول) این که در تولید مقدار تقاضا را ملاحظه کند، چون تولید پیش از حد تقاضا، اسراف است که به نابودی می کشد، مثلاً اگر مقدار گندم مصرفی و صادراتی مردم عراق ده هزار تُن باشد، تولید بیش از آن نوعی اسراف بوده، اضافه بر این که مقداری از نیرو و مصرف های دیگر بپای آن به در رفته است.

بنابراین: آن چه پاره ای از اقتصاد دانان گفته اند که هر چه تولید بیشتر باشد زندگی بهتر است، صحیح نیست.

مثلاً اگر کشور عراق قدرت تولیدی بیش از احتیاج داشت باید قدرت اضافی را (یعنی اضافه بر تولید 10) هزار تُن گندم) در تولید چیز دیگری صرف کند که در مصرف داخلش بدان احتیاج داشته و یا بمصرف بازارهای خارجی برساند و این به برنامه ریزی دقیقی نیاز دارد تا میان عرضه و تقاضا توازن برقرار ساخته، اضافه بر این که با زیاد کردن تخصص ها باید تولید بهتر شود تا همراه کمیت، کیفیت هم بهتر شود.

دوم) بجای محصولات ذخیره ای، به محصولات همیشگی اهتمام ورزد، چون در طبیعت ذخیره های نهفته ای است، که خداوند

متعال در آن بودیعت گذاشته، و این ذخیره ها با بهره برداری تمام می شود، مانند نفت و معادن دیگر، که اگر به مقادیر غیر معقولی صرف شود، تمام خواهد شد، و با این کار به نسل های آینده زیان خواهد رسید که از نظر شرعی جایز نیست چون دلیل (لاضرر) همان طوری که شامل زیان رسانی به نسل معاصر است، شامل نسل های آینده هم می شود و این برخلاف محصولات همیشگی است، مثل محصولات میوه، دام و غیره. . چون هر چه میوه مصرف شود در سال آینده بجایش می آید، و هر چه گوشت و محصولات دام مصرف شود، باز با تولید مثل افزایش می یابد.

و بدین جهت .. لازم است برای بر آوردن برخی حاجت ها بجای اشیاء مصنوعی اشیاء اصیل و طبیعی را بکار برد مثلاً بجای چرم های ساخته شده از نفت در نیازمندی های مختلف باید از چرم های حیوانی استفاده نمود.

و اُمّتی که می خواهد سطح اقتصادیش را بالا ببرد باید به صنعت بیش از کشاورزی اهتمام ورزد، چه صنعت برای پیشرفت اقتصاد ضمانت بیشتری می دهد زیرا: -

1- صنعت آفتی ندارد بخلاف کشاورزی که کمی باران، شدت سرما، ریزش برف و تگرگ و غیره موجب تلف یا کاهش آن می شود.

2- صنعت قابل افزایش است بخلاف کشاورزی .. چون زمین سالانه بیش از یکبار محصول نمی دهد، اما کارخانه همیشه

3- صنعت همیشه قابل تحسین و بهتر شدن است، برخلاف کشاورزی که پس از رسیدن بحدی توقف می کند.

4- صنعت را می توان با انواع مختلفی تکثیر و افزایش داد بخلاف کشاورزی.

5- و بالاخره صنعت ضامن رشد کشاورزی است، چون با (تراکتورها، مواد شیمیائی و غیره) کشاورزی بهبود یافته و کمیت آن هم زیاد می شود در حالی که کشاورزی چنین نیست و در پیشرفت صنعت نقشی ندارد مگر با راه های پیچیده مثل این که محصول کشاورزی در خرید کارخانجات و غیره صرف شود.

و آنگهی مقصود ما این نیست که کشاورزی و دست آوردهایش مانند . . گوشت و لبنیات از میان برداشته شود، بلکه مقصود دادن اهمیت بیشتری به صنعت و تنوع بخشیدن آنست، زیرا هر چه صنعت رنگارنگ باشد، نیازمندی های داخلی را بیشتر بر آورده و در بازارهای جهانی با رکود کم تری مواجه می شود، و مثال آن اگر رنگارنگ باشد مانند (مغازه عطاری) است که همه نوع نیازمندی ها در آن هست که هم فروش بیشتری داشته و هم احتمال از کار ایستادن و رکود آن کم است و با تنوع صنعت سطح مردم بیش از پیش بالا می رود.

البته بالا رفتن سطح زندگی يك دمت تنها با ازدیاد کشاورزی

و صنعت نیست، بلکه لازم است که تقسیم هم عادلانه باشد، و پر واضح است که اگر شکم هائی از پر خوری به تنگ آید، و شکم هائی از نخوردن و محرومیت بدرد آید، ازدیاد صنعت و کشاورزی هیچ سودی نخواهد داشت.

و همچنین لازم است که کشورهای نفت خیز مانند کشورهای اسلامی - نفت را از صنایع بحساب نیاورند، چون در حقیقت نفت کالای صنعتی نبوده، بلکه معدنی است استخراج شده، که بیش از يك پیشرفت موقت را برای امت موجب نمی شود، و اگر امتی بر آن اعتماد کرده و بر در آمد آن تکیه زند، باید بداند که پس از مدت کوتاهی که منابع نفت خشکید، سقوطش حتمی است، و همچنین است حکم هر معدنی که در سرزمین امتی کشف شود، از معادن غیر دائمی ای که رشد همیشگی ندارد، مثلاً آب دریا که تبدیل به نمک می شود، معدنی است بی پایان که همیشه رشد می کند بخلاف معدن الماس و طلا و مانند آن پس بر امت است که معادنی مانند نفت را در پیشرفت دانش و تکنولوژی طوری صرف کند که در آن جنبه ای از رشد و تحول دیده شود، چون دانش تمام نمی شود و نسل های آینده .. یکی پس از دیگری آن را به ارث می برند و معدن حق همگانی بوده و تنها حق نسل معاصر نیست .. و حتی تنها حق پنج نسل آینده هم - بطور محدود - نیست پس تصرف در معادنی مانند نفت برای مصرف های (غیر ضروری) اضرار بدیگران بوده

و شرعاً هم جایز نیست .. بله اگر نفت در پروژه های همیشگی مانند اصلاح زمین ها حفر چاه ها و مانند آن- که هم معاصرین و هم نسل های آینده بطور همیشگی از آن استفاده کنند - صرف شود، خیلی بجاست.

نکاتی پیرامون صنعت و کشاورزی

صنعت محیط زیست را آلوده کرده بطوری که زندگی را برای انسان، جانوران و گیاه ها مشکل می نماید.

پس لازم است با آلودگی محیط زیست مبارزه و حتی الامکان از صناعی که موجب آلودگی می شود - و آلودگی آن ها را نمی شود از بین برد - جلوگیری بعمل آید، چون آلودگی محیط هر چند هم کم باشد ... آثار سوئی در جهت زیان انسان دارد و در اسلام زیان دیدن و زیان رسانیدن هر دو ممنوع است، و فرار از آلودگی ها حتمی و لازم می باشد.

و همچنین باید هماهنگی نمود:

الف. میان صنعت و کشاورزی، تا یکی به حساب دیگری رشد نکند، چنان که اتحاد جماهیر شوروی انجام داده و صنعت آن به حساب کشاورزی به رشد رسیده است زیرا این نوعی نیازمندی ای است که انسان را بزیر سلطه استعمار می کشاند.

و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند (به هر کسی

نیاز داشتی اسیر و از هر کس بی نیاز بودی نظیر و مانند او، و به هر که نیکی کنی سرور و امیرش خواهی بود).

ب. هماهنگی در انواع کشاورزی و خاک آن، و همچنین در قسمت های مختلف صنعت.. چون هر کدام از دنیای صنعت یا کشاورزی مانند اعضای يك انسان واحدی است که اگر عضوي به حساب عضوهای دیگر کم شود. بدبختی و سیه روزی در پیش خواهد داشت، و موجب رکود کالای بیش از مقدار عرضه، و کثرت تقاضای کالاهای کمیاب خواهد شد. بطوری که قیمت ها بالا رفته و گرانی پدید می آید ... و واجب است که دولت این دو جنبه را ملاحظه نماید چون مسئول مصالح عمومی است، پس باید از بروز این زیان جلوگیری کند زیرا عدم ملاحظه هر کدام از این دو جنبه اضرار به مردم است.

و همچنین بر دولت لازم است که بمنظور باز کردن بازارها دوستی خود را با جهان زیاد کرد، و میان خود و کشورهای صنعتی در مبادله تخصص ها و نیازمندی های هماهنگی نموده . . و از هجرت مغزهای متفکر - جلوگیری بعمل آورد، نه با روش های سلبی و فشار تنها - مثل منع مهاجرت یا راه های دیگر - بلکه با روش های مثبت . . از قبیل احترام نهادن به آن ها، تشکیل شوراهائی که موجب آزادی آراء است، تشکیل سندیکاهاى حقیقی و صحیح ، اضافه کردن حقوق، ملی نکردن هیچ کدام از بخش های خصوصی و روش های

دیگری که زمینه را برای بقای مغزهای متفکر آماده ساخته، و در بهرمندی بیشتری از آن چه خداوند به آنان سپرده مهیا می نماید.

چنان که نباید پیشیزی از دوستی به زیان امت یا بمنظور عقب نشینی های سیاسی باشد، چون موجب استثمار و استعمار می شود درست مانند بیماری سرطان .. که اگر حتی بر يك سلول بدن عارض شد، کم کم گسترش یافته تا تمام بدن را فرا گیرد چنان که انگلیسی ها در واقعه مشهور تنباک در ایران خواستند چنین عملی را انجام دهند، و اگر هشیاری مرحوم آية الله مجدّد شیرازی و فتوایش نبود، ایران شکار استثمار می گردید، چنان که کشور هند زمانی که اجازه افتتاح شرکت هند شرقی را در حدود 300 سال پیش صادر کرد، در چنگال استثمار افتاد، و پس از سه قرن با يك نهضت مردمی که نیم قرن برهبری «گاندی» ادامه داشت توانست رهائی یابد.

و آنکهی ... محك و معیار در بالا رفتن سطح جامعه، بالا رفتن سطح اکثریت است، اما بالا رفتن سطح ثروتمندان تنها، دلیلی است بر ضعف و سستی و اگر دولت ملا-حظه کرد که تنها این سطح رو به ترقی است، بایستی به ارتفاع سطح عمومی اهتمام ورزد، و گرنه این ارتفاع خطر بحرانی را در پیش دارد که زد و خورد و هرج و مرج منتهی می شود.

فرصت های یکسان و ملاحظه نسبت

از مهم ترین واجبات دولت اهتمام دادن به دو کار است:

ص: 47

اول: حفظ فرصت های یکسان برای همه، تا همه بر استفاده از منابع طبیعی و غیره قادر باشند و تنها عده معدودی از آن ها بهره نبرند، چه این که زمین، دریا، جنگل و غیره برای همه بوده و باید در دسترس همگان باشد، آن هم نه تنها برای نسل معاصر، که نسل های آینده هم از آن ها حقی ندارند.

بطور مثال: اگر کسی خواست زمین مواتی را احیاء کند، باید به دیگران زیانی نرساند، خواه به افراد معاصر با او . . به این نحو که آنان هم بخواهند قسمتی از آن را احیاء کنند، ولی جایی برای کار نیابند، و خواه به افراد پس از او در نسل های آینده به این نحو که زمین دستگردانی میان ثروتمندان شود، که از يك سو احیا کنند گانش آن را از هم به ارث ببرند و از سوی دیگر افرادی در نسل های آینده بی زمین مانده و محروم از استفاده از آن باشند.

معنی قرار دادن زمین برای مردم، دادن فرصت های یکسان به آن ها است، مثلاً اگر کسی به (10) نفر بگوید این (10) دینار برای شما . . یعنی این که هر کدام يك دینار حق دارد، پس اگر مثلاً يك ملیون انسان و يك ملیون هکتار زمین بود، ولی بیش از صد نفر از آنان کشاورز نبودند، تمام آن زمین را می توانند احیاء کنند چون دیگران از حق خویش روی گردانیده، و روی گرداندن هم حق را ساقط می کند.

و اگر این نسل مرد و معدوم شد، زمینی را که صد نفر احیاء

کرده بودند صد نفر از اولادشان به ارث بردند، و در این میان اولاد دیگران خواستند که حق خودشان را از نو احیاء کنند، (البته اگر برای زندگی راهی جز آن نداشتند) ورثه احیاء کنندگان حق ندارند به این دلیل که (زمین احیاء شده را از پدرهایمان بارت برده ایم) اولاد دیگران را از بهره برداری از آن منع کنند و ادله شرعی هم این دلیل را شامل نمی شود، والا- چنین می شود که اگر انسانی دریا را بتنهایی و بدون مزاحم مورد بهره برداری قرار داده، فرزندش وارث او می شود، گر چه توالد و تناسل موجب می شود که میلیون ها انسان به دریا نیاز داشته باشند و این بحثی است فقهی که در کتاب الفقه بخش اقتصاد متعرض آن شده ایم. (1)

و به همین ترتیب فرصت های یکسان را در تمام موارد و منابع طبیعی و غیر طبیعی باید ملاحظه نمود، مثلاً اگر از صد نفر (10) نفر بر منابع ثروت غیر طبیعی مانند کارخانه های بزرگ دست یافتند و دیگران هم خواستند که برای خودشان کارخانه هائی تأسیس کنند آن ده نفر اول حق ندارند، بدلیل این که بازارها راجع به آنان است یا این که چون در صنعت از دیگران سبقت گرفته اند و یا بدلیل های دیگر از کار آنان جلوگیری نمایند.

ص: 49

1- کتاب (الفقه) نوشته مؤلف محترم دایرة المعارفی است از فقه شیعه که تا کنون بالغ بر چهل جلد آن به چاپ رسیده و پیرامون تمام ابواب فقهی بحث نموده که یکی از آن ها (اقتصاد) است. (مترجم)

و اگر فرصت های یکسان برای همه وجود داشت، دیگر هیچ کارگری حق ندارد که بگوید زمین دار یا کارخانه دار باید به من فلان مقدار مزد بدهد، یا این که حق ندارد هیچ شرطی با من ببندد، و همان طوری که کارخانه دار و زمین دار. کارگر و کشاورز را نمی تواند بر پذیرفتن شرایطش مجبور کند و کارگر و کشاورز می تواند بدخواه به هر نحوی که خواست کار کند، همین طور است عکس مسئله.

و این موضوع- یعنی لزوم این که قرارداد با رضایت طرفین باشد جانبداری از آزادی انسان - بمعنی صحیح است - وجدائی میان انسان و آزادیش، به یغما بردن عزیزترین چیزی است که انسان بوسیله آن تکامل انسانیش را طی می کند.

و اگر بکسانی فرصت ها وجود نداشت، بر دولت است که آن را ایجاد کند چه نمی توان آزادی را دقیقاً پیاده کرد مگر در يك زمینه حاصلخیز و آماده و حاکم هم برای مراعات مصالح عمومی تعیین شده که یکی از مهم ترین آن ها همین مسئله است.

و اگر بعلت موقعیت هائی استثنائی حاکم نتواند فرصت های یکسان را بوجود آورد، باید در قراردادها دخالت کرده تا برای طرفین حدی تعیین کند بطوری که نه کارفرما به کارگر ظلم نماید و نه بعکس که خداوند متعال فرمود (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) نه ظلم می کنید و نه به شما ظلم می شود و استثمار هر کدام دیگری را در حکم (احتکار) بوده و موجب بروز (تراست و کارتِل) در بازارها می شود، و

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در نامه اش به مالک اشتر فرمود: معاملات و قراردادها باید بموازین عدالت و قیمت هائی باشد که به هیچ کدام از طرفین معامله اجحاف نشود، و فرمایش امام و حکمشان - با تمام فروع - شامل این جا هم می شود.

پس حاکم نسبت صحیح را میان (سود) (کارگر)، (اداره کارفرما) (خرج کارخانه و زمین) و (ارزش ماده اولیه کالا - اگر کالایی بود که نیاز به مواد اولیه داشت -) ملاحظه می کند، و بر حسب ارزیابیش حق کارگرو کارفرما را معین می نماید که آن گاه هیچ يك از طرفین حق مخالفت با حاکم را ندارد.

ولی این که کارگر مزدی را حق دارد که کارفرما تعیین کند ... و باقیمانده در آمد برای سرمایه دار است چنان که نظام (سرمایه داری) گفته.

یا این که: تمام سود از آن کارگر است و کارفرما حکم يك کارگر را دارد چنان که سیستم اقتصاد (توزیعی) مقرر می دارد.

یا این که: کارگر بمقدار نیازش حق دارد و بقیه در آمدها از آن دولت است چنان که (کمونیسم) مقرر می دارد.

و یا این که: کارگر در منابع ثروت عمومی مثل (کمونیسم) و در منابع ثروت خصوصی مانند سرمایه داری است چنان که (سوسیالیسم) آن را می گوید.

هیچ کدام صحیح نیست به دو جهت: -

يك) اينان حاكميت خود را در هر دو صورت (بودن فرصت های يكسان يا نبودن آن) تعميم می دهند، و تعميم حاكميت صحيح نيست كه سخن دربار آن گذشت و دخالت حاكم در صورت نبودن فرصت های يكسان صحيح است.

دو (هنگام نبودن فرصت های يكسان) در سيستم های اقتصادي چهارگانه نوعي ظلم و ستم، يا به كارگر و يا به كارفرما می شود و همان طور كه كارفرما حق ندارد به كارگر ظلم كند، همچنين كارگر هم حق ندارد به كارفرما ستم دارد.

بنابر آن چه گذشت آشكار می شود كه معاوضه هميشه بين كار دو انسان نيست مثل اين كه خياط براي پيراهن بدوزد و در برابر تو برايش اطاقي بسازي، ميان دو كار انجام شده هم نيست، مثل اين كه آهنگر يك تيشه ساخته شده به نجار بدهد و در مقابل يك درب ساخته شده بستاند (چه هر کدام از تيشه و در كاري است انجام شده) و ميان دو چيز با ارزش كه يكي از طرفين در آن كاري نكرده، ولي اختصاص به او دارد هم نيست، چنان كه دو كبوتر - كه در اصل مباح است - به دو خانه متعلق به دو انسان آمدند، آن دو هم كبوترها را گرفته و ميان خود تعويض كردند و بالاخره معاوضه تنها بين دو نيروي فكري هم نيست، چنان كه پزشك نظري به مريض بيفكند برابر اين كه او هم در ساختن خانه اش نقشه اي بدهد (البته در صورتي كه مريض مهندس باشد).

معاوضه منحصر به این ها نیست بلکه ممکن است میان يك شكل و شكل دیگر باشد خواه در قیمت برابر باشند یا نباشند، در صورتی که آن کس که کم تر را می ستاند بداند که ارزش آن کم تر است، ولی از آن چشم پوشی کند، آن هم نه از روی اجبار و احتیاج یا نبودن فرصت های یکسان بلکه از روی سخاوت و تعاون، یا بودن روابط اجتماعی، و یا مانند آن.

و بدینسان معلوم می شود که گفته بعضی اقتصاد دانان، مبنی بر این که همیشه کار برابر کار است خواه کار خارجی یا انباشته شده و انجام شده هیچ اساسی از صحت و درستی ندارد.

و آنکه می ممکن است اشیاء با ارزش در شمار معاوضه های متعددی بحساب آید، مثل این که کارخانه را با چیزی که ارزش ذاتی دارد، یا آن چیز را با فکر، یا فکر را با روابط اجتماعی.. و یا این که روابط اجتماعی را با کار انباشته شده تعویض کند.

و هر چه از این امور پنجگانه که گذشت در دسترس انسان باشد نوعی سرمایه است چون از لحاظ نتیجه یکی است و نام نهادن بعض قسمت ها را بنام سرمایه و عدم نامگذاری قسمت های دیگر هیچ اساس منطقی ای ندارد.

اگر افرادی در يك ده دور از فرهنگ و تمدن زندگی کنند کارها و کالاها را بدون واسطه میان خود معاوضه می کنند، مثلاً این برای او خانه ای می سازد و او متقابلاً برایش پیراهنی می دوزد یا این که کسی گندم به دیگری بدهد و در عوض مقداری شیر یا ماست می ستاند، و به همین ترتیب امور پنجگانه گذشته را که با پول تعویض می شدند ممکنست با همدیگر مبادله کرد.

اما اگر دهات توسعه یافته .. و مبدل به شهر گردند، یا این که زیر پوشش فرهنگی قرار گیرند، (ماده) جدیدی وارد معاملات می شود که غالباً کار انباشته شده نیست، بلکه ارزش ذاتی دارد و برابر تمام امور پنجگانه که خود قابلیت مبادله دارند، مبادله می شود و آن ماده (پول) است.

در گذشته های قدیم پول به شکل های مختلف بود، تا این که

قرار شد که (طلا) و (نقره) باشد، سپس نقره ساقط شد، و پولی معمولی غالباً طلا شد و به این علت نقره را ساقط کردند چون ارزشش با طلا در نوسان بود گاهی ارزش این بالا می رفت و گاهی ارزش آن .. و به این ترتیب نوعی ناهماهنگی در قیمت ها پدید می آمد لذا مردم (پول) را یکی کردند تا از نوسان ارزش دو ماده پولی و ناهماهنگی قیمت ها جلوگیری بعمل آورند.

و بدینترتیب (پولی) را که برابر امور قیمتی پنجگانه تعیین کردند (طلا) شد.

1) کارگر در برابر مقداری طلا کار بنائی می کند.

2) آهنگر کارش را در يك تیشه انباشته کرده و مقابل مقداری طلا مبادله می نماید.

3) مدیر با استفاده از خبره و اداره فکریش در مقابل مقداری طلا وقت مصرف می کند.

4) تخته ای که از جنگل تهیه شده .. برابر مقداری طلا خریده می شود (که جزئی از آن طلا مقابل خود تخته، و جزء دیگری مقابل کار انجام شده روی آن - مثلاً قطع و آوردن به بازار - می باشد).

ه) و دوست برابر محبت و دوستیش مقداری طلا به دوستیش می دهد- و دوستی هم يك رابطه اجتماعی است-.

بنابراین ... طلا عبارتست از ذخیره آن امور پنجگانه تا هنگام حاجت مصرف شود.

ص: 55

مثال طلا- مثال (باتری برقی) است که مقداری برق را در خود ذخیره کرده تا هنگام نیاز نور بيفشانند و مثال (حوض آب) است که هنگام باران آب در آن ذخیره می شود، تا در ایام زمستان که آب مصرفی در دسترس نیست بمصرف برسد.

و بدینسان طلا (پول) دو اهمیت دارد :-

(1) برای معاوضه امور پنجگانه با همدیگر نقش واسطه را دارد.

(2) امور پنجگانه را در خود ذخیره می کند تا هنگام نیاز بمصرف برسد.

و چون خود طلا- چنان که ذکر شد- ارزش ذاتی دارد (و معین ارزش ذاتی . . بهره هائی است که عقلاء برای آن اصالت و ذاتیت قائلند) واسطه قرار دادن آن در مبادله ها نیازی به (اعتبار) ندارد.

و هنگامی که اندیشمندان دنیا - پس از طغیان صنعت- با کمی طلا روبرو شدند، و طمعکاران خواستند طلا را ذخیره کنند (1) که بدین وسیله طلا کم تر در دسترس مردم قرار گرفت با (اسکناس های پولی) بجای طلا به میان آمد، ولی این کافی نبود. چون (کاغذ

ص: 56

1- در کشورهای غربی مانند اسپانیا، فرانسه و انگلستان . . سیستم (مرکانتیلیسم) پدید آمد که اساس آن جمع آوری هر چه بیشتر ثروت در چهار چوب مرزهای کشور بود و ثروت از نظر مرکانتیلیست ها صرفا به فلزات قیمتی مانند (طلا) اطلاق می شود (مترجم):

ارزش ذاتی نداشت، لذا دولت ها به اسکناس هایشان (اعتبار پولی) بخشیدند.

و اولین کسی که دست به این کار- به شکل جدید و مدرنش - زد (بالمسترش) در کشور (سوئد) بود.

و مردم حاضر شدند که (امور پنجگانه) را مقابل اسکناس کاغذی بی ارزشی تحویل بدهند، چون کسانی که به اسکناس اعتبار داده بودند - هیئت دولت می توانستند اسکناس را گرفته و به مقدار اعتبار آن بصاحب اسکناس چیزی بدهند که ارزش ذاتی داشته باشد و مردم که می خواستند امور با ارزش خویش را نگه دارند، در رسیدن به هدفشان فرقی میان طلا و (پول) مشاهده نکردند.

و اسکناس از بدو شروعش بایستی یک (پشتوانه) از طلا می داشت سپس مردم بعنوان پشتوانه پولشان به هر شیء با قیمتی اکتفا کردند و بعد هم به این اکتفا کردند که پشتوانه (پول) دولت نیرومندی باشد که بتواند اسکناس را هر گاه که مردم به آن چه از اشیاء قیمتی خواستند تبدیل کند.

مسائلی چند

1) چگونه قیمت طلا- معلوم می شود، تا گفته شود که يك (مثقال) آن با يك كيلو گندم یا دو كيلو برابر است؟ و بهمین منوال، مثلاً ارزش يك دينار کاغذی چگونه معین می شود؟

ص: 57

2) دولت... تا چه حدی می تواند اسکناس چاپ کند؟ آیا يك مليون؟ يك مليار؟ و یا هر چند که بخواهد؟ بالاخره میزان آن تا چه حدودی است؟

و آیا انسان می تواند مقداری از پول (طلا یا اسکناس) ذخیره کند یا نه؟ و اگر می تواند مقدار آن چقدر است؟

الف) پاسخ مسئله اول: عقلاء و اندیشمندان امور پنجگانه - کارخانه فکر، ماده، ابزار کار و روابط اجتماعی - را ملاحظه نموده، و سپس برابر هر کدامشان مقداری طلا قرار داده اند، مثلاً گفته اند (يك مثقال طلا) برابر (هشت ساعت کار کارگر بنا) یا (يك ساعت کار فکری مهندس) یا (يك بشکه نفت) یا (يك بیل - که ساختنش يك ساعت وقت، يك كيلو آهن و پنج كيلو تخته سفید برای دست هاش بکار برده -) و یا این که در برابر (علاقه پدر به پسر که مثلاً اگر از سفر باز گردد به او يك مثقال طلا می دهد) می باشد.

اما... ارزش این امور پنجگانه - که مثلاً هشت ساعت کار کارگر بنا را با يك ساعت کار فکری مهندس برابر دانسته اند - بر حسب نظر عقلاء بوده، و بسته به مقدار فائده آن هاست، پس هر چیزی که سود و فایده اش بیشتر باشد ارزش بیشتری برایش قرار داده اند.

و فرمول تا همین جا متوقف می شود، چه این که ممکن نیست در پس هر شینی شیء دیگری باشد، چنان که شیء اخیر هم به اولی

باز نمی‌گردد، و در اصطلاح فلاسفه آمده که (الذاتی لا یعلل) (1) و دور و تسلسل هم هر دو باطل اند.

پس ارزش طلا- به ارزیابی امور پنجگانه از سوی عاقلان باز می‌گردد، و اگر در این زمینه امور پنجگانه اصل باشد، ممکن است يك (ارز) پولی دیگری مانند (اسکناس) را بدون هیچ نیازی به پا در میانی طلا به میان آورد، پس مثلاً يك اسکناس يك دیناری با هشت ساعت کار کارگر بنا مساوی می‌باشد و به همین ترتیب...

(ب) پاسخ مسئله دوم: دولت به اندازه دارائیش از (امور پنجگانه) حق دارد که اسکناس چاپ کند، خواه ارزیابی آموز پنج گانه را برای مدت یک سال و یا - مثلاً - پنج سال ملاحظه نماید.

فرض می‌کنیم که واحدهای ساختمانی هزار واحد باشد، یعنی در يك سال هزار (هشت ساعت) برای ساختمان وجود دارد، و به همین ترتیب هر کدام از امور چهارگانه دیگر هم هزار واحد باشد جمعاً پنج هزار خواهد شد، در این صورت اگر دولت بخواهد دارائیش را برای مدت یک سال ارزیابی کند، حق دارد که (پنج هزار اسکناس یک دیناری) چاپ کند، اما اگر بخواهد دارائیش را بمدت ده سال ارزیابی کند، حق دارد (پنجاه هزار اسکناس

ص: 59

1- شيء ذاتی قائم بذات است و معلول شيء دیگری نیست بطور مثال شوری نمک یا رطوبت آب و یا وجود خداوند متعال. (مترجم)

1) بنابر این . . اگر دولت بیش از دارائیش اسکناس چاپ کند، مثلاً اگر برای يك سال (دو هزار دینار) بچاپ برساند، این کار موجب تورم خواهد شد، - و سخن پیرامون تورم خواهد آمد- و این که گفتیم موجب تورم خواهد شد، چون مثلاً به کار گر بناء (يك دینار) می دهد، در حالی که کارگر می تواند با يك دینار تنها نصف نیازمندی های خود را تأمین کند، ولی اگر تورمی نبود، می توانست تمام نیازمندی هایش را با یک دینار دستمزدش فراهم سازد.

پس اگر دولت اسکناس بیشتری چاپ کند، در حقیقت به همان مقدار آن اضافه .. از ملت ربوده بنابر این در مثال گذشته مشاهده می شود که دولت نیمی از نیازمندی های ملت را به یغما برده است.

2) و اگر دولت کم تر از دارائیش اسکناس چاپ کند، مثلاً اگر برای يك سال ... (پانصد دینار) بچاپ برساند، این اقدام موجب کاهش قیمت کالاها خواهد شد چون مثلاً به کارگر (يك دینار) می دهد، حال آن که کارگر می تواند با یک دینار دو برابر نیازمندی هایش را تأمین کند، ولی اگر کاهش قیمت در کالاها نبود، می توانست فقط بمقدار نیازمندیش خریداری کند.

و هر کدام از تورم یا کاهش قیمت، موجب عدم ثبات وضع بازارها می شود، مگر آن که دولت (أولاً) بطور مطلق بالا رفتن قیمت ها را تا دو برابر در حال (گرانی کالا) و (ثانیاً) پائین آمدن قیمت ها را

تا نصف هنگام (ارزانی کالا) اعلام کند، و غالباً دولت ها بیش از دارائیشان اسکناس چاپ می کنند، ولی از اعلام گرانی و تورم ممانعت می ورزند، چون در بیان حقیقت از سوی دولت هرج و مرج پدید می آید.

جیم) اما جواب اشکال سوم: انسان حق دارد در صورت عدم زیان به دیگران آن چه خواست از دارائیش را ذخیره کند، و در صورت اضرار . این حق از او سلب می شود، بنابر این مقداری که ذخیره اش مباح و جایز است ... تا حد عدم اضرار می باشد و این که بشرط عدم اضرار حق ذخیره کردن دارد چون به انسان (در نفس و مالش) آزادی کامل داده شده (مردم بر مال و جان خویش مسلطند)، و این که گفتیم تا حد عدم اضرار بدیگران هم حق دارد بدلیل قاعدة (لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام) است.

قدرت پول در معامله

برای آگاهی از قدرت پول در معامله (بانک مرکزی) قدرت پول را مثلاً برای امور پنجگانه ملاحظه نموده، و آن گاه مقدار ارزش آن را تعیین می کند و بعد وزارت کار بر حسب نیاز و گاهی مناسب با شخصیت انسان مزدها را تعیین می نماید.

پس این جا دو عمل انجام می گیرد :-

اولاً) تعیین مقدار ارزش خریدی یا (معامله ای) پول .. به این

نحوه بانك - اول هر سالی - ارزش امور متعدد عمومی را ملاحظه نموده سپس حکم می کند که قیمت پول چقدر است.

مثلا - مثلا - حظه می کند که هر يك كيلو گوشت يك دينار، و هر بيست كيلونان يك دينار، و هر ده كيلو برنج يك دينار و مزد دوخت يك پيراهن مثلا ربع دينار و ويزيت پزشك هر يك ربع ساعت يك دينار (1) می باشد و...

و بدین ترتیب .. بانك قیمت های یاد شده برای اجناس فوق را ثابت می کند.

و سپس در سال بعدی .. اگر قیمت ها همان قیمت های گذشته بود معلوم می شود که نه تورمی و نه کاهش قیمت ها پدید آمده است.

اما .. اگر قیمت ها در سال بعد بالا رفت .. مثلا گوشت كيلوئی يك دينار و نیم شد، و همچنین اجناس دیگر ...، تورم بوجود می آید.

و اگر قیمت ها کاهش یافت، مثلا گوشت كيلوئی سه ربع دينار شد، و اجناس دیگر هم به این ترتیب ...، کاهش قیمت ها و بحران بی پولی بوجود خواهد آمد.

ص: 62

1- دينار: واحد پولی است که در برخی کشورهای اسلامی معمول است و يك دينار مساوی است با (20) درهم که هر درهم در حدود (10) درهم ریال ایرانی می باشد، و چون در گذشته این واحد پولی در دولت پهلوی اسلام معمول بوده، لذا مؤلف محترم همیشه به دينار مثال می زند. (مترجم)

ثانیاً) - در آغاز هر سالی - وزارت کار مقدار نیاز سالانه کارگر را از نظر خوراك، پوشاك، اجاره خانه، خرج بیماری، نیازمندی های تحصیلی فرزندان و غیره در نظر می گیرد، و بر ساعات کارش تقسیم می کند، بعد هم متناسب آن چه بدست آمد اجرت هر ساعت را تعیین می کند.

بطور مثال: کارگر هفته ای پنج روز، روزی 8 ساعت بمدت یازده ماه کار می کند و سالی یک ماه در تعطیل بسر می برد در نتیجه ساعت های کارش سالانه (1870) ساعت می شود، و آنکه اگر خرج هایش بطور متوسط سالانه (900) دینار، یعنی هر ماهی (75) دینار باشد، وزارت کار برای هر ساعت از کار کارگر (نیم دینار) تعیین می کند، چون نسبت میان (1870) ساعت و (900) دینار تقریباً همین است.

این تعیین بر حسب (نیازمندی) است.

و اما تعیین بر حسب شخصیت انسان اضافه بر نیازمندیش، به این صورت است که اگر وزارت بخواند اجرت مهندس، پزشك، معلم و غیره را تعیین کند، بر (قیمت کار) آنان قیمت شخصیتشان را هم اضافه می کند، مثلاً برای هر يك ساعت از کار پزشك (يك دینار) قرار می دهد و چون پزشك ساعتی پنج مریض را می تواند مورد معاینه قرار دهد، اجرتش برابر هر معاینه ای (يك پنجم) دینار خواهد بود.

ص: 63

این ارزیابی بانکی (راجع به قیمت گذاری اشیاء) و تعیین وزارتتی (راجع به تعیین دستمزد کارگران) باید در دولت اسلامی مراعات شود

چون در اسلام دولت برای مراعات حال و مصالح امت قرار داده شده، پس اگر حاکم چیزی را صلاح دید و بدان امر نمود متابعتش واجب است چون میان امر حاکم مبنی بر اصلاح مردم و کشور، و اطاعت مردم از وی تلازم هست، اضافه بر این که مخالفت با امر حاکم ضرر، احتکار پدید آمدن کارتل و تراست در بازارها و مشکلات دیگری که برخی از آن ها در فصل (یکسانی فرصت ها) گذشت، می شود.

و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در وصیتنامه اش به مالک اشتر نخعی فرمود: «و بدان که در بسیاری از آنان تنگنای فاحش و پلیدی قبیح، و احتکار منافع و حکم بی رویه ای در فروش ها وجود دارد، و این ها برای عموم زیان آور بوده، و برای والیان (جانشینان خلیفه) عیب است».⁽¹⁾

و ظاهر این فرمایش اینست که از هر ضرری به عموم باید جلوگیری بعمل آید.

و این عنوانی است ثانوی که از قاعده (مردم بر مال و جان

ص: 64

1- وَأَعْلَمَ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا، وَ شَحًّا قَبِيحًا، وَ احْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَ تَحَكُّمًا فِي الْبَيَاعَاتِ، وَ ذَلِكَ بَابٌ مَضَرٌّ لِلْعَامَّةِ، وَ عَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ

خود مسلط اند) (1) خارج است، چنان که (قوانین رانندگی)، (قوانین صدور و استيراد کالاها) - البته هنگامی که مضر بحال جامعه باشد - و (قوانین ورود و خروج به کشور، اگر برای صلاحیت مردم باشد و در خلاف آن به مردم کشور ضرر برسد)، از قاعده مزبور خارج می شود.

و تفاوت میان این قوانین و قوانین اولیه اینست که در قوانین اولیه دست، نمی رود مگر در حال اضطرار، ولی قوانین ثانوی وضع نمی شود مگر هنگام نیاز و اضطرار - و این بحثی است فقهی که تفصیلش را در کتاب الفقه - بخش اقتصاد - ذکر کرده ایم.

بله . . بر دولت اسلامیست که تا حد ممکن زمینه را برای عدم سلب آزادی مردم مهیا سازد، که آن هم با ایجاد بازارهای ارزان و تکنسین های متخصص مانند پزشک و مهندس که با مزدی عادلانه قانع باشند امکان پذیر است، و این بازارها و تکنسین ها بعلت رقابت با دیگران موجب ارزانی کالا و ارزانی مزد تکنسین های دیگر می شود.

و حال . . پیرامون آن چه گفتیم . . راجع به این که برخی کارمندان اضافه بر دستمزد، حق شخصیت خویش را دریافت می کنند همانند پزشک و مهندس، سؤالی مطرح می شود باین که: چرا برخی مردم مزد بیشتری دریافت می کنند، حال آن که همه بطور

ص: 65

1- النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ

پاسخ: این افراد: مزد بیشتری دریافت نکرده، و آن چه اضافه بر دیگران می ستانند برابر کار فعلی و کار گذشته آن هاست، مثلاً پزشك پانزده سال درس خوانده و اگر پانزده سال هم کار کند حق دارد که دستمزد سی سال دریافت نماید، پس در مدت کاریز کیش بر ابر کارگر بنا - بطور مثال - دو برابر مزد او را مستحق می باشد.

و اگر مزد پزشك دو برابر (یعنی بمیزان درس خواندن و کارش) بود این پاسخ صحیح است حال آن که غالباً دستمزد این افراد بیش از این هاست:

در حقیقت برتری اندیشمندان بر دیگران چند علت دارد: -

(1) انسان متفکر و اندیشمند - کسی که کارش فکری باشد - به يك جو ملایم، آرام و راحت نیازمند است، تا بتواند فکر و اندیشه اش را بکار اندازد، زیرا در يك جو شلوغ و در شرایط نامساعد زندگی، انسان نمی تواند به قوه فکر و اندیشه پناه ببرد، بخلاف کسی که کار بدنی می کند مانند کشاورز و کارگر، که کارش به جو ملایم و آرام نیازی ندارد پس دستمزد بیشتر برای اندیشمند بمنظور تهیه جو ملایم است، تا بتواند به کار فکری پردازد.

(2) اندیشمند بیش از کار گر بدنی در معرض بیماری هاست، چه کار بدنی موجب تقویت و میکروب زدائی بدن می شود، بخلاف کار فکری، زیرا استقرار در جایی برای فکر کردن، آمادگی بدن را برای مبارزه با ناملایمات کم تر می کند، و لذا همیشه کسالت و

بیماری اندیشمندان بیشتر از کارگران و کشاورزان بوده و دستمزد بیشتر برای آنان مقابل فقدان بهداشت و راحتی نسبی آنان است، اندیشمندان کار می کنند و از بهداشت خویش مایه می گذارد در حالی که کارگر فقط کار می کند بدون این که هیچ مایه ای از بهداشت بدنش بگذارد.

(3) کار اندیشمندان ثمر بخش تر از کارگر است، مثلاً يك پزشك هر سال (هزار انسان را با نسخه های داروئیش - بخواست خدا - شفا، می بخشد در صورتی که يك بنا هر سال با ساختن خانه ای وسایل راحتی تنها يك خانواده را فراهم می سازد .. و اجرت هم باید بمقدار محصول کار باشد.

البته .. نباید دستمزد کارگر از کارش و از نیازمندیش به يك زندگی مرفه متوسط .. کم تر باشد، چنان که نزد عرف و نزد عاقلان دستمزد اندیشمندان (کسی که کار فکری می کند) هم نباید بیش از استحقاقش باشد.

تورم

تورم: عبارت است از بالا رفتن قیمت ها که آن را در زبان شرع گرانی می نامند.

زمانی که از ارزش خریدی (پول) کاسته شود، تورم پدید می آید، مثلاً: کارگر روزي يك دينار کار می کرد، و با آن تمام

نیازهایش را اعم از خوراك، پوشاك، مسكن و غير تأمين مي نمود بطوري كه يك قرص نان را به يك فلس (1)، و يك كيلو گوشت را به ده فلس و بهمين ترتيب نیازهای دیگرش را تأمين می نمود، حال اگر هريك قرص نان دو فلس و يك كيلو گوشت بيست فلس شد تورم پديد آمده و ارزش اسمي (يك دينار) با ارزش واقعي كه همان ارزش خريدي است مختلف می شود، به اين نحو كه ارزش اسمي آن (يك دينار) ولي ارزش حقيقيش نيم دينار بيش نيست.

و اگر تورم به اين مقدار بوجود آمد بايد دستمزدها دو برابر شود، و به همين ترتيب بقيه (امور پنجگانه) مثلاً اگر مناسب بود كه مرد شب دامادی بيست دينار به همسرش هديه كند بايستي آن را به چهل دينار افزايش دهد و براين منوال ارزش، (مواد)، (ابزار توليد) و (فكر) بالا می رود.

مثلاً اگر (اجاره منزل، خوراك، پوشاك، خرج تعليم و آموزش فرزندان، لوازم التحرير آن ها و غيره) برای يك ماه در سال گذشته (صد دينار) بود، و امسال صد و بيست دينار شد معنيش اينست كه (قيمت واقعي يك دينار) از قيمت اسميش بمقدار (يك

ص: 68

1- فلس: كم ترين واحد پولی است كه هر پنجاه فلس يك درهم و هر (20) درهم معادل يك دينار می باشد و فلس تقريباً معادل يك پنجم ريال ایرانی است. (مترجم)

پنجم) کاهش یافته .. و در مقابل باید دستمزدها بمقدار يك پنجم افزایش یابد، والا .. این يك نوع دزدی واقعی از کار کارگران و ... می باشد.

و قبلاً گفتیم که بر دولت است که مانند این کمبود را بر حسب عدالت تأمین نماید.

و چه بسا دولت ها با قرار دادن يك مقیاس نادرست بعنوان قیمت پول کاهش قیمت پول را مخفی، می دارند بطوری که می گویند: کاهش ارزش از آن مقیاس است تا کاهش حقیقی کم تر بنظر آید بطور مثال پنج سال پیش اجاره ماهانه يك خانه پنج دینار، و ارزش خوراك متوسط بمدت يك ماه برای هر يك شخص هم پنج دینار بود، و پس از پنج سال بانك مرکزی این قیمت ها را میزان قرار داده و اعلام می کند که اجاره يك خانه در این سال (12) دینار و قیمت خوراك (6) دینار است، و تورم بمقدار (يك پنجم) می باشد، در حالی که مقیاس مقیاس (پنج سال پیش) نسبت چون قیمت سه سال پیش کاهش یافته، بطوری که اجاره خانه به پنج دینار و قیمت خوراك (دو و نیم) شده، بود و بر معدل (5) و (دو و نیم) دستمزد کارگر کاهش یافته است و حال اگر امسال اجاره منزل تا (12) دینار و خوراك تا (6) دینار افزایش یابد، معنیش اینست که ملاحظه نسبت بین (5) و (12) و بین (دو و نیم) و (6) لازمست، نه ملاحظه نسبت بین (10) و (12) و بین (5) و (6).

پس (نرخ اشیاء پنجگانه) باید ملاحظه شده و با این ملاحظه (نرخ پول) تعیین شود، و هر چه اولی گران تر شد، دومی ارزان تر و بالعکس هر چه اولی ارزان تر شد، دومی گران تر شود.

و اگر کارگر .. روزانه یک دینار کار می کرد، و نان را کیلوئی يك درهم می خرید، و بعد نان کیلوئی دو در هم شد و به همین ترتیب.. لازم است که مزد کارگر هم روزانه دو دینار شود، و همین طور بالعکس مثلاً- اگر فرض کنیم ارزش نان به کیلوئی نیم در هم تنزل یافت و چیزهای دیگر هم به این ترتیب لازم است که مزد کارگر روزانه نیم دینار پرداخت شود.

بنابر این - در مثال اول - هر کمبودی از دو دینار که بر کارگر عارض شود، نوعی دزدی از کارش بوده .. چنان که هر اضافه ای بر نیم دینار - در مثال دوم - نوعی دزدی از صاحب پول است.

و آنکه می ممکن است تورم به شيء واحدی، و یا نسبت به همه اشیاء پدید آید مثلاً گاهی بعلت کمی گندم، تنها قیمت نان گران می شود، و گاهی بطور کلی نرخ و اجاره تمام نیازمندی ها گران می شود.

و اگر تورم نسبت بشيء واحدی حاصل شود، چه بسا به چیزهای دیگر هم سرایت می کند، و یا نمی کند.

مثلاً اگر اجاره خانه تا دو برابر افزایش یافت، کارگر ناچار می شود که دستمزد خویش را بالا برده تا بتواند اجاره افزوده شده را

بپردازد، و به این ترتیب اگر کارگر دستمزد بیشتری گرفت، کم کم نانوا، قصاب و خواربار فروش هم قیمت کالاهایشان را گران می کنند تا میزان بازار متساوی شود و به همین ترتیب قیمت ها افزایش می یابد.

تورم- غالباً - مانند آبی است که اگر در ظرف هائی دارای طول و عرض متفاوت، ولی متصل با هم جاری شود، نسبت به همه آن ها يك سطح متساوی ای بخود می گیرد.

اما تورم زائیده چیست؟ در پاسخ چند علت برای آن می توان ذکر کرد: -

(اول) خرج های گران اداره جات:-

زیر حکومت بمنظور (داد گری)، (اداره مملکت) و (پیشبرد کشور) تشکیل شده و اگر این سه هدف ملاحظه شود، حکومت به کارمندان زیادی نیازمند نیست اضافه بر این که زندگی افراد دولتی هم بایستی متوسط باشد.

گر چه همین هم تا حدودی روی تولید اثر می گذارد، اما تأثیرش بحساب نمی آید .. مثلاً اگر میان يك ملیون انسان (هزار کارمند) باشد که همگی از زندگی متوسطی بر خوردار باشند، زندگی این هزار نفر بر تولید حاصله از يك ملیون انسان اثری نمی گذارد.

و لذا حکومت های صحیح سعی می کردند تا با اموری که راجع به آنان نیست کاهلشان سنگین نشود، ولی جو مناسب را آماده

می ساختند تا خود مردم نیازمندی هایشان را رفع کنند -- نه از راه لطف و بخشش - بلکه از راه تجارت و خدمت.

پس لازم است که (آموزش)، (بهداری)، (پست و تلگراف و تلفن) و غیره بدست مردم اداره شود و دولت باید ناظر باشد که استثماری نباشد مگر در حد معقول، اضافه بر این که باید بر درستی و حسن مدیریت آنان هم نظاره کند.

و به این نحو آزادی های مطلق تا دورترین مرزها گسترش یافته و میان حکومت و مردم تفاهم و محبت برقرار می شود، و حکومت هم مردم را بزحمت نخواهد انداخت.

اما اگر حکومت مانند (شیری درنده) - چنان که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در پیامش به (مالك اشتر) از آن تعبیر نمود - و اگر از راه راست منحرف شد، و دستگاهش هم در (کمیت) توسعه یافت، بطوری که مثلاً برای يك مليون انسان ده هزار کارمند استخدام نمود، و هم در (کیفیت) بطوری که زندگی افراد دولت نه تنها بهتر از متوسط بلکه همراه با اسراف و مباحات و ذخیره اموال شد (چنان که در حکومت های ستمگر مرسوم است) در این حال تورم پیش می آید چون تولید کاهش می یابد - زیرا افراد حکومتی تولید نمی کنند - و در برابر کاهش تولید (مصرف) هم زیاد می شود، زیرا افراد دولت (بعلت اسراف و مباحات) دو برابر بیش از دیگران مصرف می کنند، و اگر عرضه کم شود،

ص: 72

تقاضا زیاد می شود، و در نتیجه تورم پدید می آید.

فرض می کنیم که برای کالاها و صنایع و کشاورزی هزار تولید کننده باشد، و دولت هم هزار اسکناس پولی برای قیمت (خدمات و کالاهای) آنان بچاپ برساند، در نتیجه سهم هر کدام از آنان يك دينار می باشد، و این يك دينار دستمزدی است مقابل نیازی که به آنان می شود.

و حال . . اگر فرضاً (صد نفر) بنام افراد دولت بر این ها افزوده شود، بدون شک این صد تا نه تنها تولیدی نداشته، بلکه مصرف کننده هم خواهند بود و اگر دولت (صد دينار) از آن هزار دينار به کارمندان مزبور داد، باید (900) دينار باقیمانده را بر هزار کارگر پخش کند و بدین ترتیب هر کارگری (900) فلس (1) دستمزد دریافت خواهد کرد.

در چنین موقعی مزدکارگر بقدر يك دهم کاهش یافته اما (نیازمندیش) به اندازه همان یک دينار باقی می ماند، و به این نحو تورم پدید می آید، چون سابقاً گفتیم که تورم عبارت است از (گرانی) و یا بعبارت دیگر عدم مساوات میان دستمزد و نیازمندی است، چون دستمزد کم تر از مقدار احتیاج می باشد.

و این تورم زمانیست که فرض کردیم صد نفر اعضای دولت

ص: 73

1- هر يك دينار برابر است با (1000) فلس، و اگر 900 دينار را بر هزار نفر تقسیم کنیم، به هر نفری (900) فلس خواهد رسید. (مترجم)

صد دینار دریافت کنند، ولی اگر فرض شود که آن صد نفر پانصد دینار بستانند چنان که در حکومت های دیکتاتوری معمول است (خواه دیکتاتوری علنی باشد مثل شوروی، و یا زیر پرده مانند آمریکا) - در این صورت (تورم شدید) شکل می گیرد، چون دولت نیمی از دستمزد کارگر را به یغما برده، زیرا به کارگر (نیم دینار) داده حال آن که حق کارگر (یک دینار) است، آن چه که به کارگر پرداخت می شود می تواند نیمی از نیازمندی هایش را بر آورد . . و بقیه؟ وارد کیسه دولت می شود.

و لذا: خرج های سنگین اداره جات از عوامل (تورم) بحسسه می آید... و هر چه این خرج ها بیشتر باشد، تورم هم شدیدتر خواهد بود.

اما اگر فرض شود که دولت بمنظور پرداخت همان (یک دینار) به کارگر، (دو هزار دینار) چاپ کند، این کار در حل مشکل تورم سودی ندارد، چون به صد نفر کارمند هزار دینار و به (900) کارگر هم هزار دینار خواهد پرداخت، و کارگر (یک دینار و صد فلس) دریافت می کند، در حالی که کالا به اندازه دو دینار افزایش یافته است چون (کالاها و خدمات) که اضافه نشده، پس دولت (900) فلس از دستمزد کارگر ربوده زیرا اگر پول (دو هزار) دینار باشد، دستمزد کارگر هم بطور نسبی دو دینار خواهد بود.

و حل مشکل چنین تورمی اینست که (اداره جات) بمقدار مورد نیاز کاهش یابد و حقوق کارمندان هم عادلانه پرداخت شود و با

این دو اقدام مشکل تورم و گرانی حل شده و دستمزد با نیازمندی مساوی خواهد شد.

دوم) خرید کالای بیش از نیاز از سوی مردم است.

آن هم یا بعلت عدم اعتماد بر (پول) و یا برای ترس از آینده حاصل می شود، مثلاً دولت ضعیف و ارزش پول هم متزلزل باشد و عدم اعتماد مردم بر پول موجب می شود که پول هایشان را مبدل به کالا سازند، زیرا کالا سقوط نمی کند ولی احتمال سقوط یا کاهش ارزش پول می رود، بطور مثال کسی (صد دینار) دارد که با (صد مثقال طلا) برابری می کند، و هنگامی که احتمال سقوط دینار را می دهد، آن را مبدل به طلا می نماید، چون هر چه پول تحول پیدا کند، طلا تغییر نمی یابد. یا آن صد دینار را (گندم) و یا هر کالای دیگری می خرد، و حال اگر تولید کالا به همان حد معمول مانده اضافه نشود، و تقاضا هم زیاد شود، به ناچار (عرضه) کم شده و قیمت ها افزایش می یابد و در نتیجه تورم پدید می آید، مثلاً قیمت هر مثقال طلا دو دینار می شود.

و همچنین اگر جامعه بعلت خشکسالی، جنگ و غیره از آینده بهراسد، مردم، اقدام به خرید زیاد نموده، و (تقاضا) سیر صعودی پیدا می کند، و باز عرضه کم و موجب تورم خواهد شد.

و علاج این نوع تورم، از میان برداشتن اسباب آن از راه تقویت مرکز پول و بازگشت اطمینان به مردم می باشد تا خرید

و فروش به همان حالت اول باز گردد، یعنی رفع نیازمندی ذخیره سازی.

سوم) چاپ اسکناس های پولی بدون پشتوانه از سوی دولت می باشد- چنان که بدان اشاره شد - مثلا اگر کالا بمقدار هزار دینار بود، و دولت دو هزار دینار بچاپ رسانید این جا هر دو دینار ارزش يك دینار حقیقی را خواهد داشت و اگر دستمزدها باندازه دو برابر افزایش یافت، تورمی پیش نخواهد آمد، و کار دولت اقدامی بیهوده خواهد بود، ولی اگر دستمزدها بمیزان دو برابر افزایش نیافت، تورم حتمی است، زیرا مزد کارگر کم تر از مقدار مورد نیازش می باشد.

و این کاریست نامشروع که برخی دولت ها جاهلانه و یا هنگام پیشامدهای بخصوصی که علاج مشکل را جز از این راه نمی بینند اقدام به انجام آن می نمایند و گرچه این اقدام مدت کوتاهی دولت را آسوده می کند، ولی حکم مواد مخدر را دارد، و بزودی بر ملا شده و دولت را دچار بحران اقتصادی کرده، و گاهی هم بسقوط آن می انجامد.

و اما علاج این نوع تورم باینست که دولت از زیاده روی بپرهیزد و آن چه پول بچاپ می رساند برابر پشتوانه ای به کار اندازد.

بله .. اگر دولت برای آینده سازی، عوارض جنگی و مانند آن نیاز به پول بیشتری پیدا کرد، می تواند برای رفع نیازمندی به

چاپ (اوراق قرضه) پناه ببرد. و معنی اوراق قرضه اینست که مردم آینده کارشان را به مصرف می رسانند، مثلاً .. اگر کارهای مردم در مدت (پنج سال) برابر (پنج ملیارد) دینار بود دولت (یک ملیارد) دینار و چهار (ملیارد) اوراق قرضه بچاپ رسانده و میان مردم پخش می کند، یعنی این که مردم (پنج سال از دسترنج و زحماتشان را در این سال) پیش فروش نموده، و بدین ترتیب دولت را در بازسازی خرابی های گذشته، یا ایستادگیش برابر پیشامدهای غیر مترقبه کمک می کند، و این مانند انسانی است که بخواهد خانه ای را بسازد و این خانه برابر پنج سال دستمزد کارش خرج برمی دارد این شخص بمقدار چهار سال دستمزدش قرض کرد و به مزد این سال اضافه می کند، و با مجموع این پول خانه ای می سازد، تا بجای این که تا آخر سال پنجم بی خانه باشد، و پیوسته پولش را برای ساختن خانه جمع آوری کند، از همان سال اول خانه دار شود، و پروژه های پنجساله و مانند آن که دولت ها نقشه آن ها را طرح می کنند از این قبیل است.

چهارم) استیراد کالاهای گران قیمت از خارج است.

که موجب تورم داخلی می شود مثل این که انسان حیوانی بیمار از خارج وارد کند که موجب بروز همان بیماری در داخل خواهد شد، و این تورم چنین صورت می گیرد:-

مثلاً شخصی صد دینار - دستمزد یک ساله اش - را دارا باشد،

و فرضاً باید نیازمندی های یکسالش را با آن تأمین کند، یعنی این که کار یک سال را بدهد (زیرا صد دینار کار انباشته شده است)، و در مقابل آن دسترنج یکساله اش را از جنس دیگری بستانند، پس لازم است نرخ آن چیزی که می خواهد خریداری کند عادلانه باشد نه نرخ افزایش یافته، پس اگر با آن صد دینار چیزی خرید که نرخ واقعی (90) دینار بود تورم پدید می آید، چون با دسترنج یک سال توانسته کم تر از نیازمندی یک سالش را تأمین کند.

مثلاً- فرض می کنیم که به صد کیلو از (حبوبات) نیازمند است و هر کیلوئی معادل يك دینار است، و اگر برنج که از خارج وارد شده کیلوئی دو دینار بود، ناچار می شود برنج مورد نیازش را (فرضاً ده کیلو) به بیست دینار خریداری کند، و این تورمی است که او را از نیازمندی به مثلاً (نخود) محروم می کند چون برنج با (ده دینار اضافیش) قیمت نخود مورد احتیاج را هم صرف نمود.

و علاج این تورم وارداتی اینست که انسان با آن چه دارد کفایت کند و کالاهای خارجی را وارد نکند و همین علاج برای (خانواده) نسبت به تورمی که در سطح شهر در برخی اجناس پیش می آید عملی می شود، مثلاً اگر تخم مرغ گران شد و تورم پیش آمد، علاج اینست که تخم مرغ نخورند و چیزی ارزان جایگزین آن نمایند تا دستمزدشان با مصارفشان برابری کند، والا دچار تورم

شده و به قرض یا مدت زمانی گرسنگی گرفتار خواهند شد.

و تورم حتی در آمریکا و شوروی وجود دارد، چون (سرمایه داری منحرف) خواه سرمایه بدست تجار باشد - مثل بلوک غرب- یا بدست دولت باشد - مثل بلوک شرق -- با تورم تلازم دارد و لذا همیشه افزایش قیمت ها را در هر دو بلوک مشاهده می کنیم، و خرج های سنگین دولت (از نظر کمیت و کیفیت) در آمریکا، روسیه و کشورهای دیگر تورم همیشگی را پدید می آورد، و نگرشی کوتاه به (رشد اعضای دولت و اعضای حزب) و (رشد کمیت و نوعیت تسلیحات) چگونگی تورم در دو بلوک غربی و شرقی را بیان می کند.

و مقاله ها و کتاب هائی که راجع به تورم در یکی از این دو بلوک سخن به میان می آورد و از دیگری ساکت می ماند (حالت کتاب ها و مقاله هائی را دارد که تنها زشتی ها و اشکالات یکی را از همه جهات مورد بررسی قرار می دهد) و این ها مزدور آشکار برای جهتی هستند که درباره اش سکوت نموده اند، چون تمام انواع مفاسد در هر دو طرف هست.

آسیب تورم

طبقه زحمتکش و کسانی که درآمد محدودی دارند از تورم آسیب می بینند چون بر طبقه ثروتمندان و هم قطاران شان هیچ اثری نمی گذارد.

مثلاً... اگر تورم بمقدار (يك دهم) پديد آيد انسانی که ماهیانه صد دينار در آمد دارد. در هر ماهی سه روز یعنی (يك دهم) از اداره امورش باز می ایستد و گرسنه می ماند، یا این که (يك دهم) از خرج مصرفیش همیشه بکاهد، چون يك دهم (دو هزار تومان) حقیقی را کمبود داشته است.

ولی ثروتمندی که ماهیانه بیست هزار تومان کسب می کند، در واقع يك صدم در آمدش را کمبود می آورد، و این هیچ اثری بر زندگیش نداشته بلکه يك اثر جزئی بر سودهایش خواهد داشت.

و آنگهی غالباً ثروتمندان تورم را بر طبقه زحمتکشان - که در آمدی محدود دارند - تحمیل کرده تا هیچ کمبودی (حتی در يك صدم در آمد) هم عارضشان نشود، به این نحو که قیمت کالاهای تولیدی یا استیرادی را باندازه تورم پديد آمده گران می کنند پس اگر صد دينار (يك دهم هزار) یاده تومان (يك دهم صد دیناری که در زندگیشان مصرف می کنند) کمبود حاصلشان شود، آن صد دينار یا ده دينار را مثلاً (بر کنسرو هائی) که تولید یا وارد می کنند پخش کرده و به همان نسبت قیمت ها را بالا می برند، و در نتیجه طبقه زحمتکش و کارگر اضافه بر پرداخت زیان ناشی از تورم در زندگیش، بایستی کمبودهای عارض بر زندگی ثروتمند را هم جبران کند.

و دولت جزو طبقه ثروتمندی است که متحمل زیان تورم نمی شود چون آن کمبودش را از راه مالیات مستقیم یا غیر مستقیم

بر مردم جبران می کند، بطور مثال - :

(1) گاهی دولت برخی مالیات مستقیم را بر مردم می نهد خواه از راه مالیاتی که از قبل نبوده و یا از راه اضافه کردن مالیات قبلی، مثلاً اگر مالیات خانه ده دینار بود آن را یازده دینار می کند- بفرض تورم ناشی از يك دهم- .

(2) و گاهی دولت مالیاتی غیر مستقیم از مردم می ستاند، مثل این که قیمت (نفت)، (سیگار) یا (قند) و مانند آن را گران کند.

و چه بسا ثروتمندان یا دولت ها تورم را بهانه ای برای بالا بردن قیمت ها قرار دهند مثلاً اگر بعلت تورم ده دینار زیان ببیند مالیات یا قیمت ها را تا بیست دینار افزایش می دهند.

و این کار زیان های ناشی از تورم را بر زحمتکشان و کارگران سه برابر می کند، یعنی هم تورم بر خودشان و هم تورم عارض بر طبقه ثروتمند یا هیئت دولت و هم تورم اضافی را که از طمعکاری سرچشمه گرفته باید متحمل بشوند، و اگر این مشکل را یعنی (دستمزدی که به طبقه زحمتکش داده می شود، کم تر از مقدار استحقاقش باشد به سه نوع تورم بالا اضافه کنیم، چون تورم موجب کاهش قدرت خریدی پول می شود، در نتیجه... این طبقه که داری درآمد محدودی است، چهار برابر زیان تورم را متحمل خواهد شد... و در اثر آن باید خیلی کم مصرف کند، بطوری که نه بدنش کاملاً پوشانده شود و نه شکمش کاملاً سیر، و نه دارای خانه ای مرفه

شود، در صورتی که شخص دیگری - از زحمت و دسترنج او - در همه انواع رفاه و آسایش بسر برده، هم پولش را ذخیره و هم سرمایه اش را افزایش می دهد.

مثلث اختناق

(1) مسابقه تسلیحاتی (2) گسرش اداره جات (3) استشار (1) این مثلث هر روز تنگ تر شده، و جهان را دچار اختناق می نماید.

(1) مسابقه تسلیحاتی ای که جهان دچار آن شده نتیجه حب ریاست، شهرت، تفوق طلبی و (غفلت از خدا و روز رستخیز) است، این مسابقه موجب شد تا مقادیر زیادی از ثروت خرج شود که آن ثروت ها همان محصول دسترنج کارگران و زحمتکشان می باشد، و فکر و اندیشه، علم، تکنولوژی، تخصص، کار و مواد اولیه همه و همه در خدمت تسلیحات در آمده، تسلیحات هم دواضرر خان مانسوز برای بشر بدنبال داشت، ضرر فقر، تورم و گرسنگی، علاوه بر ضرر فنا و نابودی و بلاهای گوناگون (زیرا مجروحین و افراد ناقص العضو جنگ ها کودتاها و انقلاب ها قربانی بلاهائی هستند که زائیده اسلحه است).

ص: 82

1- استشار: درست بر عکس ایشار است و مفهومش اینست که انسان خودش را بر دیگران مقدم شمارد. (مترجم)

و يك گزارش حكایت می كند كه سالانه در جهان (10) میلیون كودك در اثر فقر، سوء تغذیه و نبودن غذا و نیازمندی های دیگر فوت می كنند .. چنان كه گزارش دیگری اظهار می دارد كه تنها در كشور هند هر روز هزار انسان در اثر گرسنگی جانشان را از دست می دهند (البته همه می دانند كه در حال حاضر هند بمب اتم می سازد)!

(2) و گسترش اداره جات به حد فاحشی رسیده، بطوری كه در دوران حكومت (جمال عبدالناصر) گزارشی دیدم مبنی بر این كه مصر: فقط به (200) هزار كارمند نیاز دارد ولی تعداد كارمندان به (يك میلیون و صد هزار نفر) رسیده است.

و اگر علاوه بر افراد سازمان امنیت .. افراد ارتش و نیروهای مسلح را به كارمندان اداری اضافه كنیم، نتیجه ده برابر كارمندان مورد نیاز در هر دولت خواهد شد .. و این جانب به یاد می آورم كه در يك كشور كوچك كه جمعیتش بیش از صد هزار نفر نبود، تعداد كارمندان در عرض (30) سال از پنجاه نفر به (3) هزار نفر افزایش یافت.

اضافه بر این عده زیادی از كارمندان در نعمت و رفاهی - اگر نگوئیم بهتر - لااقل همانند رفاه ثروتمندان بسر می بردند، در حالی كه يك كارمند - حتی رئیس جمهور - بیش از خدمتگزاری برای مردم نیست كه باید زندگی ای مانند هر فرد متوسط جامعه داشته باشد.

و این هم در صورتیست كه بخواهیم از رأی اسلام فراتر برویم چه

این که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام - در نهج البلاغه - می فرماید: لازم است رئیس دولت زندگی فقیرانه ای داشته باشد (تا يك فرد فقير از فقرش به ستوه نیاید).

پس تعداد انبوه کارمندان اضافه بر زندگی مرفه یا فوق مرفه‌ی که دارند .. دومین عامل از مثلث اختناق را تشکیل می دهد.

و اینان زیان دو برابری بیار می آورند :-

(1) چون اصالتاً زندگیشان سرباری بر تولید کنندگان می باشد.

(2) و زندگی مرفه آنان سربار دومی است.

(3) و سربار سومی هستند از این که اوقات و اموال و نیروها را برای پیاده نمودن شبکه دیوانسالاری و بروکراسی بر مردم، صرف می کنند.

فرض می کنیم که انسانی هر ساعت باندازه یک درهم کالا تولید می کند، و روزی هشت در هم دستمزد دریافت می کند، و اگر کارمندی سربار او گشت روزی (4 در هم) اجرت کارمندی و (یک در هم دیگر) برای تأمین رفاه خویش از او می ستاند، کما این که اگر هم کار یا مشکلی اداری برای آن کارگر پیش آید در اثر دیوانسالاری و بروکراسی اداری مثلاً (یک ساعت) او را معطل می کند، که همین معطلی ارزش یک درهم برای کارگر دارد، و اضافه بر تمام این ها پول (کاغذ و ورق و غیره) را هم از او می ستاند، در نتیجه مشاهده می شود که مجموعاً روزانه کم تر از (نیمی از دستمزد) برای کارگر

باقی می ماند .. و اگر این ملاحظه ها را نسبت به (نهصد هزار کارمندی نمائیم که بیش از مقدار نیاز در کشور مصر اند) آسیب سنگینی را که از این ضلع از مثلث، اختناق عارض مردم مصر می شود، خواهیم شناخت.

3) و اما استثنا... با ملاحظه تنگنایی که عده زیادی از حکام و فرمانروایان با کثرت پول بر مردم قرار داده اند، اثرش ظاهر می گردد بطور مثال یکی از کشورهای نفت خیز را ملاحظه کنیم:-

الف) عده زیادی از کارکنانش به نام اجنبی معروف اند، مثلاً برای خریدن خانه مسکونی یا مغازه ای برای کسب هیچ گونه حقی ندارند چون خارجی هستند، و دولت ها این حق را بخودشان می دهند که هر گاه خواستند، آنان را اخراج کنند، و اگر یکی از آنان به کاری گماشته شد، دستمزدی کم تر از دستمزد يك (شهروند هموطن) - به اصطلاح امروز - دریافت خواهد کرد، و به همین ترتیب آداب و رسوم دیگر این (بردگی جدید).

ب) اما شهروند: آن هم چند درجه است، درجه يك، درجه دو و درجه سه، و هر درجه ای که بالاتر باشد مزایای بیشتری بدان تعلق می گیرد.

جیم) و دولت فرصت های مناسب را از نظر پول و منصب تنها برای طبقات عالی از شهروندان قرار می دهند، اما سایر طبقات که اکثریت ملت را تشکیل می دهند هیچ فرصتی برای پیشرفت

دال) دولت برای کسی که بخواهد خانه ای تهیه کند، یا ازدواج نماید و یا از این قبیل کارها انجام دهد، وام هائی قرار می دهد و این وام ها (أولا) با بهره است و (ثانیاً) انسان را به بند می کشد، به این ترتیب که وام ها را در مدت بیست یا سی سال - مثلاً - باز پس می گیرد و در این مدت انسان همیشه بدهکار دولت خواهد بود.

ه) و به همین ترتیب است که اگر دولت خانه ای قسطی به شخصی بدهد - حال آن حال همان وام می باشد - .

واو) و بعد از این ها ... نوبت (استثمار آزاد) می رسد که يك اتومبیل، یخچال، کولر و غیره را بطور قسطی به شخصی می فروشد و بهره را بر اصل ثروت و سود آن اضافه می کند.

مثلاً- اگر يك فرد زحمتکش و یا کسی که در آمد محدودی دارد دستمزدش را دریافت نمود، نیمی از آن را در پرداخت (قسط) و يك چهارم را در اثر (تورم) باید پردازد و برای او اضافه بر اندوهی که از بدهکاری عارضش می شود جز يك چهارم دسترنجش نمی ماند بطوری که او را به حالتی بدتر از بردگان سوق می دهد، زیرا (برده کار می کرد و بدون هیچ بدهکاری و قرض به اندازه نیازمندیش مصرف می کرد) ولی این شخص بایستی کار کند، و اضافه بر آندوه بدهکاری از دسترنج خویش لقمه نانی بدست آورد.

و خداوند متعال، زمین، نفت و سایر امکانات کشورهای نفت خیز

را - حداقل - برای ساکنین آن ها آفریده، و اگر حاکم ستمگر بوسیله قوانین نامربوطش میان خلق خدا و زمین خدا و نفت خدا و غیره جدائی نمی افکند، هر کدام از ساکنین آن کشورها حداقل دارای يك خانه، مغازه، اتومبیل و سایر لوازم خانگی اعم از اثاث یخچال، رختشویی و غیره می شدند، و دیگر کسی از نداشتن مسکن در آمد و یا نیازمندی های دیگر شکایت نمی کرد... چنان که هیچ پسر یا دختری از نداشتن همسر شکایت نمی کرد - چون عدم امکانات مالی از ازدواج جلوگیری می کند - .

و این که از کشورهای نفتخیز نام بردیم، از باب بهترین مثال برای ارتجاع حاکمان و قوانین ارتجاعی آن هاست، و الا .. تمام کشورهای جهان این چنین است.

خداوند مردم زمین و خیرات آن را آفرید، و این زمین و منابعش برای زندگی مرفه و مالا مال از آزادی همه مردم کفایت می کند ولی این فرمانروایان و قوانین ساخته و پرداخته آن هاست که از رسیدن نعمت های خدائی به بندگان خدا جلوگیری می کند.

و هر گاه، حاکمان جاهل بر کنار، و قوانین ظالمانه لغو شود و حکومت حکومت خدا گردد، و حاکم طبق فرمان خدا از عدالت فقاقت، پاکی و جهان بینی برخوردار باشد، بطوری که مردم با رأی اکثریت (شوری) انتخابش کنند، آن روز روز آزادی انسان خواهد بود، نه تنها آزادی سیاسی و اقتصادی بلکه آزادی ورهائی

از هر قید و بندی که بشر بر کاهل مردم نهاده (و از آنان فرو می نهد بار گران و زنجیرهایی که بر آنان سنگینی کرده) (1)

باید تمام مردم برای رسیدن چنین روزی فعالیت کنند - آن هم بخواست خدای سبحان نزدیک است - «و اراده کرده ایم که منت نهیم بر آنان که در زمین ناتوان شمرده شده، و آنان را پیشوایان و وارثان گردانده و در زمین فرمانروائی داده و به فرعون و هامان و سپاهیانسان بنمائیم آن چه را از شان می هراسیدند» (2)

هر حاکم طاغوتی نسخه جدیدی از (فرعون) و هر مشاور چاپلوسی، نسخه جدیدی از (هامان) و هر نیروئی از نیروهای مسلح که حاکم طاغوت و مشاور چاپلوسی بدان تکیه زند، همانا نسخه جدیدی از (ارتش آن دو) می باشد.

يك سؤال:

آیا هر چه تعداد افراد بشر بیشتر شود، زمین و منابعش آنان را کفایت می کند؟.

پاسخ: فرض می کنیم که در آینده زمانی بیاید که زمین و منابعش کفایت نکند، و علم هم به امکان سکونت در فضا و استفاده از خیرات سایر ستارگان یا به خیراتی که در اعماق اشیاء نهفته است دسترسی پیدا نکند.

ص: 88

1- (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)

2- (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِنِّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ).

اگر چنین فرض شود (که البته این فرض امکان ندارد مگر پس از گذشت صدها سال) آن گاه جایز است که انسان طبق قاعده (لاضرر) و مانند آن نسلش را محدود بسازد.

و این که گفتیم پس از صدها سال، چون برخی آمارها دلالت دارد که اگر نیروها در تخریب مصرف نشود - چنان که امروز نیروهای زیادی در امور تخریبی صرف می شود - کره زمین با منابعش می تواند چند برابر انسان هائی که در حال حاضر روی آن سکونت دارند، پذیرا باشد.

چگونگی حل مشکل تورم

در فصل گذشته تورم را شرح دادیم که خلاصه می شود در این که (مصرف) بیش از مقدار (تولید) باشد.

و حل مشکل تورم به این بود که (مصرف با مقدار تولید برابری کند).

و دولت های سرمایه دار - به اصطلاح امروز - خواه سرمایه دار (دولت) باشد مثل کشورهای کمونیستی شرقی یا (تاجر) باشد مانند کشورهای سرمایه دار غربی، ابداً ممکنشان نیست که (تورم) را از میان بردارند، چه آن که علل بروز تورم بخشی از (حکومت) را تشکیل می دهد.

بله (دولت های اسلامی) بمعنی صحیح - که در اولین فصل

همین کتاب بدان اشاره شد - می توانند بطور نهائی از تورم نجات یابند.

اما دولت های فعلی چه غربی و چه شرقی و آن چه که در مدار آن هاست و سائل متعددی برای کاهش تورم در پیش گرفته اند که از مرز (ظلم) و (فریب کاری) نمی گذرد. گرچه برخی آن ها اختصاص به دولت های بزرگ استعمارگر، و برخی دیگر اختصاص به دولت های استعمار شده دارد مانند:-

اول) اضافه نکردن دستمزد کارگران و زحمتکشانی که در آمد محدود دارند.. تا پول زیاد نشود و (تورم) پدید نیاید، زیرا اگر پول در کشور زیاد شد، نرخ ها فوراً گران می شود، و به این علت تورم افزایش می یابد.

و لذا مشاهده می شود دولت های استعمار شده - مانند پاکستان، عراق مصر و غیره - اعتصاب های کارگران را - اگر بمنظور بهتر شدن احوال و بالا بردن سطح زندگیشان باشد بشدت سرکوب می کنند با وجودی که آنان جز حق منصفانه خویش را مبنی بر دریافت دستمزد برابر با نرخ های گران کالا مطالبه نمی کنند .. مثلا کارگر و کسانی که در آمد محدودی دارند - مانند معلم یا کارمندان جزء - ده سال پیش حقوقش هزار تومان بود بعد به هزار و پانصد تومان رسید در حالی که قیمت های بازار به دو برابر افزایش یافته در این صورت اعتصاب می کند تا ضرری که عارضش شده - مثلا - بمقدار يك سوم

ص: 90

از حقوق فعلیش را مطالبه کند، ولی با این حال حکومت وقت برای سرکوبی اعتصابات مداخله می کند .. اما در کشورهای کمونیستی چون دولت بر زشت ترین نوع دیکتاتوری بنیانگذاری شده حتی به اعتصاب دو کارگر بمدت یک ساعت هم اجازه نمی دهد، والا سرنوشت اعتصاب کننده به زندان شکنجه و بالاخره اعدام منتهی می شود.

و آن جا که موسوم به جهان آزاد است ... اثری از اعتصاب بچشم می خورد که آنهم غالباً با (راه حل متوسط) شکسته می شود، که در نتیجه باز کارگران و همقطارانسان به حقوقی که مطالبه می کنند دسترسی پیدا نمی کنند.

دوم) از روش های کاهش تورم اینست که دولت پول هائی که بدون پشتوانه پخش کرده حتی الامکان بوسیله مالیات مستقیم و غیر مستقیم مانند (گران کردن نرخ کالاها) جمع آوری کند.

و چون قرار دادن مالیات مستقیم خیلی مشکل است، دولت به جمع آوری پول از راه های مختلف مثل گران کردن قیمت کالاها اهتمام می ورزد و این موجب فشار بیش از پیش بر زحمت کشان می شود و بهمین جهت دستمزد کارگران کم تر، و قیمت کالاهای مورد نیاز آن ها بر ایشان گرانتر تمام خواهد شد.

سوم) بمنظور کاهش تورم. دولت ثروتمندان را بصرف ثروتشان در خرید زمین، ساختمان و غیره مانند پس انداز در بانک ها

تشویق می کند، تا پول از فعالیت باز ایستد، مثلاً اگر (کالا باندازه يك ملیارد دینار) بود و دولت دو ملیارد دینار بچاپ رسانید و نتیجتاً تورم بمقدار دو برابر بوجود آمد و دولت ثروتمندان را بر (رکود پولشان) تشویق کرد، حاصل چنین می شود که تورم بمقدار پول های راکد در زمین و بانک و غیره کاهش خواهد یافت.

چهارم) دولت با عدم استخدام و ترفیع کارمندان مستحق ترفیع اعلام حالت فوق العاده می کند و با این اقدام .. از پرداخت پول های بیشتر جلوگیری بعمل می آورد.

پنجم) دولت بعلت های مختلفی اموال ثروتمندان را مصادره می کند، و این غالباً در میان حکومت های جهان سوم اتفاق می افتد، و بدین وسیله دولت بر پول ها، کالاهای و املاکی دست یافته و با فروش کالاهای و املاک، پول های موجب تورم را از میان مردم جمع آوری می کند.

(ششم برای این که در داخل کشور پول زیادتر از کالا نشود، دولت از صدور کالاهای داخلی مورد نیاز جلوگیری کرده، و تشویق بر ورود کالاهای خارجی می نماید تا پول اضافه ای که موجب تورم شده به خارج برده شود.

هفتم) دولت کشاورزی و صنعت داخلی را از رونق می اندازد، تا مردم ناگزیر به استيراد کالاهای خارجی شوند، و این موجب کاهش شدت تورم می شود، زیرا بوسیله استيراد اضافه پول به خارج از کشور می رود.

هشتم) دولت املاک و زمین های دولتی را در معرض فروش می گذارد تا پول اضافی را جمع آوری کند، و غالباً بوسیله دلال ها این املاک و زمین ها گران تر از قیمت واقعیشان به فروش می رسد.

نهم) دولت از بالارفتن قیمت ها جلوگیری می کند

دهم) استقرار و ثبوت پول را همه جا اعلام می کند، که این فایده روانی دارد نه حقیقی و واقعی.

و بالاخره ... دولت راه ها و روش های معروف غیر از این ها را هم برای کاهش تورم بکار می برد.

و آنکه یکی از روش های استعمارگران برای سقوط دولت های ملی ایجاد تورم داخلی در آن هاست، تا نارضایتی مردم زیاد شده و رژیم ساقط شود . . و همچنین از روش های دیگرشان ایجاد خشکسالی های مصنوعی است، چنان که هنگام قیام گاندی در هند همین روش را پیش گرفتند و با ایجاد قحطی و خشکسالی مصنوعی توانستند (800) هزار انسان را از گرسنگی بکشند، و غیر از این ها که در این کتاب در صدد ذکر آن نیستیم.

ص: 93

در ابتدا که بانک تأسیس شد، برای نگهداری کارهای ذخیره شده و تبلور یافته بصورت پول بود تا آن پول ها هنگام نیاز به مصرف برسد، و بانک به این انگیزه بناء شد که پول در جانی مطمئن و دور از آتش سوزی دستبرد و جز آن از حوادثی که آن را به دست نابودی می نهد بخصوص در پیشامدها .. سپرده، شود سپس بانک زندانی برای (کارهای متبلور به صورت پول) شد، همانند نگهداری که مبدل به زندانبان گشت، زیرا آن چه شرایطش را بر وام گیرندگان و برخورد صاحبان پول ها تحمیل می کند، سرمایه موجود در بانک می باشد .. چه این که بانک دارای نظامی شد که آن نظام گاهی اجازه اخراج پول را از بانک می دهد و گاهی اجازه نمی دهد، چنان که گاهی اجازه صرف پول را در کالای بخصوص یا کار بخصوصی می دهد و گاهی اجازه نمی دهد.

و گاهی بانک پول ها را جمع آوری و راکد می کند تا ارزانی

ساختگی و یا گرانی غیر حقیقی و ساختگی را بوجود آورد مثلاً اگر در کشور هزار دینار مقابل هزار کیلو طلا باشد و بانک صد دینار آن را را کد کرد، هر کیلو طلا- به نه دهم یک دینار کاهش می یابد، و این موجب ارزانی ساختگی و غیر حقیقی می شود. . و اگر در کشور هزار دینار برابر هزار کیلو طلا- بود، و بانک صد دینار به بازار اضافه کرد، ارزش طلا از يك دینار به (1/1) دینار افزایش می یابد و این موجب گرانی ساختگی می شود.

سرمایه داران از (ارزانی) چنین استفاده می کنند که - مثلاً - مقداری طلا می خرند، تا هر گاه که خواستند، قیمت آن را گران نمایند چنان که از (گرانی) هم استفاده می کنند به این نحو که طلا را به مردم می فروشند و اگر خواستند مملکت را به ورشکستگی بکشند ارزو یا بهرمندی های دیگری را که بر ارزانی و گرانی نرخ ها مترتب می شود از کشور خارج می کنند و گردانندگان بازارها از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی از آن سود می برند.

اضافه بر این ها .. بانک وام را با بهره کمی دریافت کرده و با بهره بیشتری پرداخت می نماید و تفاوت میان این دو وام عاید سرمایه دار می شود، مثلاً صد را برابر صدوده پرداخت ولی مقابل صد و هشت دریافت می نماید و اگر 0/0 سود دریافت و 0/8 پرداخت کرد تفاوت میان این دو بهره به کیسه سرمایه دار می رود و این جانب بیاد می آورم که در (شهری) يك سرمایه دار با سرمایه (بیست هزار دینار) بانکی

تأسیس نمود و در عرض يك سال (170) هزار دینار سود برداشت یعنی أصل سرمایه و سودش به (190) هزار دینار رسید.

بانک با پول های مردم در عقد قرارداد مضاربه، خرید سهام رهن ها و غیره .. تجارت می کند، و تمام سود را منهای مقدار ناچیزی که به صاحبان پس انداز می پردازد، به سرمایه اش اضافه می کند.

و چون افزایش و کاهش پول، بر حسب قوانین بین المللی بدست بانک های بزرگ است، چه بسیار می شود که بانک به همین علت از سودهای سرشار برخوردار شود، مثلاً: بانک (هزار دینار) با ارزش هر دیناری برابر (سه دلار) وام می گیرد به این شرط که دینارها را به نرخ روز دریافت وام مبدل به دلار کرده و باز پس دهد و حال اگر بانک قیمت دینار را برابر چهار دلار افزایش داد در حقیقت در هر دیناری يك دلار از وام دهنده ربوده است، چون (هزار دینار) با ارزش (سه هزار دلار) از او دریافت کرده ولی (سه هزار دلار) به او پس داده که هنگام پس دادن فقط ارزش (750) دینار دارد. و اگر فرض شود که بانک در هر هزار دینار (پنجاه دینار) سود بدهد، باز در نتیجه مشاهده می شود که بانک مقادیر زیادی از پول را به یغما برده است.

يك) تأسیس شعبات بانک در تمام شهرها و حتی در دهات و قصبات، آن هم نه برای خدمت به مردم چون محبت و خدمت به مردم زمانست که کار از روی اخلاص بوده، و برای جذب پول های

آنان نباشد، بلکه تأسیس بانک‌ها برای اینست که اقتصاد سرمایه‌داری (بمعنی غربی و شرقی) بتواند دست‌های بی‌شرمانه خویش را بوسیله شبکه (بانک‌ها) و (راه‌ها) به تمام نقاط برساند، زیرا این دو اطلاع از زندگی هر انسانی راحتی در گوشه و کنار دهات آسان می‌کند .. تا آن‌چه پول در اختیار دارد از او خارج و به نفع سرمایه‌داری جهانی استثمار شود چه این که لا اقل در حدود 40 درصد درآمد کشور را عایدات دهات تشکیل می‌دهد، پس اگر سرمایه‌داری راه‌ها را توسعه داد و شعبات بانک‌ها را زیاد کرد بمقدار تقریبی (40 درصد) سود آن افزایش خواهد یافت و این نسبت به مقدار تقریبی (60) در صدی که از شهرها درآمد دارد، سود کلانی بحساب می‌آید و احداث راه‌ها گرچه کاریست پسندیده ولی نباید به زبان مردم دهات باشد.

دو) بانک به دوران پول در دهات اهتمام می‌ورزد، چه این که غالباً در دهات دور دست، معامله با پول انجام نمی‌گیرد .. بلکه با کالا می‌باشد، و معامله با کالا بهتر است برای آن‌ها چون کار برابر کار قرار می‌گیرد، و دیگر سرمایه‌داری نمی‌تواند مقداری از دسترنج اهل ده را به چنگ آورد به همین انگیزه بانک‌ها در افتتاح شعبات و اتصال به مردم برای دوران پول اهتمام، می‌ورزند تا بتوانند پاره‌ای منافع را جذب کرده و دولت هم بتواند مالیات را براحتی دریافت نماید چه این که بدون بودن پول نمی‌توان از کالاها مالیات دریافت کرد

(الف) بدون جمع آوری اموال و ثروت های اهالی دهات بصورت پول در بانک مقدار آن مجهول است.

(ب) دریافت مالیات غیر پولی مانند احشام، درخت ها و زمین برای دولت مشکل است.

(جیم) با نبودن بانک... دولت از ثروت های مردم اطلاعی ندارد و بانک باعتبار ارتباطش با اقتصاد بر آن چه کارمند دولت نمی تواند اطلاع یابد آگاه می شود، گرچه آن کارمند هم به همین منظور استخدام شده باشد.

و نیازی به یاد آوری نیست که بانک- باعتبار این که محل تجمع سرمایه -است با دولت ارتباط دارد خواه در دولت کمونیستی که ثروت با آن آمیخته، یا در دولت سرمایه داری .. که بانک و دولت دو عامل برای استثمار و مکیدن ثروت های مردم اند، و لذا .. اگر نگوئیم که یکی از آن دو جزو دیگری است، لا- اقل همیشه میانشان همکاری نزدیک وجود دارد و به همین علت در کشورهای اسلامی - که هیئت های حاکمه شان منحرف اند - مشاهده می کنیم. چگونه دولت و بانک همدیگر را در انجام خدماتی متقابل یاری می دهند.

و آنکه .. اگر بانک می خواهد بر پای خویش ایستاده و بجای این که علیه مردم در خدمت سرمایه باشد به خود مردم خدمت کند

باید از دو چیز پرهیزد:-

(اول) از دریافت و پرداخت ربا... زیر هر پوشش حتی اگر به این عنوان باشد که: سود دریافتی برای تأمین کارمندان و نویسندگان و ایجاد محل کار و غیره می باشد پرهیزد و این عذرها بهانه مزورانه ای بیش نیست، و همان طوری که دولت خرج آموزش، بیمارستان ها و جز آن را تأمین می کند، باید خرج بانک ها را نیز تأمین نماید (البته اگر بانک دولتی باشد) و اگر هم (مردمی باشد) مؤسس آن باید مخارجش را بقصد تجارت پردازد همان طوری که صاحب مغازه اجاره مغازه خویش را می پردازد.

بنابراین ... بایستی بانک نه در وام گرفتن سود پردازد، و نه در وام دادن سود دریافت کند.

(دوم) بانک باید از استثمار غیر مشروع پرهیزد و به استثمار صحیح و مشروع رو کند، استثمار مشروع آنست که در آن دو شرط منظور شود:-

الف) این که فرصت ها را از دست دیگران نگیرد، ولو این که بصورت ارزان کردن کالائی باشد که موجب زیان رسیدن به دیگران می شود چنان که سرمایه داران بسیار آن را انجام می دهند، مثلاً- فرض می کنیم صد بقال وجود دارد که - با توکل بر خدا - در مغازه هایشان مشغول کسبند ولی يك سرمایه دار با سرمایه ای کلان کالاها را بقیمت ارزان در بازار عرضه می کند و باین ترتیب آن صد بقال جزء

ص: 99

را ورشکسته می نماید، این کار بخشی از ضراری است که در شریعت اسلام حرام شده، چون در اسلام نه ضرر جایز است و نه اضرار بدیگران (1)، بالاخره بایستی بانک از تمام روش هائی که برای تسلط بر بازار و ورشکستگی مردم اتخاذ می شود بپرهیزد.

ب) شرط دوم استثمار مشروع اینست که بانک ... چه هنگام دریافت پول و یا هنگام پرداخت آن قرار داد مضاربه را عادلانه منعقد سازد، البته اگر پول را بعنوان وام نداده باشد، چون در آن صورت حتی اگر وام گیرنده با آن وام تجارت کند و سود هم بدست آورد .. بانک هیچ حقی ندارد.

پس دادن اهمیت به تأسیس بانک های بدون ربا مشکل را حل نمی کند، چون مشکل بانک تنها ربانیت، بلکه تأسیس بانک اسلامی - بمعنی صحیح آن - مهم می باشد. گرچه بانک اسلامی هم نمی تواند کاملاً به وظایف خویش عمل کند مگر در يك جو اقتصادی کاملاً اسلامی ... چنان که در کتاب (الفقه - بخش اقتصاد -) آن را مفصلاً ذکر نموده ایم.

اما معامله با این بانک هائی که امروزه در کشورها هست جایز نیست ... حتی اگر بصورت پس انداز هم باشد، زیرا این عمل همکاری با سرمایه داری منحرف بوده و در جذب ثروت های مردم بباطل بشکل ربا و غیره کمک می نماید و این مانندن دادن چاقو به

ص: 100

شخص قاتل است. بله در حال اضطرار و اجبار معامله با این بانک ها اشکالی ندارد، زیرا چیزی نیست که خداوند حرام نموده مگر این که هنگام اضطرار آن را حلال کرده باشد.

ارزش کالاها

ارزش کالاها چگونه تعیین می شود؟ و عوامل مؤثر در آن چیست؟ و چگونه نسبت بین برخی قیمت ها با برخی دیگر شناخته می شود؟ اگر فرض کنیم که نجاری يك در تخته ای ساخت، و قیمت آن در بازار يك دینار بود در تولید این يك دینار چهار عامل مشترك هستند:-

1) ماده اولیه در .. یعنی تخته، و دلیل آن اختلافی است که در قیمت درهای مختلف (از تخته آهن یا آلومینیوم و غیره) وجود دارد حتی اگر کاری که کار گر برای آن درها انجام داده يك اندازه باشد، مثل این که ساختن يك در - از هر ماده ای که باشد - هشت ساعت وقت صرف کند.

2) کاری که بدن يك انسان برای ساختن آن در انجام داده، بدلیل این که اگر کار نبود و دری ساخته نمی شد جز بمقدار ماده تخته یا آهن ارزشی در نظر گرفته نمی شد.

3) کاری که فکر انسان برای ساختن آن در انجام داده.. و دلیل آن اختلاف قیمت هائست که برای درهای متنوع تعیین می شود که چگونه

کارهای فکری روی آن پیاده شده، مثلاً یک در زیبا بیش از یک در معمولی ارزش دارد این ارزش اضافی برای ماده تخته نیست چون هر دو یک اندازه تخته بکار برده اند و همچنین برای کار بدنی انجام شده روی آن نیست چون فرض بر اینست که هر کدام هشت ساعت کار بدنی از وقت کارگر را صرف کرده بلکه ارزش اضافی برای کار بدنیای می باشد که روی در زیبا - بوسیله فکر - انجام شده و چه بسا کار بدنی انجام شده روی در زیبا از کار انجام شده روی در معمولی کم تر هم باشد.

4) چهارمین عامل مشترك در تولید ثروت اجرت ابزار کار است، مانند آره، چکش و غیره . . هر کدام اجرتی دارد و این اجرت بالاخره به (کار و فکر و ماده) باز می گردد. چون مثلاً آره از کار و ماده و فکر بوجود آمده است.

بنابر این اساس در تعیین قیمت .. (کار بدنی، کار فکری و ماده) می باشد، بلکه گاهی فکر و عمل بدنی بطور مباشر است مثل فکر و کاری که برای ساختن در بکار رفته، و گاهی هم بطور واسطه ای و غیر مباشر .. مثل فکر و کاری که برای ساختن آره بکار رفته، چون جزئی از قیمت در مربوط می شود به اجرت آره ای که برای آن هم فکر و کار صرف شده، و اجرتی پیدا کرده، زیرا آره (ماده ای است که هم از نظر فروش و هم از نظر اجاره ارزش دارد، و برای آن بخشی از نیروی فکر و کار مصرف شده)

به این علت اجرت اره همچنین با (ماده، فکر و کار) مقابله می کند.

پس هر کدام از امور سه گانه (فکر کار و ماده) اگر با هم منضم شوند قیمت را افزایش می دهند، و در نتیجه . . تعیین قیمت به ازاء کار بدنی تنها نخواهد بود.

و این درست نیست که گفته شود: تنها کار . . قیمت تخته را افزایش داده، و از ذکر عامل دیگر خود داری شود، بلکه باید گفت (کار قیمت تخته را افزایش داد) و (تخته هم برای کار عضله های بدن و بازوان قیمت نهاد) و انسان هم که بدون فکر .. عضله های بدن را بکار نمی اندازد و بکار انداختن عضله ها و نیروی بدنی بدون وجود ماده ای (در امور تولیدی)، که ارزش ندارد یا ارزشش بسیار اندک می باشد.

و این که گفتیم در (امور تولیدی). زیرا مثلاً حرکت عضله های مربی (کاراته) نیز قیمت دارد، ولی صحبت ما پیرامون (کار بدنی تولیدی است).

حال اگر نجار دری را به يك دينار فروخت، این سؤال پیش می آید که چه مقدار از این يك دينار برای (تخته) و چه مقدار برای (کار بدنی) و بالاخره چقدر برای (فکر و اندیشه) است؟

پاسخ: (تخته) قیمت بخصوصی در بازار دارد که گاهی از ارزش کار بیشتر و گاهی کم تر و گاهی هم با آن مساوی می شود و همان طور (کار) و (فکر) هر کدام قیمت مخصوصی دارد و هنگام تفکیک قیمت ها از

هم . . نسبت میان آن ها ظاهر می شود، مثلا اگر يك كتاب اقتصادی (سه دينار) ارزش داشت، اگر قيمت كاغذ آن (يك دينار) و قيمت چاپ و صحافی آن (نیم دينار) باشد، نتیجه این می شود که ارزش علمی آن يك دينار و نیم می باشد.

مثلا اگر تخته (ربع دينار) و کار بدنی ای که روی آن انجام شده (يك سوم دينار) باشد، بقیه آن که (پنج دوازدهم) است ارزش کار فکری انجام شده روی در را تشکیل می دهد و به همین ترتیب.. اگر جنس تخته از جنس خوب باشد قيمت آن به نیم دينار افزایش می یابد و نتیجتاً قيمت در يك دينار و ربع می شود، و یا اگر کار بدنی انجام شده روی آن بیشتر باشد، قيمت در باندازه قيمت کار بدنی افزایش می یابد و به همین ترتیب..

اما این که چه قيمتی در تعیین (ماده)، (کار) و (فکر) مقیاس قرار می گیرد؟ این مسئله راجع بعرف می باشد و اگر عرف هم در آن اختلاف پیدا کرد قيمت متوسط عرفی را مقیاس قرار می دهند.

مثلا اگر برخی (قیمت تخته) را ربع دينار، و بعضی قيمت آن را (نیم دينار) و بعضی دیگر (يك سوم دينار) تعیین کرد، هر سه را جمع بسته و يك سوم مجموع را به عنوان قيمت عادلۀ قرار می دهیم که برابر است با چهار و يك سوم سیزدهم (1) و به همین ترتیب.

ص: 104

1- نتیجه در حدود (7) در هم بدست می آید .. چون يك دينار برابر است با (20) درهم و بر حسب فرضیه ما ربع دينار برابر با (5) درهم و نیم دينار (10) درهم و يك سوم دينار برابر با حدود (7) درهم می باشد، اگر مجموع این ها که (22) است بخش بر سه شود (7) و يك سوم در هم بدست خواهد آمد که همان قيمت عادلۀ است (مترجم)

و اما پاسخ سؤال هائی که اول این فصل مطرح شد:-

اینست که در همه آن ها معیار و میزان همان نظر عرف بوده.. که نزد عرف برای تحدید و تعیین قیمت و عوامل مؤثر در آن، و نسبت میان ارزش های اجزاء چهارگانه - فکر کار ماده و شرایط آن ها - موازین ویژه ایست. . زیرا هر چیزی که کم تر در دسترس باشد، نیاز به آن بیشتر و در نتیجه ارزش آن هم افزون تر می شود، پس قیمت تابع نیازمندی است، که آن هم دو شعبه دارد (اول) نیازمندی برای سد حاجت های ضروری و (دوم) نیازمندی برای پیشرفت در زمینه های رشد و کمال.

در این جا مقصودمان از (نیازمندی) اعم از (نیازمندی و سود جوئی) است.

و مقصود از نیازمندی و سودجوئی آن چیزی نیست که انسان در خدمتش در آید، چنان که هر دو بخش امپریالیسم (سرمایه دار و مارکسیسم) قائل به آنند، بلکه غرض ما آنست که انسان در راه خدا به خدمت آن در آید و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: زهد آنست که چیزی مالک تو نشود، نه این که مالک، چیزی نشوی.

ص: 105

و آنگهی .. کار فرد فرد جامعه، میزان قیمت نیست، بلکه میزان .. کار متوسط می باشد اما نسبت به (فکر) و (ماده) و (شرایط آن ها) بخلاف کار بدنی افراد هر فکری ارزشی ذاتی خود را دارد، و خود میزان است، و همچنین هر ماده و هر شرطی.

1) مثلاً اگر نجاری يك در را بمدت سه ساعت و دیگری در دومی را بمدت چهار ساعت و سومی در سوم را بمدت دو ساعت ساخت، و همه درها مانند هم بودند . . چه از نظر (ماده) و چه از حیث (زیبائی... که هنرمندی فکری است) این جا عرف وقت متوسطی که ساختن این در صرف کرده بحساب می آورد، و باعتبار (تعیین قیمت برای هر ساعت) بر میزان همان وقت متوسط قیمت را تعیین می کند، و میزان متوسط در مثال ما (سه ساعت) و برای هر ساعتی مثلاً (ربع دینار) قرار می دهد، بنابر این عرف (قیمت ساخت يك در) را سه چهارم دینار نرخ می گذارد و بدین وسیله مقرر می شود که: چنین کالای ساخته شده ای سه چهارم دینار ارزش دارد، خواه در عرض سه ساعت یا چهار ساعت و یا دو ساعت ساخته شده باشد.

2) اما ماده . . عرف ملاحظه می کند که فلان ماده گران تر از آن ماده دیگر و ماده دوم ارزان تر است اما به مقدار کاری که برای قطع آن از جنگل با استخراج آن از زمین رویش انجام شده ملاحظه نمی کند چنان که قیمت متوسط را هم در نظر نمی گیرد ... مثلاً اگر تخته ای يك دینار و تخته دیگری دو دینار و قطعه تخته سومی سه دینار

ارزش داشت، عرف نمی گوید که ارزش تخته (دو دینار) یعنی متوسط بین ارزش های سه گانه است.

(3) فکرم به این نحو است عرف میزان متوسطی در قیمت گذاری آن ندارد مثلاً اگر فکری که يك در زیبایی را می سازد معادل (يك دینار) و فکری که در زیباتری را می سازد (دو دینار) و فکری که يك در معمولی را می سازد (نیم دینار) باشد عرف برای هر فکری قیمت ویژه اش را تعیین می کند، و نمی گوید که برای فکر قیمت متوسطی است که مثلاً در مثال ما يك سوم سه دینار و نیم شود.

(4) و همچنین شرایط .. به این نحو که هر شرطی ارزش ویژه اش را دارد.

بنابر آن چه ذکر کردیم. . اختلاف میان ارزش کار استاد و شاگردش را می یابیم چون فکرشان با هم اختلاف داشته بطوری که اثر فکر هر کدام روی شی ساخته شده ظاهر می شود.

نه این که فکر استاد نتیجه کار زیادتری بوده، که پیش از آن استحقاق اجرتی نداشته، بلکه اختلاف .. برای اینست که فکر ارزش دارد، خواه استاد پیش از آن اجرتی گرفته باشد یا خیر.

مثلاً .. شاگرد نجاری روزانه دستمزد عادلۀ خویش را دریافت می کرد، تا این که نجاری زبردست شد، حال اگر دستمزد بیشتری عایدش می شود چنین نیست که قسمتی از آن بجای آنیست که قبلاً دریافت نکرده، زیرا سابقاً تنها بدنش کار می کرد، و لذا دستمزد ناچیزی بدست می آورد ولی اکنون چون هم فکر و هم بدنش بکار

مشغول است دستمزدش افزایش یافته.

و فکری که - مثلا - وارد محیط صنعتی می شود ممکن است پیشرفت آن بعلا زیاد کار باشد چنان که امکان هم دارد بواسطه با هوشی کارگر باشد .. مثلا دو شاگرد که بمدت یک ماه نزد نجاری کار کردند، بطوری که هر دوی آن ها نجار شدند اما یکیشان با نیروی فکریش يك در زیباتری را می سازد در این صورت شکی نیست که از همکاری که یک در معمولی می سازد دستمزد بیشتری بدست خواهد آورد و این برای کار بیشتر نیست بلکه برای ذکاوت و تیزهوشی فطری اوست که سبب پیشرفت و موفقیتش در کار شده، و دستمزد او را به حد بیشتری رسانیده است.

پس اضافه دستمزد ممکن است مربوط به ساعت اضافه کار باشد و ممکن است مربوط به فکر بهتر و تیزهوشی بیشتر بشود.

بهره افزوده

شخص با هوشی پیوسته کار کرد تا استاد شد، و آن گاه يك کارخانه تأسیس نمود که - مثلا - در آن تخته را بجای قطع با اره دستی بوسیله يك دستگاه برقی قطع می کرد.

فرض می کنیم سه کارگر استخدام کرد و برای هر کدام يك دینار دستمزد قرار داد و بعد بمبلغ ده دینار تخته خرید و آن تخته ها را بوسیله کارگران کارخانه .. نجاری کرد بطوری که کالای ساخته

شده ای معادل بیست دینار تولید شد، و فرض می کنیم که این کالا به مقدار يك دینار از ارزش کارخانه، و نیم دینار نرخ برق، و روزانه نیم دینار هم اجاره محل نجاری، خرج برداشت.

در نتیجه خرج مصرف شده بعنوان ارزش تخته و اجرت کار و برق و مغازه (12) دینار می شود.

حال آیا می باید (8) دینار اضافه را میان خود و کارگران بطور مساوی تقسیم کند که به هر کدام دو دینار برسد؟ و یا اگر طبق قرار داد . . به کارگران سه دینار پرداخت و خودش پنج دینار برداشت، این کار ستم به کارگران و استثمار دسترنج آنان خواهد بود؟

پاسخ : نه .. کار فرما ظلم نکرده چون پنج دینار اجرت فکر و اندیشه گذشته او .. و اداره کنونیش می باشد (و خود اداره کردن هم نوعی کار فکری است) و فرض هم بر اینست که کارگران با اراده کامل سر کار آمده و به اختیار خودشان با کارفرما قرارداد همکاری بسته اند.

بنابراین . . گفته کمونیست ها مبنی بر این که استاد هم باید به اندازه کارگران دستمزد بگیرد و اضافه پول ها به کیسه دولت سرازیر شود، چون مالکیت از آن دولت بوده، و هر کس فقط باندازه نیازش حق دارد این گفته هیچ اساس و صحتی ندارد

و بهمین ترتیب گفته هواداران نظام اقتصاد توزیعی هم مبنی

بر این که باید تمام پول میان آنان توزیع و پخش، صحت نداشته و مردود می شود.

و گفته سرمایه داران مبنی بر این که سرمایه دار حق دارد بطور کلی هر چه سود اضافه بود بستاند خواه کارگر را ظلم کند یا نه، این هم اساس و صحتی ندارد.

و ظلم به کارگر دو صورت دارد:-

1) این که سرمایه دار فرصت را از کارگر فوت نماید تا این که کارگر ناچار شود نزدش به کار بپردازد، مثل این که سرمایه دار با استفاده از نیروی قانون نگذارد کارگر مانند او سرمایه دار شود چون اگر قانون کو بنده نبود، هر سه کارگر می توانستند مثل استاد کارخانه دار شده و نیازی به شاگردی نزد سرمایه دار نداشته باشند و در نتیجه هر کدام روزانه دو دینار سود می بردند (و ما در فقه چنین اختیار کرده ایم که جدائی میان يك فرد آزاد و کارش، بطوری که مقداری ثروت از وی فوت شود، از ضرری است که باید جدا کننده آن را جبران نماید) و لذا در فقه گفتیم: (قاعدة من أحيى أرضاً ميتة فهي له) [\(1\)](#) زمانی صحیح است که شخص احیا کننده دیگران را از احیا کردن منع نکند مثلاً اگر سه نفر برای احیای سه هکتار زمین همت گماشتند اما یکی از آن ها دو نفر دیگر را یا با قوه قانون یا قوه شخصی منع کرد و خودش تمام هکتارها را احیاء

ص: 110

1- کسی که زمین مواتی را احیاء کند، مالک آن می شود.

نمود، زمانی که مانع بر طرف شد، آن دو نفر می توانند بمساحت دو هکتار از آن زمین جدا کنند چون قاعده مزبور در چنین جایی حاکمیت نداشته و شخص احیا کننده غاصب حق آن دو نفر دیگر محسوب می شود و همان طوری که حق فعلیت دارد شأنت نیز دارد، چنان که ظاهر آیه مبارکه (خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً) چنین اقتضا دارد - و استدلال به آن در يك فصل سابق گذشت-.

(2) این که سرمایه دار کارگر را مجبور به کار نزد خودش کند، در این صورت قراردادش با وی راجع به پرداخت روزانه يك دینار - طبق مثال گذشته - نوعی ظلم می باشد و کارگر استحقاق دستمزد واقعی خویش را دارد که، غالباً بر مقدار مقرر از سوی سرمایه دار افزایش دارد.

بنابر این ... گفته کمونیست از اصل باطل می شود.

و گفته سرمایه دار و توزیعی، گاهی باطل و گاهی هم صحیح خواهد بود.

و صحیح اینست:-

(1) اضافه برای کارخانه دار باشد (اگر فرصت برای همه یکسان و کارگر با اختیار کامل نزد استاد به کار پرداخته بود).

(2) اگر فرصت ها یکسان نبود .. یا استاد کارگر را مجبور به کار کرده بود، (نسبت به بهره افزوده) بایستی با کارگران و کارخانه دار منصفانه رفتار شود، چون ناچاری (همان طوری که در فوت فرصت ها

گذشت) و اجبار نمی توانند حق واقعی کارگر را ساقط کنند، که حق واقعی غالباً بیش از مقدار معین از سوی استاد می باشد.

و با آن چه بیان نمودیم بطلان گفته کمونیست ها آشکار می گردد. آنان معتقدند که:

1) کارخانه دار حق دارد (مقدار قیمت مواد اولیه) و (مقدار اجرت کارخانه و توابع آن مانند برق، اجاره محل و غیره) را بستاند.

2) بقیه سود را باید میان خود و کارگانش توزیع کند (چون حقی است همگانی)، و اگر مقدار تعیین شده را به کارگران پرداخت و اضافه را برای خود گرفت، در واقع حق آنان را به سرقت برده.

3) و چون سرمایه دار چنین کاری نمی کند بر کارگران است که سلطه او را در هم شکسته و دولتی را بنمایندگی از سوی خودشان تعیین نمایند تا ثروت را از سرمایه داران گرفته و وسایل تولید را برای آنان تهیه و سود را بطور مساوی میان همه تقسیم کند که در آن حال طبقه سرمایه دار و کارگر وجود نخواهد داشت، بلکه همه کارگر خواهند بود .. و دولت که دولتی است کارگری از منافع و مصالح آنان پاسداری می نماید،

4) و چون (اگر حکومت دموکراسی باشد) سرمایه داران به حکومت بازگشته و سیستم سرمایه داری را از نو پیاده می کنند،

ص: 112

(دیکتاتوری طبقه کارگر - پرولیتاریا -) لازم می شود، بنابر این در رژیم کمونیستی . . دموکراسی بهیچ نحوی وجود ندارد.

ه) و اگر کارگر ثروتمند شوند امکان دارد سرمایه داری جدیدی پایه گذاری کنند پس باید ریشه های مالکیت فردی قلع و قمع شود (و نه ملکی باشد، نه مالکی) بلکه کارگران کار کنند و از محصول کارشان بمقدار نیاز بهرمنند شوند و مابقی از آن دولت باشد تا در مصالح و منافع توده مردم مصرف شود.

اکنون در صدد بیان نظریه کمونیسم و یا اثبات بطلان و سستی آن نیستیم، بلکه به هر دو مطلب اشاره کردیم تا بطلان نظریه اقتصادی آنان را بیان نمائیم بنابر این:-

اولاً) کارخانه داری که در مثال ذکر کردیم حق دارد که اضافه سود را دریافت کرده و مالک آن شود.

ثانیاً) بر فرض این که حقی هم نداشته باشد، راه حل این نیست که کمونیست ها قرار داده و به مشکلاتی بدتر از مشکلات سرمایه داری دچار شده اند (چون میان سرمایه داری دولت و دیکتاتوری آن اتحاد برقرار کرده اند) و این مانند فرار از دود بسوی آتش است.. لذا مشاهده می کنیم که کارگران و کشاورزان در شوروی چین و سایر کشورهای کمونیستی حالت بدتری از کارگران و کشاورزان کشورهای سرمایه داری دارند، گو این که کارگران کشورهای سرمایه داری هم آن چنان که باید به حقوق خود دست

نیافته، و سرمایه حتی الامکان بر آنان فشار وارد می سازد و حقوق آنان را پایمال می کند.

و چون هر کدام از سرمایه دار و کمونیست دسترنج کارگر و کشاورز را به یغما می برد، و کسی که نزدشان کار می کند، گرچه پزشکی باشد که بمقدار حق خویش می خورد و یا مهندسی باشد که به اندازه حقش تقاضا می کند آن هم شریک دزد است و چه تفاوتی است میان این که پزشک به خانه (فلان دزد) برود و مقابل نسخه دوا پولی که می داند مال دزدی است از وی بستاند، و یا این که پزشک برای سرمایه دار و کمونیست شود؟ که آن دو نیز اموال مردم را می دزدند، بله .. تنها تفاوت اینست که قانون به آن دو سیستم اجازه دزدی داده، ولی سرقت فردی را جایز نمی شمارد، و این تفاوت هم .. که موجب حلالی دستمزد نمی شود.

و امام رضا علیه السلام (هنگامی که مأمون می خواست دست دزدی را قطع کند و دزد خود مأمون را متهم به دزدی نمود) به همین موضوع اشاره نموده و فرمود: دزد راست می گوید، چون آن دزد از يك فرد دزدیده، ولی مأمون کل جامعه را تحت پوشش قانونی می دزدید.

عرضه و تقاضا

اگر در بازار هزار قرص نان و هزار انسان گرسنه وجود داشت

ص: 114

عرضه بقدر تقاضا می باشد، و در این صورت هر چیز .. قیمت معمولیش را خواهد داشت.

ولی اگر عرضه نان کم شد و تقاضا کنندگان زیاد .. مثلاً اگر هزار قرص نان و دو هزار تقاضا کننده بودند، در این صورت تقاضا بیش از عرضه خواهد بود و قیمت ها افزایش می یابد و اگر عکس تقاضا کم شد و عرضه زیاد، مثل این که هزار تقاضا کننده و دو هزار قرص نان باشد، این جا عرضه بیش از تقاضا شده و قیمت ها کاهش خواهد یافت.

بنا بر این با اختلاف عرضه و تقاضا امور اقتصادی هم در نوسان قرار می گیرد، مثلاً اگر (عرضه کم و تقاضا زیاد شد) مردم به محصولات و کالاهای تولید شده رو می کنند، و چون تولید زیاد شد، تقاضا کم می شود، و بعلت عرضه زیاد قیمت ها کاهش می یابد.

ولی اگر (تقاضا کم و عرضه زیاد شد) مردم دست به تولید کم تری می زنند، و چون تولید کم شد، تقاضا زیاد .. و بعلت کمی عرضه نرخ ها افزایش می یابد.

در نتیجه: هر کدام از عرضه و تقاضا و قیمت رو هم اثر می گذارد.

گاهی سرمایه داری منحرف، خواه بصورت سرمایه داری مطلق و یا بصورت کمونیزم برای کسب بهره بیشتر دست بکارهایی می زند از قبیل :-

ص: 115

الف) سرمایه داران توانائی هایشان را برای خرید مواد اولیه به نرخي کم تر از نرخ واقعی متحد می نمایند و چون صاحبان مواد اولیه غالباً ناچار به فروش سریع می شوند زیرا نه مصرف زندگی نه انبار و نه توانائی بر نگهداری مواد را دارند، مجبور به فروش کم تر از قیمت واقعی می شوند، و بدینسان سرمایه داران از تفاوت میان ارزشی واقعی و ارزش کاهش یافته ای که با اتحاد در خریدن بیش از قیمت قراردادشان بوجود آورده اند سود خواهند برد.

ب) سرمایه داران برای فروش کالاهای ساخته شده و غیره به نرخ بیش از نرخ واقعی متحد می شوند مثلاً اگر قیمت هر بیست کیلو گندم يك دینار باشد مالکین گندم متحد می شوند که هر پانزده کیلو را به يك دینار بفروشند و چون مردم ناچار به خرید و مصرف گندم اند مجبور خواهند شد که باقیمت گران تر آن را تهیه نمایند.

جیم) سرمایه داران برای استخدام کارگران با دستمزدی کم تر از دستمزد عادلانه متحد می شوند و چون کارگر پناهی برای احقاق حقش نمی ابد، ناچار می شود که بپذیرد چون بدون دستمزد ادامه زندگی برایش مشکل می باشد.

دال) سرمایه داران کارگران خود را بر بیمه جان خودشان مجبور می کنند تا سلامتی کارگران همیشه تضمین شود، و گاهی اوقات خودسرمایه دار کارگانش را با قیمتی بیشتر تأمین می کند، در حالی که شرکت های بیمه با قیمتی کم تر آنان را بیمه می کند. (1)

ص: 116

1- توضیح آن که - مثلاً سرمایه دار ماهیانه (100) تومان بعنوان بیمه از دستمزد کارگر می کاهد و از طرفی با يك شرکت بیمه قرارداد می بندد و طبق آن کارگرش را ماهیانه (80) تومان بیمه می کند، در این صورت ... سرمایه دار ماهیانه (20) تومان از تفاوت این دو معامله بهره خواهد برد. (مترجم)

و تمام این روش ها خلاف شرع اسلام است زیرا قبلاً گفتیم: کسی حق ندارد یکسانی فرصت ها را به هم زند چنان که کسی هم حق ندارد بازارها را مورد بازی ها و فریب های اقتصادی قرار دهد. و آشکار است که دوروش اول .. بازیچه قرار دادن بازار، و دوروش اخیر.. از میان برداشتن فرصت های یکسان را بدنبال دارد، (النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ)⁽¹⁾ اگر موجب ضرر بدیگران شد کلیت نخواهد داشت چون دلیل قاعده (لاضرر...) بر دلایل اولیه حکومت دارد.

و احتمال این که این روش ها به دیگران زیان نمی رساند مردود است.. چون موضوع (ضرر) راجع به عرف بوده، و عرف تشخیص می دهد که روش های مزبور اضرار است.

پس بر دولت لازم است که از تمام آن ها جلوگیری بعمل آورد و دلیل بر آن هم در فرمایش حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گذشت.

بله اگر دولت بوسیله رقابت آزاد می توانست محدودیت ها را رفع کند باید به آن جامه عمل بپوشاند، تا سرمایه داران گردن نهاده ...

ص: 117

1- مردم بر مال و جان خویش تسلط و اختیار دارند.

به راه راست باز گردند، و از بازیچه قرار دادن بازار و پدید آوردن جو اضطراب و ناچاری بپرهیزند.

استعمار

استعمار چند نوع است:-

اول) استعمار نظامی به این نحو که يك دولت نیرومند با قوای نظامی بريك کشور ناتوان چیره شده، و فرماندارانی بر آن تعیین کند، و برنامه هائی قرار دهد، و بالاخره . . منافع و منابع آن را به یغما ببرد.

دوم) استعمار سیاسی به این نحو که دولت قوی کوشش کند تا زمام کشور ضعیف را بدست بگیرد:-

الف) به صورت انتخابات: مثل این که دولت قوی زمامداران کشور ضعیف را مخفیانه فریب داده و آنان را وابسته به خود کند، و چون توده های کشور ضعیف از این خود فروشی آگاه نیستند، اعضاء پارلمان رئیس جمهور و غیره را انتخاب می کنند، حال آن که افراد منتخب .. در حقیقت مزدوران دولت نیرومند بوده، و برای مصلحت آن کار می کنند (که خود بخود ضرر این خود فروشی به کشور خودشان باز می گردد).

ب) با دیکتاتوری: به این نحو که دولت قوی و نیرومند يك کودتای نظامی در کشور ضعیف انجام دهد، و يك یا چند مزدورش

را بر سر کار آورد تا آن مزدور خود فروخته کشورش را بسوی آن چه دولت نیرومند می خواهد سوق دهد.

سوم) استعمار فرهنگی... به این طریق که دولت قوی با وسایل مختلف فرهنگ خویش را در میان مردم يك کشور ناتوان گسترش دهد، مانند پخش تبلیغات یا افراد وابسته به نقاط مختلف کشور ضعیف، و یا تربیت افراد کشور ضعیف بمنظور پخش فرهنگ در مدارس و مؤسسات خویش، چه این که وابستگی فرهنگی کشوری به کشور دیگر، برای کشور (مادر) افتخار می آفریند، گرچه کشور مادر از آن بهره مادی هم نبرد البته استعمار فرهنگی همیشه با بهره مادی ملازم دارد.

چهارم) استعمار اقتصادی . . که دولت قوی بمنظور بهره برداری و استفاده بر بازارهای يك کشور ضعیف و منابع آن مسلط شود.

مثلا .. دولت استعمار گر (مواد اولیه) را از کشورهای ضعیف به قیمت ناچیزی می خرد و سپس کالاهای ساخته شده از همان مواد را به قیمتی گران تر به کشورهای ضعیف صادر می کند، و بدین وسیله دولت نیرومند سه نوع بهره می برد -

1- بهره خرید مواد به قیمت کم تر

2- بهره تشکیل بازار مصرفی برای کالاهایش، زیرا ایجاد بازار کار گرانش را مشغول و کارخانه هایش را به کار وامی دارد.

3 - بهره حاصله از فروش صنایع به قیمتی بیشتر

مثلاً يك کشور قوی چرم را به ارزش يك دينار از کشور ضعیف خریداری می کند (حال آن که قیمت چرم يك دينار و نیم است) سپس از آن چرم يك کیف می سازد و آن را به کشور ضعیف به ارزش سه دينار می فروشد (در حالی که قیمت آن کیف بیش از دو دينار و نیم نیست) در این صورت آن کشور قوی اضافه بر این که کارگران و کارخانه هایش را به کار انداخته (که این خودش نوعی سود است) نیم دينار هنگام خرید و نیم دينار هم هنگام فروش بدست آورده (و این دزدی و چپاول گری صریح است.. و گاهی (چپاول گری و فریب کاری) بمقادیر بسیار زیادی می شود، بطوری که در برخی گزارش ها که هم اکنون در دسترس این جانب است به (چهل برابر) رسیده است.

و دولت استعمارگر گاهی منابع طبیعی دولت ضعیف را سرقت می کند .. مانند معادن، ماهی ها، درخت های چنگلی و غیره .. و گاهی هم محصولات که کارگران و کشاورزان بر آن زحمت کشیده اند مانند خرید پنبه یا روغن آن به قیمتی ناچیز .. و گاهی جواهرات و اشیاء باستانی .. و بالاخره گاهی هم دانشمندان و مغزهای متفکر را به سرقت می برد یا بازور (چنان که، آمریکا، روسیه و غیره دانشمندان آلمان را پس از جنگ جهانی دوم ربودند) و یا بوسیله فریب کاری و اغراء (چنان که آمریکا و برخی کشورهای صنعتی - در حال حاضر مغزهای جهان سوم را بانواع مختلف فریب و اغراء به سرقت می برند).

و این مسلم است که مغزها نوعی ثروت بوده، که با ربودن آن‌ها استعمار دو کار انجام می‌دهد: - (يك) پائین آوردن سطح کشورهای ضعیف و (دو) بالا بردن سطح کشور خود.

فرض می‌کنیم که (هر دانشمندی روزانه معادل (25) دینار کار می‌کند) در این حال .. اگر سرقت بزرگ باشد (چنان چه در گزارشی خواندم که زمانی کشورهای صنعتی چهل هزار دانشمند از کشورهای جهان سوم به سرقت برده‌اند) لاجرم خسارت‌های آن نیست به کشورهای ضعیف، و بهره‌هایش برای کشورهای قوی بسیار خواهد بود و در مثال ما خسارت کشورهای ضعیف ظرف پنج سال معادل يك میلیارد و هشتصد میلیون دینار خواهد بود و همین مقدار به سود کشورهای قوی منظور می‌شود.

این تنها يك برآورد از نظر مادی است و الا دانشمندان می‌توانند شاگرد تربیت کنند و سطح کشور را از نظر فرهنگی، صنعتی، برنامه ریزی، اخلاقی و غیره بالا ببرند.

و اگر امثال این برآوردها را ملاحظه کنیم، معلوم می‌شود که چگونه آمریکا به کره ماه رسید در حالی که جمعیتش از يك چهارم مسلمانان (که بنابر برخی آمارها . . بیش از يك میلیارد انسان‌اند) کم‌تر است، ولی مسلمانان بطور کلی در بدترین شرایط عقب افتادگی بسر می‌برند.

و آنگهی جلوگیری از فرار مغزهای متفکر از کشورهای اسلامی

و سایر کشورهای جهان سوم با سخنرانی‌ها موعظه‌ها تشویق و تهدید، نمی‌باشد بلکه علاج این مشکل مهیا نمودن زمینه‌های مناسب برای آنان است. . . مانند (پول بحد کافی)، (احترام مناسب) و (ایجاد کار مناسب) و در نتیجه باید جوی بوجود آید مانند جو موجود در کشورهایی که مغزهای متفکر را بسوی خود جلب می‌کنند، و این گرچه مشکل است ولی امکان دارد بویژه اگر در چهار چوبه اسلام باشد، زیرا در آن اجتماع قوی‌تر، اعتماد متقابل و احترام کامل اضافه بر ایمان که مشوق داخلی انسان است وجود دارد.

و از بدترین فشارها بر مغزهای متفکر - که موجب فرار آن‌ها می‌شود - سوسیالیسم، ملی کردن، آن چه موسوم است به اصلاحات کشاورزی و دیکتاتوری می‌باشد زیرا:-

1) معنی سوسیالیسم از جهتی فقر و تنگدستی توده مردم، و از جهت دیگر عدم هماهنگی تخصص‌ها با دولت می‌باشد، چون سوسیالیسم تسلط دولت بر منابع ثروت عمومی را واجب می‌کند، و در نتیجه ثروت بدست مدیران با کفایت نخواهد رسید باین ترتیب ثروت فاسد و به دست عموم مردم نمی‌رسد و همین عموم مردم با استخدام شدن در شرکت‌ها، امور رهنی، بازرگانی‌ها و غیره برای مغزهای متفکر منبع ثروت و درآمد می‌باشند. و از سوی دیگر دولت با پرداخت حقوق به کارمندان و مقید ساختن آنان به کارهای تشریفاتی و اداری نه دستمزد کافی به آنان می‌دهد، و نه احترام مناسب با آزادیشان را

تأمین می کند و این از مهم ترین اسباب فرار مغزهای متفکر است.

2) و ملی کردن اینست که اگر علم پزشکی، مهندسی، حقوق و غیره ملی شد، پزشك مهندس، حقوقدان و غیره کارمندی بیش نخواهند بود . . و سابقاً گذشت که يك شخص متفکر و اندیشمند آماده نیست کارمندی محدود شود، علاوه بر آن ملی کردنی که شامل شرکت ها و غیره می شود از تجمع ثروت نزد توده مردم، که همان ها منبع درآمد مغزهای متفکرند، جلوگیری می نماید.

3) و اصلاح -کشاورزی -قانون اصلاحات ارضی - در حقیقت جز فساد و تباهی کشاورزی را بدنبال ندارد، حتی در کشور (روسیه) مادر اصلاحات کشاورزی چنین است و کشاورزی روسیه منجر به نابودی شده بطوری که امروزه پس از گذشت بیش از (60) سال از انقلاب بلشویکی . . این کشور (که باصطلاح يك کشور زراعتی است) نیاز به استيراد گندم از آمریکا دارد، و اگر آمریکا از صدور گندم به شوروی ممانعت کند، مردم این کشور گرسنه و نیازمند به يك قرص نان می شوند و اگر کشاورزی فاسد شود، اموال عمومی مردم هم فاسد خواهد شد، و بدین وسیله قاعده مالی و منبع درآمد ثروت مغزهای متفکر منهدم و نابود شده و موجب فرار آنان می شود.

4) هر متفکری آرائی دارد و می خواهد که در اظهار نظر آزاد باشد، حال آن که رژیم دیکتاتوری با آزادی آراء مخالف و با آن

مبارزه می کند .. در نتیجه جوی از اختناق و ترس بوجود می آید، و در يك چنین جوی متفکر حتی يك ساعت هم نمی ماند.

اضافه بر این ها ... عوامل چهارگانه فوق موجب فراری دادن و خروج سرمایه می شود چون در مثال ها آمده - (سرمایه ترسو است) و با خروج آن قاعده مالی متفکرین منهدم می شود، البته مقصودمان از سرمایه .. سرمایه حرام نیست (چنان که ممکن است به اذهان تبادر کند)، بلکه حتی سرمایه حلال (همان طور که اسلام مقرر داشته)، نیز ممکن است خارج شود.

و یکی از علل گرایش مغزهای متفکر جهان سوم به سوی غرب این بود که جهان غرب آنان را (فریفته خویش) می ساخت و (با نیارمندی جهان سوم به مزدوران غربی باملی کردن، سوسیالیسم اصلاحات ارضی و دیکتاتوری جهان سوم را به نابودی می کشانید و غربی ها از این روش دو بهره برده اند: (اول) عقب افتادگی جهان سوم (دوم) جهش و پیشرفت کشورهای خودشان که همین روشی تاکنون ادامه دارد.

چه بسا سؤال شود: چرا مغزهای متفکر از اتحاد جماهیر شوروی فرار نمی کنند؟

پاسخ: اتحاد شوروی با يك پوشش آهنین مرزهایش را احاطه کرده، و اگر مرزها را حتی بمدت يك ماه باز کند، خواهیم دید بیش از يك چهارم جمعیت آن فرار می کنند . چنان که پنج میلیون نفر از مردم آلمان شرقی با وجود پوشش آهنین و با وجودی که نگهبانان

مرزی به سوی هر کس که در حال فرار مشاهده شود آتش می گشودند از کشور خود فرار کردند.

و باز امکان دارد این سؤال مطرح شود: آیا تمام آن هائی که سوسیالیسم، ملی کردن، اصلاحات ارضی و دیکتاتوری را در کشورهای جهان سوم پیاده می کنند، همه مزدورند؟

پاسخ: هر کس با کودتای نظامی سرکار آمد: بدون شك مزدور است و دلیل بر این مدعا اینست که پس از گذشت چند روزی نقاب را از چهره خویش کنار می زند و مطبوعات رادیو تلویزیون ها و کتاب های مربوط به کودتاهای کشورها هم دلالت بر همین مطلب دارد، و اگر کودتای پیشبینی نشده ای از سوی استعمار شرقی یا استعمار غربی هم فرض شود خیلی نار و کمیاب است و بزودی مجبور می شود که به دامان شرق یا غرب افتد و به آن ها پناه ببرد، و علت آن هم آشکار است، چون مردم کشورها با کودتاچیان همکاری نمی کنند - هر چند که با تبلیغات، خدعه، فریب و وحشت اندازی مسلح باشند، و هنگامی که کودتاچیان خودشان را جدای از مردم احساس کردند ناچار به دوستی با غرب یا شرق بطور سری یا علنی می شوند و این اولین کیفری است که کودتاچیان از ملل خود دریافت می کنند و دومین کیفر تنفر مردم است از آنان .. که این تنفر شدیدتر می شود تا روزی که آنان را بازور به سقوط بکشانند

و اما کسی که بدون کودتای نظامی سر کار آید و بخواهد عوامل

چهارگانه (سوسیالیسم، ملی کردن اصلاحات ارضی و دیکتاتوری را به مورد اجراء گذارد، یا جاهل مزدور است و یا تربیت شرقی شده و مغزش را از اندیشه آزاد و نتیجه گیری درست و سالم شستشو داده اند.

و بهترین دلیل بر آن .. ملاحظه احوال کسانیت که عوامل چهارگانه را در جهان سوم پیاده کرده اند (که ما در این کتاب در صدد ذکر نام آنان و مدارك صریح مزدوری و وابستگی فکری و فرهنگی‌شان به شرق نیستیم).

يك مسئله دیگر باقی می ماند:-

این که از طلیعه های استعمار .. استعمار تبلیغی است، که دو صورت دارد: -

الف) تبلیغ دینی و مذهبی، چنان که آن را در روش غرب مشاهده می کنیم، مثلا يك مركز دینی در یکی از کشورهای غربی هیئتی مذهبی با پول فرهنگ و اخلاق به کشورهای جهان سوم اعزام می دارد، افراد آن هیئت با تأسیس بیمارستان، مدرسه، کلیسا، صندوق های کمک به فقرا و مستمندان خدمات پزشکی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی انجام می دهند، ولی در حقیقت همان ها طلیعه های استعمار می باشند.

و این نوع خدمت های مقدمه ورود استعمار گراست .. تا گامش را در کشورها فراتر نهند، و در دستگاه های مختلف مزدورانش را

ص: 126

پراکنده کند، و لااقل بدین وسیله آن کشورها را بازار مصرفی کالاهایش، و محل تأمین مواد اولیه مورد نیازش قرار دهد، و ما در استعمار اقتصادی به آن اشاره کردیم و کتاب (التبشير والاستعمار) و کتاب های دیگر هم بر آن شهادت می دهند، اضافه بر آن چه خود ما در حال حاضر آن را لمس و مشاهده می نمائیم.

(ب) تبلیغ سیاسی، که هم شرق و هم غرب نسبت به جهان سوم معتاد بر آن شده اند.

مثلاً- شرق (حزب کمونیست) بعنوان (پیشبرد کشورها و رهائیشان از استعمار غربی و غیره) در کشورهایی که اجازه تشکیل احزاب می دهند بطور علنی و در کشورهایی که اجازه نمی دهند بطور سری و مخفیانه اقدام به تأسیس يك حزب و بویژه حزب کمونیست می نماید، و کسانی که وابسته به آن حزب می شوند همان (طلیعه های تبلیغی استعمار شرقی) می باشند و سفارت هم با پول، نقشه، توجیه و دفاع - بطور علنی یا سری - به آنان کمک می کند، و همین امر موجب دوستی با شرق و یا هسته مرکزی انقلاب می شود، و هر دو صورت به مصلحت استعمار شرقی تمام می شود نه بمصلحت کشورها ..

و بهمین ترتیب غرب: احزابی سیاسی - به همان روش شرق- بوجود می آورد، که منتهی به دوستی با غرب یا کودتای نظامی می شود که در نتیجه يك مزدور غربی سرکار می آید.

و باید بدانیم که رهائی از انواع استعمار که استعمار اقتصادی یکی

از آن هاست.. با قطع ریشه های استعمار از کشورها امکان ندارد، آن هم تنها بایک سری اصلاحات سطحی، مثل ساختن يك مدرسه یا بیمارستان، یا صدور يك مجله و یا تکثیر منابر و مجالس وعظ و ارشاد و غیره امکان پذیر نیست البته تمام این ها درست و واجب است ولی باید همه در مسیر و راه ریشه کن ساختن استعمار - به تمامی انواعش - قرار گیرد، چون مثال این اصلاحات مثال اسلحه است که اگر در برابر دشمنان و متجاوزان قرار گیرد . . مفید، اما اگر بسوی بیگناهان و ضعفا نشانه رود، همان اسلحه زیان بخش و عنصری نا مطلوب بشمار می آید.

پس لازم است که تمام نیروهای مردم برای ریشه کن ساختن استعمار بسیج شود، حتی - مثلاً - نانوایان باید طوری تربیت شود و به او آگاهی داده شود که اگر استعمار نبود، نان ارزان تر، و فروش روزانه اش بیشتر.. و در نتیجه سود بیشتری بدست می آورد.

و قلع و قمع ریشه های استعمار جز با دورشی امکان ندارد:-

اول) رساندن کشور به حد خود کفائی تا نه به استیاد و نه به صدور کالا به دولت های استعمارگر نیازی پیدا شود.

گرچه گفتا سخني هر معنی در آن جمع کرد *** دوست دارم که نه من میمون ببینم و نه او مرا ببیند (1).

ص: 128

1- قالت الهرة قولاً جمعت كل المعاني *** أشتهى ان لا ارى القرد ولا القرد يراني مثالست به زبان عربی و در مورد کسانی گفته می شود که به دشمنشان نیاز ندارند (مترجم)

اگر چه بی نیازی کامل از دولت های دیگر امکان پذیر نیست، ولی دوستی با کشورهای جهان سوم و انحصار نیا زمندی به دولت های بزرگ در امور ویژه ای امکان دارد، در این صورت دولت صاحب اختیار می شود که با هر دولتی که خواست معامله خرید و فروش انجام دهد چون انحصار کامل طلعه استعمار است و این آزادی اختیار جز با تشکیل يك دولت ملی منتخب از سوی مردم طی انتخاباتی آزاد امکان پذیر نیست زیرا نیازمندی زمینه حاصلخیزی برای پرورش نهال استعمار بوده، چنان که رژیم دیکتاتوری بهترین روش استعماری می باشد.

دوم) آگاهی روز افزون مردم از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و غیره، آن هم ممکن نیست مگر با گردآوری جوانان در سازمان هائی صحیح، پیش از آن که وابسته به احزاب شرقی یا غربی شده، و از نظر فکری و عملی از سوی آنان ارشاد شوند، و سازماندهی را می توان به این نحو شروع کرد: تشکیل يك هسته مرکزی مرکب از پنج نفر، که یکی از آن ها با انتخاب خودشان رئیس، دومی مسئول امور مالی، سومی مسئول امور تبلیغاتی و چهارمی مسئول امور تنظیمی باشد که او چهار نفر را تربیت داده و هر کدام از آن تربیت یافتگان چهار نفر دیگر .. و به همین ترتیب پیش روند تا این که تمام جوانان را زیر پوشش قرار دهند، و بالاخره نفر پنجم - از افراد هسته مرکزی - هم مسئول

امور اطلاعاتی می شود (تا برای شناسائی نقشه های استعمارگران و چگونگی نفوذ آنان در کارگران کشاورزان، ارتش، آموزشگاه ها سیاستمداران و غیره، از احوال مردم آگاهی یابد).

البته اکنون صحبت ما پیرامون سازماندهی و امور تنظیمی نیست تا در بیان آن تفصیل دهیم (چه آن که این امور کتاب های ویژه ای دارد، و هر که خواست می تواند به آن ها مراجعه کند) بلکه صحبت در باره اینست که اگر مردم خواستند از منابع ثروت و استقلال خویش در تمام شئون زندگی بهر مند شوند، ضمن قطع تمام انواع استعمار از کشورشان باید استعمار اقتصادی را ریشه کن بسازند.

و آنگهی دولت های استعمارگر بمنظور ایجاد بازارهای مصرفی برای کالاهایشان در کشورهای ضعیف با یکدیگر به رقابت و مبارزه می پردازند، ولذا رقابت آمریکا و شوروی و دولت های دیگر را در کشورهای خاور میانه و آفریقا مشاهده می کنیم، و اگر آمریکا نیازمندی های اسرائیل و شوروی نیازمندی های مصر - در زمان ناصر و یا کشورهای دیگر را از نظر تسلیحاتی تأمین می کردند، این برای دوستی آن دو دولت استعمارگر با اسرائیل یا مصر نبود، بلکه به منظور ایجاد بازار مصرفی و قرار دادن دولت استعمار شده بعنوان ژاندارم منطقه برای تأمین مصالح آن ها بود، و الا نه آمریکا اسرائیل را دوست دارد و نه اتحاد جماهیر شوروی مصر را ...

بنابراین آشکار است هر روزی که روابط میان آمریکا و اسرائیل قطع شود، همان روز، روز سقوط اسرائیل خواهد بود، زیرا بقای يك جزیره كوچك اسرائیلی میان دریائی كه از هزار میلیون مسلمان موج می زند، و همه در حال خشم و هیجان بسر می برند امکان ندارد و بدیهی است كه آمریکا تا ابد قوی و نیرومند و دوست همیشگی اسرائیل باقی نخواهد ماند و صاحب نظر آن پیش بینی می کنند كه اسرائیل حداكثر بیش از بیست سال دیگر باقی نخواهد ماند.

بنابر این معلوم می شود كه رقابت دولت های بزرگ در انجام خدماتی بوسیله .. فرستادن متخصصین، احداث راه ها و همکاری اقتصادی علمی و تكنولوژی برای دولت های كوچك، برای رضای خدا نبوده بلكه برای باز كردن دریچه استعمار و احداث بازارهای مصرفی می باشد و لذا اصرار بر امضای پروتوكل های دوستی مشترك و غیر دارند.

و بهمین انگیزه مشاهده می كنیم كه پیمان محكمی میان دولت های بزرگ و حكومت های مرتجع کشورهای ضعیف مبنی بر در هم شكستن حرکات و جنبش های آزادیبخش وجود دارد، چون جنبش های آزادی بخش نقش استعماری دولت های بزرگ مانند (آمریکا و شوروی) را درك می كنند و حكومت های دولت های ضعیف هنگامی كه موقعیتشان را در خطر می بینند، برای در هم شكستن این جنبش ها با دولت های بزرگ همپیمان می شوند، بنابراین اگر اتحاد يك دولت در حال

رشد را با حکومت ارتجاعی آمریکا، یا اتحادیك حکومت ارتجاعی را با شوروی مشاهده کردیم تعجبی ندارد و در حقیقت هم روسیه استعمارگر است و هم آمریکا، و هر دو دولت ناتوان و متحدشان نیز مزدور آن هاست، گرچه یکی با نام تو خالی (پیشرفته) و دیگری با نام (مرتجع) موسوم و موصوف شود.

شمه ای از زیان های استعمار

بیان بخشی از زیان های استعمار از نظرتان گذشت .. مانند: احتکار بازارهای کشورها .. احتکاری که انواع زیان ها را بدنبال دارد به این نحو که استعمار گر مواد اولیه را بقیمت ارزان خریداری کرده، و بعد آن را بصورت کالاهای ساخته شده با قیمت گران تری می فروشد یا این که بازارها را تنها برای خودش احتکار می کند، و یا ذخیره های انسانی کشورها مغزهای متفکر و علمی، کتاب های کمیاب و قدیمی جواهرات و غیره را می رباید، اضافه بر تمام این ها : -

يك) از آثار استعمار تشكيل اقلیت های مذهبی، احزاب مزدور تحريك اقلیت های موجود در کشورها و تأسیس حکومت های مزدور (مانند .. اسرائیل) می باشد و لذا ملاحظه می کنیم که روسیه شوروی بهائیت را در ایران، و بریطانیا جنبش وهابی ها و قادیانی ها را بوجود آوردند و به همین ترتیب .. تمام جنبش های از این قبیل را مرتبط با استعمارگران می یابیم، مثلاً (کسروی) در ایران يك عضو مخفی از حرکتی در لندن بود....

و اما تحريك اقلیت های موجود در کشورها بواسطه استعمارگران خواه اقلیت های مذهبی یا نژادی، آشکار است و نیازی به بیان ندارد.

پس لازم است بر ملل آگاه که هم با اصول فساد و هم با فروع آن مبارزه کنند، زیرا اصول مانند سرطان، و فروع مانند دمل های سرطان بدن می باشد و هر دو واجب العلاج هستند، گرچه علاج سر مهم تر است، و اگر امر بین یکی از این دو دایر شد، علاج مهم تر لازم است، و لذا دین اسلام دو برنامه مقرر داشته (دفاع و جهاد در راه خدا و برنامه امر بمعروف و نهی از منکر) و می بینیم که (جنبش های آزادیبخش) در همان حالی که با استعمار مبارزه می کنند حال اگر انسان مفسدی را - ولو آلوده به فساد اخلاقی - یا دزدی را یافتند، فوراً دادگاه تشکیل داده، و ریشه مفسد و دزد را قطع می کنند چون هر دستی که از جانور (هشت پا) قطع شود، قوایش تضعیف و از گسترش آن جلوگیری بعمل می آید.

دو) همچنین از آثار استعمار: ایجاد تفرقه هاست . . و آن چه در عامل یکم: از تشکیل اقلیت ها، تأسیس حکومت ها و تحريك گروه ها گذشت .. جز ایجاد تفرقه هدفی بدنبال ندارد ... چون با بودن تفرقه مردم از مقاومت خسته و استعمار از پس پرده ظاهر شده تا زمام را بدست گیرد و اقتصاد را بر باید، و این روش استعمار از قدیم ها بود، خداوند متعال می فرماید: (همانا فرعون در زمین طغیان

کرد و اهل آن را گروه گروه ساخت (1) و در آیه دیگری می فرماید (با هم منازعه نکنید .. زیرا شکست خورده و هوای شما از بین می رود) (2)، مقصود از شکست در میادین جنگ و از بین رفتن هوا همان شهرت خوب می باشد، و شهرت مانند هواست، چون هوا برای دور و نزدیک .. در این نسل معاصر یا در نسل های آینده یعنی (در بعد مکانی و بعد زمانی) بوی عطر را حمل می کند.

سه) از آثار استعمار از هم پاشیدن اخلاق، دین و معنویات است، چون امت با دین و اخلاق .. مقاومت، صبر و استقامت دارد، و این صفات مغایر با استعمار است، و استعمار انگلیسی، آمریکائی روسی و غیره ناظر بودند که چگونه در واقعه تنباک بدست میرزای شیرازی واقعه آزادی عراق برهبری شیخ محمد تقی شیرازی واقعه قیام کاشانی و امام خمینی، قیام سید مجاهد و بالاخره در آزادی افغانستان، علمای مذهبی مقاومت کردند تا آن که استعمار گران را از سرزمین های اسلامی زدوده و اجازه استعمار نظامی، اقتصادی و هیچ نوعی از انواع استعمار را به آنان ندادند.

و از همین نقطه نظر .. استعمارگران بأنواع گوناگون با علمای دینی مبارزه می کنند، و همه جا گروهی بنام (روشنفکران) بوجود می آورند تا با آنان به مبارزه برخاسته و انواع تهمت ها

ص: 134

1- (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا)

2- (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ)

که آسان ترینش اینست که (مرتجع اند) و شرایط زندگی را درك نمی کنند) متهمشان سازند.

از این رو می بینیم حکومت های، مزدور بر تأسیس مشر و بفروشی ها خانه های فحشاء، پخش کتاب های فاسد و کفر آمیز پخش فیلم های سکسی، تأسیس سینماها، کاباره ها، دانسینگ ها و استخرهای مختلط توسعه شبکه قمار و بالاخره فروش هروئین اصرار می ورزند و شاه مخلوع ایران دستور چاپ کتاب های کمونیست ها را می داد، چنان که خواهرش بزرگ ترین تاجر وارد کننده فیلم های سکسی و غیره بود.

چهار) دیگر از آثار استعمار .. سرگرمی جوانان به ساختن استادیوم ها و تشویق آنان به عضویت در تیم های ورزشی است، و در حالی که يك دانشمند متفکر در این کشور ب فکر لقمه نانی است استادیوم ها با مبالغ چند ملیونی ساخته می شود، و در حالی که در وسائل ارتباط جمعی اسمی از دانشمند نمی آید مشاهده می کنیم که رادیو و تلویزیون با آغوش باز و با اشتیاق و سر و صدای بی وصفی که در سخت ترین احوال جنگ هم مانند آن پدید نمی آید فیلم بازی ها را از طریق ماهواره به هر خانه ای منتقل می کند، و بالاخره در صورتی که يك آگهی ارزشمند در مطبوعات جاندارد مگر پس از صرف هزینه زیاد، مطبوعات هر روز يك صفحه کامل یا بیشتر را اختصاص به اخبار و پیروزی های فریبکارانه (در فلان استادیوم و درباره فلان تیم) می دهند.

ص: 135

خلاصه ملت سرگرم تفرقه ها، فساد و سرگرمی هاست، و استعمارگر هم مشغول ربودن و چپاول بزرگ ترین مقدار ممکن از دارائی، ثروت و مغزهای متفکر می باشد، تا به دانش دانشمنداناش افزوده و آنان را روی سطح کره ماه و بالاتر از ماه پیاده کند، در صنعت کشاورزی و همه چیز پیشرفت نماید سفینه های فضائی، دریائی و زمینی را بسازد و قدرت خویش را در مشرق و مغرب زمین گسترش دهد.

و ما در يك صورت می توانیم از هر دو استعمار شرقی و غربی رهایی یابیم آن هم اگر پایبند به دین شده و آن را حاکم بر زندگی خویش قرار دهیم که در پرتو آن می توانیم استعمار فکری، نظامی، اقتصادی و غیره را از کشورها بزدايیم و در پناه دین می توانیم وابستگان و مزدوران استعمار را (که همان عوامل ارتجاع داخلی گرایش های سرمایه داری کمونیسم و دیکتاتوری دولت می باشند) از خود برانیم .. چون اسلام از دیکتاتوری، کمونیسم، سرمایه داری و زائیده های آن اعم از بعضی ناسیونالیسم، اگزیستانسیالیسم و غیره، و از سوسیالیسم، سیستم اقتصاد توزیعی و بالاخره ارتجاع بیزار و متنفر بوده و اسلام با هیچ کدام از این مکاتب سازش ندارد.

بلکه اسلام (در حکومت شورائی و در حرکت و جنبش پیشرو) بوده، و اقتصاد آن از سیستم ویژه ای که اشاره به آن گذشت

سرچشمه می گیرد و برای نژادها، محدودیت کشورها و این قبیل مسائل هیچ رسمیتی قائل نیست، بلکه منطق اسلام بر این دو آیه پایه گذاری شده: (وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) (1) و (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (2)

و کسی که مدعیست اساس مشکل .. اقتصاد بوده و اگر اقتصاد آزاد گشت، تمام مشکلات حل خواهد شد، این نیست جز آن که متأثر به افکار مارکس شده، و مانند کسیست که ادعا می کند اساس مشکل را (امور جنسی) و یا اشیاء دیگر تشکیل می دهد که خوشبختانه از نظر علمی انحراف همه آن ها ثابت چنان که بطلانشان عملاً در زندگی به مرحله اثبات رسیده است.

بنا براین اگر استعمار به همه رنگ هایش که استعمار اقتصادی هم جزئی از آنست زدوده شود، و اسلام زمام حکومت را بدست گیرد، مفاسد خود بخود سقوط کرده رفاه عمومیت پیدا می کند، و امت شروع به سیر تکاملی و پیشرفت سریع خواهد نمود.

زمانی که ایمان به فراموشی سپرده شد، و استعمار بادیکتاتوری و برنامه های منحرفش جای آن را گرفت، زندگی روبه انحراف گذاشته، و مشاهده می کند که در کنار گروه اندکی از سرمایه داران منحرف بیشتر مردم در فقر و تنگدستی بسر می برند، کمونیسم

ص: 137

1- و اینست امت شما يك امت واحد و من هم خدای شمايم پس عبادتم کنید

2- ما نا بهترین شما نزد خداوند پرهیز کارترین شماست

همچو جغدی بر ویرانه مغزهای جوانان لانه کرده، و ملیون ها مردم را ملاحظه می کنید که از جهت فحشاء و منکرات تجارت مشروبات الکلی، قمار و غیره همه سرگرم تخریب می باشند.

در حالی که اگر برنامه های اسلام در کشورها پیاده می شد هیچ اثری از تخریب نبود.

زمین و منابع طبیعی

هر کس حق دارد که از زمین دریاها، ماهی ها، پرندگان، چرندگان، جنگل ها، معادن، آفتاب، باران، باد و هوا، آب ها و هر چه خدا آفریده استفاده کرده و بهر مند شود، گرچه این بهر مندی بزرگ ترین مقدار از ثروت و ذخیره سازی را بدنبال داشته باشد.

لیکن این بهر مندی با شرایطی اشکال ندارد:-

شرط اول) موجب ضرر و زیان دیگران نشود، خواه این ضرر به نسل معاصر یا نسل های آینده، باشد پس اگر مثلاً دریا منبع تولید ماهی مملکت بود، هیچ انسانی نمی تواند بیش از حق خود از آن استفاده کند. چنان که اگر معدنی برای تمام بشر ذخیره شده يك نسل حق ندارد که آن را تمام کند و نسل های آینده را در تنگنای معیشت و شرایط سخت زندگی قرار بدهد.

شرط دوم) این که استفاده اش از منابع مزبور موجب گذشتن فرصت های یکسان نشود، چون مالکیت زمانی شکل می گیرد که تا

حدود بودن فرصت مناسب برای دیگران باشد، اما این که انسانی - مثلاً - تمام گندم مملکت را خریداری، تا هر طور خواست با نانوایان معامله کند این حق را ندارد و خرید او در صورتی مشروع است که عادلانه رفتار کند، و گندم را به همان نرخ قبل از خرید کلی گندم ها را بفروشد، پس اگر خواست که فرصت ها را از میان بردارد، حاکم شرع حق دارد معامله اش را باطل و یا به عدالت در فروش مجبورش نماید، و اگر اجبار در عدالت امکان داشت بهتر از بطلان معامله بوده و مقدم بر آن می باشد.

شرط سوم) ثروت را در حرام مانند تجارت های حرام و اعمال خلاف شرع - که در فقه اسلام بیان شده - صرف نکند.

شرط چهارم) حقوق خدا را بپردازد.

و اگر سرمایه داری به فرصت های یکنواخت برای همه، و به دیگران صدمه ای نزد، و عمل حرام و خلاف شرعی مرتکب نشد، و بالاخره .. حقوق خدا را هم پرداخت، هر چه بدست آورد حلال و ملک اوست، و این گفته که ... با در نظر گرفتن شرایط فوق حق مضاربه، اجیر، گرفتن اجاره دادن، مالکیت کارخانه های سنگین ثروت های زیاد، زمین های وسیع و غیره را ندارد. اضافه بر این که هیچ دلیلی شرعی ندارد با آزادی هائی که فطرت انسان بدان آمیخته شده مغایر، و موجب رکود فعالیت انسانی در پیشرفت کمی و نوعی در زمینه های صنعت، کشاورزی و غیر خواهد شد.

و اگر شخصی در زمانی ظلم کرد و بعد حکومت اسلام برقرار

شد، اسلام فقط به موارد ظلم رسیدگی و حق را به حقدار می دهد نه این که به ملی شدن عمومیت دهد، یا با هرج و مرج بدون هیچ تفاوتی میان ظالم و غیر ظالم .. کارگران را در کارخانه ها و کشاورزان را در زمین ها شریك گرداند.

و همان طور که رد ظلم واجب است ظلم و ستم به اندازه شكاف يك هسته خرما هم حرام می باشد می باشد.

أما سخن پیرامون زمین ها، و این که کدامشان ملك دولت (یعنی تمام مسلمین) و کدامشان را می توان با احياء مالك شد، مفصل است که در کتاب (الفقه - بخش اقتصاد) آن را بیان نموده ایم.

ص: 140

برخی نویسندگان اسلامی، بمتابعت از عده ای غربی چنین استنباط کرده اند که مسلمانان بعثت بودن دو عامل در اسلام که با پیشرفت اقتصادی مخالف است، در زمینه های اقتصاد عقب افتاده و مورد تاخت و تاز بلوک کافر غرب، و بلوک ملحد شرق قرار گرفته و کشورهای غیر اسلامی آنان را استعمار کرده اند، و آن دو عامل عبارتند از (زهد) و (قناعت)، پس تا زمانی که مسلمان بر این اعتقاد است که (قناعت گنجی است پایان ناپذیر) به آن چه خداوند او را قسمت کرده قانع است و برای کسب ثروت بیشتر طمع و کوشش نمی کند و تا زمانی که مسلمان عقیده به (زهد) و این که (دنیا زود گذر است) دارد بر خود لازم می داند که بسوی کارهای نیک گام بردارد و بگوید: (با آن چه خداوند بتو عطا فرموده عالم آخرت را آباد کن) (1).

(1) ص: 141

1- (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ) (قرآن کریم).

بنابراین يك فرد مسلمان اصالتاً به دنیا اهمیت نمی دهد، پس چگونه به اقتصاد آن اهمیت دهد و طبیعتاً چنین و طبیعتاً چنین است کسی که به اقتصاد اهمیت می دهد از کسی که بدان اهمیت نمی دهد پیش افتاده و مقدم می شود.

لیکن این استنباط به دو دلیل صحیح نیست (اول) زهد و قناعت علت عقب افتادگی نیست. (دوم) معنی زهد و قناعت آن نیست که موجب عقب افتادگی بشود.

اما دلیل اول: علت عقب افتادگی مسلمانان ترك يك اصل از اصول اسلام می باشد، و آن اینست که دین مقدس اسلام برای پیغمبر اکرم خلفائی قرار داده که همه با اسم مشخص و منصوب شده اند و این خلفای حقیقی از حکومت کنار گذاشته شدند، و همان طوری که اگر ناخدای کشتی کنار زده شود، کشتی واژگون می شود، کشتی مسلمانان هنگام کنار زدن ناخدایش واژگون شد.

و آنکه پس از آن اسلام ملاك حکومت را (شوری) قرار داده، و شوری افراد بهتر و با کفایت را روی کار می آورد، ولی این قانون هم ملاك قرار نگرفته، بلکه حکومت دیکتاتوری و از زمان بنی امیه تا بنی عباس و عثمانیان و قاجاریان و غیره خانوادگی و موروثی شده، و خیلی آشکار است که حکومت دیکتاتوری و خانوادگی با پیشرفت و ظهور کفایت و لیاقت مغایر است ها

و بدین وسیله حکام و فرمانروایان جامد شده، و با سلاح و آتش

از پیشرفت مسلمین ممانعت کردند، و چنین امتی نه تنها در اقتصاد که در تمام جنبه های زندگی عقب می افتد، پس علت عقب افتادگی مسلمانان در اقتصاد (زهد) و (قناعت) نیست بلکه مسلمانان زمام امرشان را کنترل نکرده و از دستشان خارج شده است.

و اما دلیل دوم: اینست که (زهد) و (قناعت) از اسباب پیشرفت دنیاست، نه عقب افتادگی آن، چنان که حضرت علی علیه السلام زهد را تفسیر می کند که (چیزی مالک تو نشود، نه این که تو مالک چیزی نشوی) و معنی قناعت هم از این قرار است که به مال و ثروت دیگران چشم داشت نداشته و تجاوز نکنی خداوند متعال می فرماید: (و نكشای دیدگان خود را بدانچه کامیابی داده ایم با آن مردان و زنانی را از ایشان شکوفه زندگانی دنیا را) (1).

پس زهد اینست که زمام ثروت بدست تو باشد، نه این که سرنوشت و زمام تو بدست، ثروت در این صورت ثروت در خدمت در می آید نه این که تو در خدمت آن در آیی و آشکار است که اگر انسان در خدمت ثروت شده آن را از هر راهی بدست می آورد (راه حلال، حرام، تخریب و ویرانگری، تهمت و افترا، اضرار به دیگران، ربا بر افروختن آتش جنگ و غیره) چنان که امروزه شرق و غرب استعمارگر همین کار را می کند و معلوم است که اگر انسان در این راه گام نهاد دنیا خراب می شود (چنان که فعلاً

ص: 143

1- (وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

خراب شده) بخلاف این که اگر انسان (زاهد) باشد و چیزی او را مالک نشود چون انسان زاهد ثروت را در راه اصلاح و آبادانی صرف می کند، و در نتیجه دنیا بیش از پیش آباد می شود، پس زهد از اسباب آبادانی و عمارت دنیا است و خلاف آن موجب ویرانی دنیا می باشد.

و (قناعت) اینست که انسان به دارائی دیگران چشم ندوزد، پس نه غصب جایز است و نه دزدی خواه دزدی مستقیم یا غیر مستقیم، مانند گرفتن فرصت از دیگران تا ناچار به کار با مزد کم تر شوند چون این سرقت مالک و کارفرما از دارائی و ثروت دیگران بشمار می آید و نه ربا صحیح است نه احتکار نه غش در معامله نه خیانت و نه فریب کاری ... بلکه هر کس باید اعتماد بر خداوند سبحان و نیروی خویش داشته باشد و آشکار است که قناعت یکی از عللی است که همه باید کار کنند و همه در سایه امنیت بسر برند و اگر همه کار کردند و همه از تعدی و تجاوز دیگران ایمن بودند دنیا آباد و تجارت کشاورزی صنعت و غیره پر رونق و شکوفا خواهد شد، و دیگر نه استعماری خواهد بود و نه استثمار.

چون استثمار عبارتست از طمع دولت قوی در دولت ضعیف و چپاول منابع آن و استثمار .. عبارتست از طمع کسی که دارائی بیشتری دارد در دارائی دیگری .. و معلوم است که این امور از علل ویرانی دنیا بوده، و خلاف آن (قناعت) از علل تعمیر و آبادی

يك مسئله باقی ماند .. باین که راه نجات اقتصادی مسلمانان، همان راه نجات آنان در همه امور می باشد، چون نجات امت تنها در يك بعد از ابعاد زندگیش امکان ندارد زیرا تمام ابعاد زندگی به هم پیوسته هستند مثلاً ابعاد، سیاسی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را نمی توان از یکدیگر جدا کرد.

و آنکه باید امت اراده ای فرهنگی داشته باشد تا سر چشمه ای برای برنامه ریزی سالم مطابق فرهنگ اسلامی قرار گیرد چون بدون اراده همگانی و بدون برنامه ریزی صحیح و برخواسته از فرهنگ و عقاید مردم، نهضت رهائی بخش امکان ندارد، بدلیل این که (دکتر شاخت) برای نجات اقتصادی آلمان برنامه ریخت و بطور بی نظیری موفق شد حال آن که همان (شاخت) برای کشور (اندونزی) برنامه ریزی کرد و شکست فاحشی خورد و علتش هم اینست که برنامه ریزی تنها اگر برخواسته از نفسیات و شرایط فرهنگی و اجتماعی مردم نباشد ارزش ندارد، گرچه خود برنامه ریزی درست و برای کشوری باشد مانند اندونزی که از لحاظ نیروی انسانی غنی بوده و دارای (بیش از صد میلیون) نفر است و از حاصل خیزترین سرزمین ها می باشد.

و علت شکست (عبد الناصر، شاه مخلوع، عبدالکریم قاسم، عبد السلام عارف، بکر، صدام و غیره) در پیاده کردن نظام

(سوسیالیسم)، (کمونیسم)، (اصلاحات ارضی) و غیر از آن از عوامل اقتصادی همین است که خواستند در کشورهایی که مردم آن ها از نظر عقیده و نظام جز به اسلام ایمانی ندارند آن ها را پیاده کنند و خیلی آشکار است که اقتصاد اسلامی ای که در نهاد مسلمانان نهفته و قرآن و سنت بر آن دلالت دارد، با تمام این سیستم های اقتصادی مغایرت دارد.

و اما مسأله کشاورزی در اسلام

از جمع چند دلیل مانند (الْأَرْضَ لِلَّهِ وَلِمَنْ عَمَرَهَا) زمین از آن خدا و از آن کسی است که آن را تعمیر و احیاء کند. و (لزوم یکسانی فرصت ها برای همه) و (عدم اجحاف) و (مَنْ سَاوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ) یعنی کسی که دو روزش یکسان باشد مغبون و زیان دیده است و از مراعات کفایت ها بدلیل آیه شریفه (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنَّ) یعنی جز آن چه انسان برای خودش کوشش کرده چیزی به او تعلق نمی گیرد و غیر از این ها...

از جمع تمام این ادله لازم است که به هر انسانی که خواستار کشاورزی است بمقدار درخواست و توانائیش داده شود، مثلاً اگر هزار هکتار زمین و هزار انسان وجود داشته باشند، و يك انسان تنها نیم هکتار در حالی که دیگری يك هکتار و نیم می خواهد و بهمین ترتیب بطوری که درخواست مجموع آن هزار نفر بیش

از هزار هکتار نشود .. باید زمین طبق درخواست همگان تقسیم شود، ولی اگر درخواست ها بیش از مقدار زمین موجود بود، به هر انسانی بنسبت داده می شود، همان طوری که نسبت به شخص ورشکسته مقروض با نسبت به طلبکاران داده می شود و این جا دیگر بطور مساوی زمین را تقسیم نمی کنند چه این که برای شخصی يك هکتار کم است و اگر کم تر از مقدار قدرتش به او داده شود این نوعی نابودی قدرت و توانائیش می باشد، و بعکس شخصی دیگر هم هست که يك هکتار برایش زیاد است، پس اگر به او يك هکتار داده شود ... این هم نوعی نابودی و به تباه کشیدن زمین خواهد بود.

و این که گفتیم در صورت عدم کفایت زمین برای تقاضاها تقسیم بنسبت باید شود، چون عرفاً همین مفهوم را از این که زمین ملك همگان است می توان دریافت بطور مثال اگر ده قرص نان به ده نفر داده شود و یکی از آنان به دو قرص و دیگری به يك قرص نیاز داشته باشد .. در این صورت نباید درخواست کننده يك قرص سیر و درخواست کننده دو قرص باندازه نصف گرسنه بگذاریم. بلکه بایستی به همگان آن هم هر کس به اندازه کفایت و یا نصف کفایتش در حال آزمندی بدهیم.

پس باید به صاحب يك قرص نان نیم قرص و به صاحب دو قرص يك قرص و بدین ترتیب تقسیم کنیم، چه این که مقتضای قاعده عدالت و انصاف نیز همین است و طبق همین قاعده هم پول را به طلبکاران

تقسیم می کنند.

در هر صورت .. اگر زمین تقسیم عادلانه شد . . کسی که مدیریت دارد می تواند کشاورزان را استخدام کند البته در فضائی آزاد و بدون اکراه و نه در جوی که در آن یکسانی فرصت ها نباشد با مراعات عدم اجحاف از سوی مالک و کشاورز در تقسیم در آمد، و بشرط این که هر کس حق عادلانه اش را بدست آورد.

و لازم است که دولت چگونگی استخدام تکنولوژی جدید را در زمین های زراعتی بدست بگیرد، زیرا اسلام دینی است پیشرو همان گونه که در حدیث آمد: «کسی که دو روزش مساوی شود مغبون و زیان دیده است ...» و اسلام همیشه پیش می رود و چیزی بر آن پیش ندارد و غیره.

بنابر این اسلام مبنای توزیع و تقسیم اراضی را کفایت و توانائی قرار داده نه یکسانی و برابری چنان که معلوم شد که اشکال ندارد انسانی بشرط عدم اجحاف کشاورزان را نیز استخدام نماید و این با روش مزارع دسته جمعی و همگانی فرق دارد چه این که انسان بر غیر خواسته اش مجبور نمی شود، پس از دلیل لا- اکراه و لا- اجحاف و غیره روش اسلام در چگونگی برنامه ریزی و تقسیم زمین جهت کشاورزی آشکار می گردد.

از خداوند متعال مسئلت داریم که همه را در راه رضایش موفق نموده، و کلمه مسلمین را مبنی بر تقوی و پرهیز کاری یکی

گردانند، و تمام بشر را هدایت کند تا همگی تحت پرچم ایمان گرد هم آمده، و در زندگی راه خدائی را پیش بگیرند، تا در دنیا و آخرت
سعادت‌مند شوند. و هو الموفق المستعان.

قم مقدس

محمد بن المهدی الحسینی الشیرازی

ص: 149

پیشگفتار...3

مقدمه مؤلف...8

اقتصاد اسلامی...9

ثروت...12

علم اقتصاد...15

دوره های تاریخ از نظر مارکس...18

بردگی...22

کمونیسم ساقط می شود...24

سرمایه داری غربی و مالکیت فردی...28

بالا بردن سطح اجتماع...27

نکاتی پیرامون صنعت و کشاورزی...45

فرصت های یکسان و ملاحظه نسبت...47

ص: 150

پول...54

مسائلی چند...57

قدرت پول در معامله...61

تورم...67

آسیب تورم...79

مثلث اختناق...82

چگونگی حل مشکل تورم...89

بانگ...94

ارزش کالاها...101

بهره افزوده...108

عرضه و تقاضا...114

استعمار...118

شبه ای از زیان های استعمار...132

زمین و منابع طبیعی...138

خاتمه...141

فهرست...147

ص: 151

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

